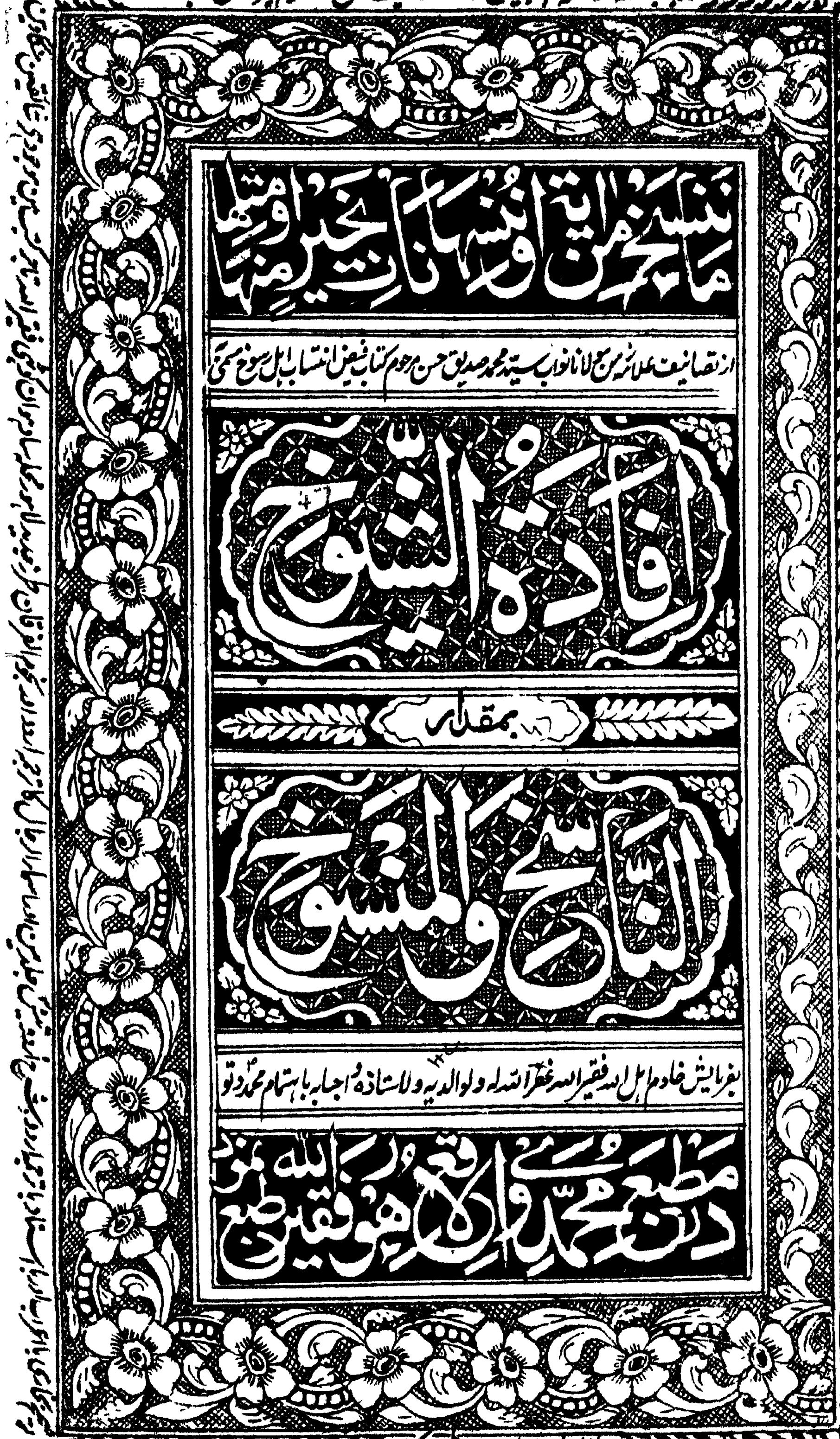
در باب دوم از صفحہ ۹ بیان ۲۵ - احادیث ناسخ و منسوخ نیز شامل کتاب ہذا است



ما ننسخ من آیۃ او ننسہا نات بخیر منہا او مثلہا

از تصانیف علامۂ زمن مولانا نواب سید محمد صدیق حسن مرحوم کتاب فیض انتساب اہل رسوخ مسمی

افادة الشيوخ

بمقدار

الناسخ والمنسوخ

بفرمایش خادم اہل اللہ فقیر اللہ غفر اللہ لہ ولوالدیہ وللاساتذہ واحبابہ باہتمام محمد ذو

در مطبع محمدی واقع لاہور فقیر اللہ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب تبصرة لاولی الرسوخ + واودعه انواعا
من الحکم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ + من عرفه فقد عرف الحق وادرکه ببالد
من شموخ ومن لم یعرفه فقد هلک واهلک الشروخ والشیوخ والصلوة والسلام
علی من جاءنا بالحنیفیة السمحة السهلة البیضاء التی لیس لها نسوخ + فنسخ بها
الملل وازاح بها العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه
وهم فی بوخ + وعلی آله واصحابه الذین لا یبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا
فی اجر ما انفقوا فی سبیله من مد او صاع او وضوخ + صلی الله علیه وعلیهم
وعلی حملة الروایة ونقلة الدرایة عنهم ما سح الغمام علی الاصوخ + وغرد الحمام علی
الشمروخ + وحن الذی یوخ الی الکوخ + اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه واحوجهم
الی الدیه که چون علم ناسخ و منسوخ قران کریم واخبار مخبر رؤف رحیم اهم علوم ست بجهت آنکه عمل
بران هر دو و تمسک بدان موقوف بر دریافت اوست و هر که آنرا نمی شناسد در معرض خطر
عظیم هست و بسا ست که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ تحریم ست یا بتحریم چیزی کند که منسوخ
بجواز ست یا ناسخ را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ شمارد لهذا ائمه ملت و سلف امت گفته اند
که جائز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا را یا تمسک نماید بسنت مگر بعد معرفت ناسخ آن

از منسوخ وی و از علی بن ابی طالب رض مروی ست که واعظی را گفت ناسخ و منسوخ می شناسی
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی و از عبد الله بن عباس رض و عبد الله بن عمر آمده که منع
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ
و حذیفه بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکے را که وعظ کند مردم را و تفسیر نماید قرآن را مگر آنکه
عالم باشد بناسخ آن و منسوخ و مخالفی برای این از صحابه معلوم نیست پس گویا این اتفاق ست
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و از اینجا
جمعے کثیر از اهل علم درین باب بتصنیف پرداخته اند و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته مکی ابن
ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابو داود
سجستانی و ابو عبیده قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طاهر التمیمی و شیخ جلال الدین
سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله بن سلامة بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابو الحسین ابن
المنادی و علی همدانی و غیرهم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن اصبغ
القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب ابن کیسان و احمد
ابن اسحاق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی
و ابو القاسم هبة الله بن سلامة النحوی و ابو حفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم
بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی
و ابو الفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدل الیمنی و غیرهم در ناسخ حدیث و منسوخ
وی تصنیف نموده اند اما این تو الیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده
و از عدم اعتنای علما باین علم بزاویه عدم خزیده خصوصًا درین مُدن عجمیه و دیار هندیه بنا
علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه اجناه و اعماله فی ما یحبه و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تالیف
این رساله در سنه ست (۱۲۸۶) و ثمانین و مائتین والف الهجریه پرداخت و مشتمل بر یک مقدمه و دو باب
و یک خاتمه ساخت و **افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ** نام نهاد **مقدمه**
در بیان معانی نسخ و احکام او **باب اول** در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور **باب**
دوم در ناسخ و منسوخ حدیث **خاتمه** در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی النسخ و احکام او و دران چند مسائل است

اول در حد نسخ و آن در لغت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و
الریح آثار القوم و منه تناسخ القرون و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت
الکتاب ای نقلته و منه قوله تعالی اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ و منه تناسخ المواریث
و اختلاف است در آن که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکے ازان نه در دیگر
صفی هندی گفته اکثر بر آنند که در ازاله حقیقت است و در نقل مجاز و قفال شاسی گفته در نقل حقیقت
است و باقلانی و عبد الوهاب و غزالی گفته در هر دو حقیقت است و میان هر دو مشترک لفظا زیرا که در هر دو مستعمل
است و در اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حدود وی رفع حکم شرعی است بمثل وی بتراخی منسوخ
از ناسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث
آن بسیار است و اختلاف در انجا بیشمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوای وجوه صعوبت اختلاف
اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استقرای کلام صحابه و تابعین معلوم میشود آنست
که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله چیزی بچیزی است نه بازای مصطلح
اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل
باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان
فارق درمیان منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه پس باب
نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و عقل را در انجا جولانی شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد
آیات منسوخه به پانصد رسانیده اند و اگر نیک بنگری غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ است
عدد وی قلیل بیش نیست لاسیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد بسیط لائق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ است بر وفق
شیخ ابن العربی محرر کرده قریب به بست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بست نظر است انتهی بعده آن
بست را بالتعقب ذکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس
آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد **دوم** آنکه نسخ جائز است عقلا و واقع است
شرعا بدون فرق میان کتاب و سنت و حکایت کرده است جماعه از اهل علم اتفاق اهل شرائع

بر ان خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع ست و قاضی القضاة محمد بن علی
شوکانی در ارشاد الفحول بر وی در ین خلاف رد شنیع کرده و تعقب نموده و گفته ان صح هذا عنه
فهو دلیل علی انه جاهل لهذه الشریعة المطهرة جهلا فظیعا واعجب من جهله بها حکایة
من حکی عنه الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من
بلغ فی الجهل الی هذه الغایة انتهی و حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ست که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح
عباد ست پس هر گاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل هم
همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مؤنت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا مبشر باشد برفع
آن در جنت و دیگر گفته اند تیسیر ست و قیل غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطها ست یکی آنکه منسوخ
شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه مقترن ست چنانکه
شرط و صفت و استثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او بشرع پس ارتفاع حکم بموت
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای
آن وقت نسخ نیست پنجم آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی ازان چه در صورت ضعف مزیل
قوی نتواند شد و این حکم عقل ست و اجماع بران دلالت کرده چه صحابه نص قرآن را بخبر واحد منسوخ
نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا لازم نیاید و شرط نیست تناول بودن
لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی تکرار و ابقا هفتم آنکه منسوخ جائز النسخ بود پس
داخل نشود در نسخ اصل توحید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال با اسما و صفات خود ست و همچنین
هر چیزی که تابید و توقیت آن بنص معلوم شده و ازینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که
وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور ست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ
و بعد عمل بدان بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده باشند همچو استقبال بیت المقدس
یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن از ان
فعل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین
آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد خلافا للکرخی و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز

نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده ما نسخ بیش از فعل آن وقوع یافته خلافی که هست
در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین رفته اند جمهور و شوکانی
گفته هو الحق الذی لا ستره به زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور
معروفه بلای بدل و ازین قبیل ست نسخ تقدیم صدقه بیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم
اضاحی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالآن باشروهن و نسخ قیام لیل در حق آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و آنکه ظاهریه و بعض معتزله با جمیع آنها تمسک کرده اند بر خلاف این بقوله تعالی
مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا پس دران دلالت بر محل نزاع
نیست زیرا که مراد نسخ لفظ آیت ست چنانکه دال ست بران قوله نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا
و در وی ذکر نسخ حکم نیست و اگر تسلیم کنیم جائز ست که گفته شود که اسقاط این حکم منسوخ بهتر از
ثبوت او در آنوقت ست ششم آنکه نسخ ببدل بر چند وجه ست یکی آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه
دوم آنکه نسخ اغلظ باخف بود و این نیز بلا خلاف ست همچو نسخ عدت یکحول بعدة اربعة اشهر
و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذهب جمهور جواز اوست خلافا للظاهریه و حق جواز
و وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخییر میان صوم
و فدیه بفریضه صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعه بعد تجویزش و نسخ وجوب صوم
عاشورا بصوم رمضان هفتم جواز نسخ اخبار و دران تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست
که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش هم جائز نیست و اگر چیزی ست
که تغییرش جائز ست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعد ست یا وعید یا خبری
از حکمی همچو اخبار از وجوب حج و مذهب جمهور جواز نسخ این خبر ست بجمیع اقسامش خلافا لابی
علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع اوست در ماضی مطلقا و در مستقبل در بعض آن که وعد ست
نه در وعید و تکلیف در تکلیف از انجهت که آن رفع حکم از مکلف ست و در وعید از انجهت که
آن عفو ست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکه حسن ست و فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس
خود را بدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از ان جهت که کذب صریح ست مگر آنکه متضمن تخییر

یا تقیید یا تبیین مضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باک نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی
و ابن سمعانی گفته آن شش قسم ست یکی منسوخ الحکم باقی الرسم همچو نسخ آیهٔ الوصیة للوالدین و الاقربین
بآیه مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشر پس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم
ست و ناسخ ثابت التلاوة و الحکم هر دو و مذهب جمهور جواز اوست و بعضی بران ادعاء اجماع
کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم و الرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم و الرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ
سنت بقرآن داشته اند بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ باشد و رسم
باقی و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود کقوله تعالی فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ
الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا بقوله الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعد لفظش منسوخ شده و حکمش باقی مانده
چهارم آنکه منسوخ الحکم و الرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده که گفت کان فیما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخن بخمس
رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فیما یتلی من القرآن بیهقی گفته
پس عشر درینجا ازان قبیل ست که رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم ست
بدلیل آنکه چون صحابه بجمع قرآن پرداختند این آیت را ننوشتند حال آنکه حکمش نزد ایشان باقی
ست ابن السمعانی گفته معنیش آنست که هر کرا نسخ تلاوت او نرسیده و تلاوتش میکند پنجم آنکه
منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخش معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان
من ذهب لتمنی لهما ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب چه
این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او و ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی سورة ص و چنانکه
در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا و ارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده
که ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الدین
عند الله الحنیفیة لا الیهودیة و لا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد

ست و این از آن قبیل ست که لفظش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و ابن عبدالبر آن را در تمهید از منسوخ الخط و الحکم و الحفظ شمرده و گفته و منه قول من قال ان سورة الاحزاب کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هر دو لفظی متلو نبود همچو مواریث بحلف و نصرت که بمواریث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت با آیت مواریث منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هر دو قسم اخیر نزد من تکلف ست و در آن نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت از آن قسم ست که منسوخ شده نش معلوم شده و ناسخش معلوم نیست غرض که نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معا از آن باب ست که هیچ مانع شرعی و عقلی از آن منع نمیکند پس برای منع از آن وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت حکمی از احکام اوست و آنچه بر آن این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگر ست از برای آن و نیست تلازم میان این هر دو و بثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو و نسخ احد هما مثل سائر احکام متباینه و حجت ما وقوع اوست که دلیل جواز باشد و هم آنکه نیست خلاف در جواز نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ آحاد با آحاد و نسخ آحاد بمتواتر خلافیکه هست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره باحاد ست جمعی بجوازش عقلا رفته و بر آن اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بر آن اجماع نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان ست بسوی وقوع رفته و در روایتی امام احمد نیز و غزالی و ابو الولید باجی و قرطبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع نه بعد آن شوکانی گوید از وقوع ست نسخ قوله تعالی قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥ بنهی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب از طیر و این آحاد ست و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده از وقوع ست نسخ نکاح متعه بنهی از آن و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد از برای اقوی المتن و الدلالة از آن میکند آنست که مجی ناسخ در حقیقت از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این ظنی ست اگرچه دلیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی ست نه آن قطعی فتامل و هم آنکه جایز ست نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و بقالت الحنفیه چنانکه درین آیه کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ

الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ بقوله صلی الله علیه وآله وسلم لا وصیة
لوارث ونتوان گفت که این آیت منسوخ ست بآیت مواریث زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست
وشافعی بمنع رفته وجماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیا هراسی گفته هفوات الکبار علی اقدار
عبد الجبار که نظر در اصول وفروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن
الحق اکبر منه ولم نعلم احدا امنع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن
المتواتر والمغالون فی حب الشافعی قالوا لابد ان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل
فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی واز امثله نسخ قرآن بسنت ست آیه متقدمه ونهی از کل ذی ناب وغیره وقوله حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ منسوخ ست باحادیث دباغ بانزاعی که درانست واما نسخ سنت بقرآن پس
جائز ست نزد جمهور و وجهی از برای منع ازان نیست ونه دلیلی از عقل وشرع نزدیک مانع ازان ست
بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالی قَدْ نَرٰى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ
فِي السَّمَاءِ الایة وهمچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش بر ردّ نسا آنها بقوله
تعالی فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ ونسخ تحلیل خمر بقوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الایة ونسخ تحریم مباشرت
بقوله تعالی فَالْاٰنَ بَاشِرُوْهُنَّ ونسخ صوم یوم عاشور بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ
فَلْيَصُمْهُ ونحو ذلك مما یکثر تعداده یازدهم آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ
فعل ست نزد جمهور ومنه قوله صلی الله علیه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه
وچون دزد را بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد وفرمود الثیب بالثیب
جلد مائة والرجم بعده ماعز را رجم کردند جلد نه پس این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم وهمچنین
در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از برای جنازه ثابت شده بعده آنرا ترک کرد پس این
نسخ باشد از برای آن وثابت شد که فرمود صلوا کما رأیتمونی اُصَلِّي بعده کرده
غیر آنچه میکرد وترک کرد بعض افعال را پس این ناسخ آن باشد ونیست نزد مانع ازان دلیلی
از عقل وشرع **دوازدهم** آنکه اجماع نه نسخ می پذیرد ونه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور بمعنی
آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز ست وبعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بنده نه بنفسه
یعنی اگر نص صحیح یافته شود واجماع برخلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر

اہل اجماع بر ناسخش مطلع نمیشدند اجماع بر خلاف آن نمیکردند و ابن حزم گفته این غلط فاحش
ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیث وادی آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه در انجا بخواب رفتند و بیدار نکرد ایشان را مگر حر شمس و چون بیدار
شد فرمود اذا سهی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه
اعاده نماز منسیه بعد از قضای آن در حال ذکر و در وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیراکه نه واجب ست
و نه مستحب سیزدهم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین رفته اند جمهور
زیراکه استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص از وی چه قسم نسخ میتواند پذیرفت و ابو القاسم
انماطی گفته جائز ست بقیاس جلی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی ست که علتش منصوص
باشد نه مستنبط و صفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست و بعد از آن
خود ناسخ نیست بالاتفاق و منسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلا ریب و در صحت نسخ او با بقای
اصل خلاف ست و حق منع اوست و به قال قوم من الاصولیین چهاردهم آنکه جائز ست نسخ
مفهوم مخالف با نسخ اصل آن و این ظاهر ست و بدون نسخ اصل آن کقوله صلی الله علیه وسلم
الماء من الماء زیراکه مفهوم آن منسوخ ست بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها
الاربع وجهدها فقد وجب الغسل و فی لفظ اذا التقی الختان الختان پس این نسخ مفهوم
اوست و منطوقش محکم غیر منسوخ ست چه غسل واجب ست از انزال بلا خلاف و در جواز نسخ اصل
بدون نسخ مفهوم دو احتمال ست اظهر آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف ست در مفهوم موافق
جمعی بجوازش رفته و جمعی منع کرده و بعضے تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست
همچو اکرام والدین نهی از تافیف پس نسخ فحوای ممتنع ست زیراکه منافی مقصود ست و اگر محتمل
نقض ست پس جائز ست چنانکه گفتن کسے غلام خود را که لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید
بعده گفتن وی مر او را که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس در ان احتمال انتقال
از علت حرمان بسوی علت مواسات ست شوکانی گفته و هذا التفصیل قوی جدا پانزدهم
آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص ست یا نه و این مختلف ست باختلاف صور زیراکه زائد یا مستقل
بنفسه ست یا مستقل نیست و مستقل یا از جنس اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که

از نسخ در چیزی نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اہل علم نسخ آن عبادات نمی باشد
و در مثل این صورت خود ہیچ یکی از اہل اسلام مخالف نیست بنابر عدم تنافی یا از جنس اول
ست مثل زیادت صلوٰة بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمہور نسخ نیست و اگر زائد مستقل
بنفسہ نیست ہمچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تغریب بر جلد و زیادت وصف رقبہ بایمان
پس دران اختلاف ست بر ہفت قول یکی آنکہ نسخ نیست مطلقاً و بہ قالت الشافعیة والمالکیة
والحنابلة دوم آنکہ نسخ ست و ہو قول الحنفیة برابرست کہ در سبب باشد یا در حکم سوم آنکہ اگر
مزید علیہ بفحوای خود نافی این زیادت ست پس زیادت ناسخ آن باشد کقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی سائمة الغنم الزکوة چہ این افادہ نفی زکوة بر معلوفہ می کند و اگر نمی کند پس نسخ ہم نیست چہارم
آنکہ اگر زیادت مغیر مزید علیہ بتغییر شرعی ست باین طریق کہ اگر آنرا بعد ازین زیادت بطریق
اول بجا آرد معتد بہ نباشد ہمچو زیادت یک رکعت پس نسخ ست و اگر مغیر نیست و فعل
مزید علیہ بدون زیادت صحیح ست پس نسخ ہم نیست پنجم آنکہ ناسخ ست اگر متصل مزید علیہ ا
ونیست ناسخ اگر منفصل از دست ششم آنکہ اگر زیادت تغییر مزید علیہ در مستقبل می کند ناسخ ست
والا لا حکاہ ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفة رح ہفتم آنکہ اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی میکند
کہ ثابت ست باعتبار اصل ہمچو برائت ذمہ پس ناسخ نیست چہ ما معتقد نیستیم کہ عقل موجب احکام
ست و ہر کہ معتقد آنست وی اعتقاد نمی کند کہ رفعش نسخ ست مگر آنکہ متضمن رفع حکم شرعی
باشد کہ درین صورت ناسخ خواہد بود ابن برہان این را از شافعیہ حکایت کردہ و گفتہ حق
ہمین ست و اختارہ الآمدی و ابن الحاجب و الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسین البصری
و ہو ظاہر کلام الباقلانی و امام الحرمین الجوینی و صفی ہندی گفتہ انہ اجود الطرق و
احسنہا و لیکن بعض محققین گفتہ اند کہ این تفصیل لاطائل ست و در محل نزاع نیست
زیرا کہ شک نیست در آنکہ نزد ہمگنان ہرچہ رافع حکم شرعی ست آن نسخ ست حقیقة و نیست
کلام درین مقام در آنکہ رفع نسخ ست یا بیان ست و ہرچہ چنین نیست آن نسخ نیست پس قائل
دینجا تفصیل کردہ ست در آنچہ رفع حکم شرعی می کند و در آنچہ نمیکند پس گویا میگوید کہ اگر زیادت
نسخ ہست نسخ باشد و الا فلا و این بیجا اصل ست بلکہ نزاع دران ست کہ آیا رافع حکم شرعی ست

پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن بر حکم شرعی را و رفع شود
اتفاق بر ناسخ بودن آن واگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ
بودن او بلکه نزاع در حقیقت در ان ست که زیادت رافع ہست یا نه انتهی زرکشی گفته فائده این
مسأله آنست که ہر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده و مقطوع به گشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع
ہیچو تغریب که چون نزد ابو حنیفه رح نسخ بود نفی آن نمود زیراکه در وی نسخ قرآن بخبر واحد ست
و نزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیراکه معارضه نیست و از ینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را رد
کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت
نسخ ست و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل ردّ احادیث تعین فاتحه در ہر رکعت صلوٰة
امام باشد یا ماموم و حدیث شاهد و یمین و حدیث ایمان رقبه و اشتراط نیت در وضو انتهی
شوکانی گفته واذا عرفت ان هذه هی الفائدة فی هذه المسألة التی طالت ذیولها وکثرت
شعبها هان علیک الخطب انتهی شانزدہم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت
نسخ ست برای ساقط از وی زیراکه ساقط در جمله عبادت واجب بود لبعده وجوبش زائل
گشته ہمچنین خلاف نیست در آنکه ہر چه صحت عبادت بروی موقوف نیست نسخش نسخ آن
عبادت نیست کذا نقل الاجماع الآمدی والفخر الرازی و خلاف بر مذاہب در نسخ چیزی
که صحت عبادت بران موقوف بوده ست برابر ست که جزو او باشد ہیچو شطر یا خارج از و ہیچو
شرط ہفدہم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیز ست یکی آنکه لفظش مقتضے دلالت تقدم یکے
و تاخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد بتقدم در ینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیراکه عدت
اربعة اشهر و عشرا سابق ست بر عدت حول در تلاوت با آنکه ناسخ اوست و ازین باب
ست بودن تصریح در لفظ ناسخ بچیزیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالے الآن خفف
الله عنكم زیراکه مقتضے نسخ ثبات یکی در برابر ده کس ست و مثله قوله تعالے ءاشفقتم
ان تقدموا بين يدى نجواكم صدقات دوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول وی صلی الله
علیه وآله وسلم معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی ست
کقوله کنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم

معلوم شود همچو رجم ماعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد مائة
و رجمه بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ وآن منسوخ ست مانند
نسخ صوم یوم عاشورا بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال بایجاب زکوة زرکشی
گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران امر باخذ صدقه
و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال ست بر نسخ
وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست پنجم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیراکه اجتهاد را دران مدخلی نیست ابن سمعانی گفته
این واضح ست چون هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آن حادث ست پس
در وی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم قبول وی کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل
علم نقل نموده زیراکه متضمن نسخ متواتر باحاد ست و آن جائز نیست و قاضی عبد الجبار گفته
مقبول ست و ابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار
آورده که وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل
صحیح و معارضه بینه درخور اعتماد نیست زیراکه نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم دران
میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض متساهلین
اکتفا کنند بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم
شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافاً للقاضی ابی بکر و الغزالی
و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ و در صورت معلوم نشدن ناسخ از
منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گوید اگر افتراق
هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته
است و بر تقدیر وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو اگر ممکن
باشد و همین ست حکم در چیزیکه هیچ ازینها دران معلوم نشده است ++

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید

سورهٔ فاتحه این سوره دوبار فرود آمده باری در مکه مکرمه و باری در مدینه منوره حرسها الله تعالی و در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ زیرا که اول او ثناست و اوسط او حصر استعانت در خدا و آخر او دعا **سورة البقرة** در اظهر اقوال مدنی ست قرطبی در تفسیر خود گفته نازل شده است در مدد شتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ که آخر آیت ست در نزول از آسمان و روز نحر در حجة الوداع بمنی فرود آمده و همچنین آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست و نزد بعضی سی جده و نزد بعضی بست و شش و نزد بعضی زیاده **اول** وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ و مانند آن گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة و سیوطی در اتقان انکارش کرده و گفته بلکه باقی ست چه اول خبرست در معرض ثنا بر انفاق و آن صالح تفسیر بزکوة و بانفاق بر اہل و در امور مندوبه همچو اعانت و اضافت ست و نیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقهٔ واجبه غیر زکوة ست و حمل آیهٔ ثانیه بر زکوة صحیح ست و بدان او را تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس و قتاده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقرب می جستند ایشان بنفقات بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورهٔ برارت و آن ناسخ مبین ست شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة و صدقات و همین ست حق بدون فرق میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق راست نشیند مشعر تعمیم اوست با تم اشعار انتهی **دوم** إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ و باین رفته است ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابوداود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزیست که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام و آن ایمان ست بخدا و ملائکه و کتب و رسل

وخیر و شر قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامیه
پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله علیه وسلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین
هر دو ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی
و برین معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه ثانی ست که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی بکریمه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ
وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ سیوطی در اتقان گفته که ابن الحصار تغلیط کرده است نسخ این آیه را زیرا که
آن حکایت اخذ میثاق ست که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و لیست نسخ در آن
انتهی و گفته اند مراد بقول حسن کلمۂ توحید ست و قیل صدق ست و قیل امر بمعروف و نهی عن
المنکر ست و شوکانی گفته ظاهر آن ست که مختص بنوعی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید
که آن حسن ست شرعاً مصداق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن ست که آیه ثانیه از وادی تخصیص
عام ست و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ گویند منسوخ ست بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قاله ابو عبیدة و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل
از ابن عباس در این آیه و در آیه وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و نحو آن روایت کرده اند که گفت این همه
منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ و اخرج ابن جریر
عن السدی نحوه و ظاهر آن ست که آیه اولی در انتظار ورود حکم جهاد ست چنانکه حتی الخ بر آن
دلالت دارد پس از باب نسخ نبود پنجم وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ
اللَّهِ گفته اند منسوخ ست بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و جمعی از مفسرین
گفته که نیست منسوخ بلکه درباره نماز نفل در سفر ست یا از برای تصحیح نماز یکه پیش از استقبال
کعبه بسوی صخره گذارده بودند فرود آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صخره حق
بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق ست استقبال صخره باطل بود و آن نماز ها
لاطائل ششم إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ

مَا بَیَّنّٰهُ لِلنَّاسِ فِی الْكِتٰبِ اُولٰٓئِكَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ ۝ گویند
منسوخ ست بایہ استثنا بت یعنی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَبَیَّنُوْا فَاُولٰٓئِكَ اَتُوْبُ
عَلَیْهِمْ وَاَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۝ واین درحقیقت از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ و ابن
العربی اعتنا بتجرید این قسم آیات که باستثنا یا غایت خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته
ست سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اخبار ست
بانکه کاتم احکام قرآن ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و
رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک
ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و رهبان نصارا هستند
که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما وجب ست
و همین ست راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه خصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه از برای هر کاتم حق
نیست وَاِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا استثنا ست از تائبین و مصلحین مفاسد اعمال خویش و مبینین
کتاب الله و سنن رسول وی صلی الله علیه وسلم انتهی هفتم اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ
وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ وَمَآ اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللّٰهِ ۚ گفته اند منسوخ ست بسنت که در ان بعض میته و
بعض دم را احلال فرموده گوییم این نیز از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ و ادخالش دران
خطا ست شوکانی در فتح القدیر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث احل لنا
میتتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه والدارقطنی والحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر و مثل
حدیث جابر در عنبر که ثابت ست در صحیحین با قول وی سبحانه و تعالی اُحِلَّ لَكُمْ صَیْدُ
الْبَحْرِ پس مراد بمیته درینجا میته بر ست نه میته بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات
بحر چه زنده و چه مرده و بعض بحرمت آنچه مشابه حیوان محرم بر ست و ابن حبیب در خنزیر
آب توقف کرده و ابن قاسم گفته من ازان پرهیز میکنم و حرام نمی گوییم و بر حرمت دم اتفاق
علما ست و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقید زیرا که آنچه مخلوط بلحم باشد
حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می پخت لحم را

پس حالی ایشد صفرہ بر دیگ از دم میخورد آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و انکار نیفرمود انتہی و نیز دران دلالت ست بر طہارت و مار و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست ومحقق آنست کہ ہر نجس حرام ست و ہر حرام نجس نیست چنانکہ در مؤلفات دیگر تحقیق کردہ ایم

ششم یَاأَیُّہَا الَّذِیْنَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلٰی ط اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی ط گفتہ اند منسوخ ست بآیہ اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قالہ ابن عباس و الشعبی و قتادہ و سعید بن المسیب و النخعی و گفتہ اند بآیہ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوْمًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّہٖ سُلْطَانًا فَلَا یُسْرِفْ فِّی الْقَتْلِ ط و حسن و عطا و عکرمہ و عمر بن عبد العزیز گفتہ کہ این آیہ محکم ست نہ منسوخ تقریرش آنکہ مفہوم قول وی الانثی بالانثی آن ست کہ ذکر عوض انثی کشتہ نشود و این منسوخ ست بآیہ مذکورہ و ہمچنین مفہوم قول وی العبد بالعبد آن ست کہ مقتول نشود حر بعبد و این نیز منسوخ ست زیرا کہ اسراف ست و ہمچنین قتل کافر بمسلم شوکانی در فتح القدیر گفتہ جمہور استدلال کردہ اند باین آیہ بر آنکہ کشتہ نشود حر بعبد و ندہب ابو حنیفہ و اصحاب او و ثوری و ابن ابی لیلی و داؤد قتل حر بعبد ست قرطبی گفتہ و مروی ست این قول از علی و ابن مسعود رضہ و باین قائل اند سعید بن المسیب و ابراہیم نخعی و قتادہ و حکم بن عتبہ و استدلال ایشان بآیہ النفس بالنفس ست و جواب دادہ ست جماعہ اول ازین استدلال بآنکہ قول وی سبحانہ الحر بالحر والعبد بالعبد مفسر قول وی ست النفس بالنفس و نیز گویند قول وی وَکَتَبْنَا عَلَیْہِمْ فِیْہَا مفید آنست کہ این حکایت چیزی ست کہ او تعالی از برای بنی اسرائیل در توریت مشروع کردہ بود و منجملہ ادلہ جماعہ آخر این حدیث ست المسلمون تتکافأ دماؤہم و جوابش آنست کہ این حدیث مجمل ست و آیہ مبین و لیکن میگویند کہ آیہ الحر بالحر والعبد بالعبد دال ست بمنطوق خود بر قتل حر بحر و عبد بعبد و نیست در وی دلالت بر آنکہ کشتہ نمیشود حر بعبد مگر باعتبار مفہوم پس ہر کہ اخذ کردہ ست بمثل این مفہوم او را قول بدان درینجا ہم لازم ست و ہر کہ اخذ بآن نہ کردہ او را قول باین مفہوم لازم نیست و بحث درین مسئلہ در علم اصول محرر ست و استدلال کردہ اند باین آیہ قائلین قتل مسلم بکافر و آن اہل کوفہ و ثوری ست زیرا کہ حر متناول کافر ست ہمچنانکہ متناول مسلم ست و ہمچنین

عبد و انثی تتناول کافر ند مثل تتناول مسلم و نیز استدلال کردہ اند بقولہ تعالی النفس
بالنفس چہ نفس صادق ست بر نفس کافرہ و مسلمہ ہر دو و مذہب جمہور عدم قتل مسلم بکافر ست
و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر ست و آن مبین مراد ہر دو آیہ است
و بحث دران طویل ست و استدلال کردہ اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانثی و تقریر کردہ اند
دلالت را بران مثل آنچہ گذشت مگر وقتی کہ اولیای زن دیت وی زیادہ از دیت مرد بدہند
و باین قائل ست مالک و شافعی و احمد و اسحق و ثوری و ابو ثور و رفتہ اند جمہور بقتل مرد
بزن بی زیادت در دیت و ہمین ست حق و بسط این بحث در شرح منتقی ست نہم كُتِبَ
عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ؁ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ میراث و قیل بحدیث لا وصیة لوارث و قیل
باجماع حکاہ ابن العربی و رفتہ است بنسخ وی ابن عباس و مجاہد و عکرمہ و ضحاک در فوز
گفتہ گویم بلکہ منسوخ ست بآیہ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و حدیث مذکور مبین او ست انتہی
و طاوس و قتادہ و حسن بصری و غیرہم گفتہ منسوخ نیست بلکہ ممکن ست جمع میان وصیت
و میراث شوکانی گفتہ مختلف اند اہل علم درین آیہ کہ محکم ست یا منسوخ جماعتے بدان رفتہ
کہ محکم ست و گویند آیت اگرچہ عام ست لیکن معنے او مخصوص ست و مراد بوالدین
کسانی اند کہ وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و یکہ در رق ست و از اقربین سوای ورثہ
ابن المنذر گفتہ اجماع کردہ است ہر کہ یاد گرفتہ میشود ازوی از اہل علم برانکہ وصیت از برای
مادر و پدر و قریبان کہ وارث نیستند جائز ست و بسیاری از اہل علم بدان رفتہ کہ منسوخ ست
بآیہ میراث یا حدیث مذکور تصحیح کردہ اند آنرا بعض اہل حدیث و مروی ست بغیر یک وجہ
و بعض اہل علم گفتہ اند کہ وجوب او منسوخ شدہ و ندب او باقی ست و این مروی ست
از شعبی و نخعی و مالک انتہی و تفصیل این مسئلہ در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کردہ ایم
دہم كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ
یعنے نصاری ابتدا از افطار صوم باکل و شرب و جماع تا عشای آخرہ می پرداختند و چون

می خفتند تا فردا شب روزه دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی
از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شده
که قدر صوم و وقت اوست چه حق تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان فرض کرده بود ایشان
آنرا متغیر ساختند و گفته شد که وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت
ست یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین
امت صوم رمضان چنانکه برین قبل ایشان نوشته بود و بر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان
امساک از مفطرات چنانکه بر ایشان واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متعین
نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کریمه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ گفته این را ناسخ
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل و وطی بعد از
نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس
وجوب ست پس منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل از شرع بود و نیافتیم
دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای آنها و اگر تسلیم
کنیم پس بسنت باشد انتهی یازدهم وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ فَمَنْ
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ ۚ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَن شَهِدَ
مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشان را
میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را بآیه
مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در
اتقان گفته قیل منسوخ ست بآیه مذکوره و قیل محکم ست و لا مقدر و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر
ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی طعام مسکین پس در وی
اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه ست ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بفدیه همان
طعام ست و مراد بدان صدقه فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد چنانکه
آیه ثانیه را معقب بتکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست و رخصت

در ابتدای فرض صیام بود بجهت آن که بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز
میخوراند صوم نمی گرفت با وجود طاقت بعده منسوخ شد و این قول جمهور ست و از بعض اهل علم
مرویست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست از برای شیوخ و عجایز خاصه وقتی که طاقت صیام بدون
مشقت نداشته باشد و این مناسب قرارت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمهور قوله
فَمَنۡ شَهِدَ مِنۡكُمُ الشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُ ست و در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند هر روز صاعی از غیر
گندم بدهد یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مد فقط و بنسخ قائل ست ابن عباس و بخاری و مسلم از
حدیث سلمه بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد وَعَلَى الَّذِيۡنَ يُطِيۡقُوۡنَهٗ الخ هر که میخواست
روزه می نهاد و هر که می خواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد بعد وی این آیه فَمَنۡ شَهِدَ
مِنۡكُمُ الشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُ یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده که این آیه
در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام
بخوراند و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن
مالک از صوم یکسال قبل از موت خود پس جفنهٔ از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام
خوراند و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا
مرضعهٔ خود را گفت تو بمنزلهٔ کسی هستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام و نیست قضا بر تو و هم
عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دختر انش که حامل بود
او را از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعهٔ تابعین مرویست انتهی
میر غلام علی آزاد بلگرامی در مآثر الکلام نوشته اند که میر طفیل محمد بلگرامی میفرمودند حینی که من و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل
بلگرامی باکبر آباد رفتیم و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه حاضر شدیم نواب با جماعهٔ فضلا نشسته بود اتفاقاً در اثنا ذکری از زبان
نواب بر آمد که در آیه وَعَلَى الَّذِيۡنَ يُطِيۡقُوۡنَهٗ فِدۡيَةٌ طَعَامُ مِسۡكِيۡنٍ بعضی مفسران لا تقدیر
کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست
همزهٔ افعال از برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه ست حاضران تحسین
واکردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این توجیه بغایت مستقیم ست
بشرطیکه معنی سلبی در اطاقت مسموع باشد چه همزهٔ سلب در باب افعال سماعی ست نه قیاسی

تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس
وغیرها ملاحظه کردند هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب داد انصاف داد و گفت اعتراض
شما بجاست و باین تقریب گرمجوشی نمود و مراو علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف
اوائل تحصیل ست بعد از آن که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد که شمس الائمه برین ست
که همزه اطاقت همزه سلب ست و بعضی علما توجیه او را مستحسن داشته اند و بعضی دیگر اعتراض
متوجه ساخته انتهی و باقی حال عدم نسخ آیه راجح ست بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر
و قول و فعل جمعی از صحابه والله اعلم **دوازدهم** فَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْتَدُوا گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ و بقوله قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار
علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدا را بروجه مکافات پس ثانی ناسخ اول
باشد شوکانی در فتح القدیر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود قبل
از هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و قوله لَسْتَ
عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ و قوله ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نحو آن از آنچه در مکه نازل شده است
و چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسوی مدینه امر فرمود او را خدای تعالی
بقتال و نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ
يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نزول این آیه قتال با مقاتل
و کف از کافی میکرد تا آنکه فرود آمد آیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و قوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم ماعدای صبیان و نساء و رهبان و نحو ایشان
اند و این آیه را محکم غیر منسوخ قرار داده اند و مراد باعتدا نزدیک اهل قول اول مقاتله کسانی
ست که قتال نمیکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل
بسوی قتل غیر مستحق القتل ست منجمله مذکورین **سیزدهم** وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝
گفته اند منسوخ ست بآیه اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ یعنی در آیه اول نهی

کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریمش منسوخ شد وقتال با آنها ابتداءً هر که باشد و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن رفته که محکم ست وجائز نیست قتال در حرم مگر بعد ازان که تعدی کند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقاتله جائز ست وهمین ست حق وگروهی گفته منسوخ ست بآیه مذکوره وجوابش آنست که جمع میان این هر دو ممکن ست به بنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم وموید اوست قوله صلی الله علیه وسلم انها لم تحل لاحد قبله وانما احلت لی ساعة من نهار واین در صحیح ست واحتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه وسلم برای ابن خطل ووی متعلق بود باستار کعبه وجوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود **چهاردهم** فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٥ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و درگذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وشوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم درگذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و بر آمده قتال او حلال نیست انتهی وبرین تقدیر غیر منسوخ ست وهو الحق **پانزدهم** وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفته اند منسوخ ست بقوله فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ٥ یعنی در آیه اول نهی کرده اند از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل خود ودر آیه ثانی از برای بیمار وصاحب اذی مباح کردند بفدیه وحق این ست که آیه مذکوره از جنس مخصوص باستثناست کما رواه ابوداؤد عن ابن عباس رضی الله عنه از باب منسوخ وشمار کردن او در منسوخات خطاست **شانزدهم** يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ گفته اند منسوخ ست بآیه که در سورۂ برارت ست إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق وتصدق بر والدین واقربین بعده در آیه ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بزکوة منسوخ

گشت چنانکه ہر صوم بصوم رمضان و ہر قربان باضحیہ و نحو آنست کہ این نیز از باب نسخ نیست بلکہ آیۂ ثانی مفسر اوست شوکانی گفتہ سوال از انفاق بود کہ چیست جواب ببیان مصارف دادند و گفتہ اند ما انفقتم بیان ماذا ینفقون است و آن ہر خیر ست کہ بکنند و گفتہ اند کہ سوال کردند از وجوہ بر کہ دران انفاق کنند و این خلاف ظاہر ست **ہفتدہم** یَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيْهِ گفتہ اند منسوخ ست بقولہ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَافَّةً اخرجہ ابن جریر عن عطاء بن میسرہ یعنی در آیۂ اول قتال با کفار در اشہر حرم ابتداءً حرام کردہ بودند و آن ماہ رجب و ذیقعدہ و ذیحجہ و محرم ست بعدہ آنرا در حل و حرم مباح کردند قالہ ابن عباسؓ و سفیان الثوری و لیکن در فوز الکبیر گفتہ این آیہ دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکہ دال ست بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظہار مانع ست پس معنی او آنست کہ قتال در شہر حرام کبیر شدید ست و لیکن فتنہ اشد از وست پس جائز باشد در مقابلۂ آن و این توجیہ ظاہر ست از سیاق وی کما لا یخفی انتہی و شوکانی در فتح القدیر گفتہ معنی آیہ نزد جمہور آنست کہ شما ای کفار قریش قتال ما را در شہر حرام امر عظیم میدانید حال آنکہ آنچہ شما می کنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام و اخراج اہل حرم از حرم اکبر ست در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاہد این معنی ست زیرا کہ این سوال از ایشان بر طریق انکار بود از آنچہ واقع شد از سریۂ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و مراد بفتنہ کفر ست یعنی کفر شما اکبر ست از قتلی کہ ازان سریہ واقع شد **ہیجدہم** یَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيْهِمَا إِثْمٌ كَبِيْرٌ وَّ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ یعنی در آیۂ اول فرمودہ کہ در خمر اثم و نفع ہر دو ست و تصریح بتحریم نکرد بعدہ در آیۂ ثانی امر فرمود باجتناب ازان و در آخرش گفتہ فَهَلْ أَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ یعنی باز آیندہ از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد کہ اول منسوخ ست ثانی و احمد و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابو داؤد و ترمذی و صحیحہ و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم و صححہ و ضیاء در مختارہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ وی گفت اللّٰهُمَّ بَيِّنْ لَنَا فِي الْخَمْرِ بیانا شافیا فانها تذهب بالمال والعقل پس نازل شد آیۂ مذکور

یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت
اللّٰھم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیه دیگر که در سورهٔ نساء ست فرود آمد یعنی یا ایها الذین
امنوا لا تقربوا الصلوٰة وانتم سکاری پس ندا می کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت
نماز که نزدیک نشود بصلوٰة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی نخواندند وی گفت اللّٰھم
بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتے که در مائده ست نازل شد و عمر رض را طلبیده بروی نخواندند
چون بقوله فهل انتم منتهون ه رسید عمر رض گفت انتهینا انتهینا وابن ابی حاتم از انس
آورده که گفت بودیم ما می نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از ان آنچه
نفع دهد ما را پس نازل شد در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللّٰھم انتهینا
و بعضے ہم ازین آیه تحریم فهمیده اند درین صورت منسوخ نخواهد بود و آیات دیگر مؤکد و مفسر وی
باشند والله اعلم نوزدہم یسئلونک ماذا ینفقون ه قل العفو ه گویند مراد بعفو فضل
ست یعنی اموال زائد پس بودند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزود از قدر قوت و این شاق
بود بر آنها پس منسوخ شد بآیه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
و این آیه صحیح ست در ایجاب زکوٰة و مجمل ست در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا
سنت بواضح بیان در ذهب و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل
و تیسیر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در آن
حیاتهای شما را انفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقهٔ عیال و جمهور علما گفته اند که مراد نفقات
تطوع ست و گفته شده که این آیه منسوخ ست بآیهٔ زکوٰة مفروضه و گفته اند محکم ست و در مال
حق ست سوای زکوٰة انتهی و همین ست راجح بستم ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند
منسوخ ست بآیه که در سورهٔ مائده ست والمحصنٰت من المؤمنٰت والمحصنٰت من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نهی ست از نکاح مشرکات و مراد
بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام ست کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک
اند قالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ه و اختلاف کرده اند
اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات

منجملهٔ آنها مستند بستر آمد آیهٔ مائده و خاص کرد کتابیات را ازین عموم و این محکی ست از ابن
عباس رض و مالک و سفیان بن سعید و عبد الرحمن بن عمرو اوزاعی و گروهی بآن رفته
که این آیه ناسخ آیهٔ مائده است و حرام ست نکاح کتابیات و مشرکات و این یکی از دو
قول شافعی ست و بدان قائل ست جماعتی از اہل علم و جواب ش آنست که سورهٔ بقره
اول چیزی ست که نازل شده و مائده آخر چیزیست که فرود آمده و قول اول راجح ست
و قائل ست بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر
و حسن و طاؤس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند و ہم
حکایت کرده است آنرا ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب رض را و گفت صحیح
نیست از ہیچ یکی از اوائل که وی آنرا حرام کرده باشد و بعض اہل علم گفته اند که لفظ مشرک
تناول اہل کتاب نمیست بقوله تعالی مَا یَوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ وَ
لَا الْمُشْرِکِیْنَ اَنْ یُّنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِّنْ خَیْرٍ مِّنْ رَّبِّکُمْ وقال لَمْ یَکُنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ وَالْمُشْرِکِیْنَ و برفرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص باشد
بآیهٔ مائده کما قدمنا انتهی و مجوسیات را حکم کتابیات ست لقوله صلی الله علیه وآله وسلم
سنوابهم سنة اهل الکتاب نیست و یکم وَالْمُطَلَّقٰتُ یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ
قُرُوْٓءٍ وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَّکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِیْٓ اَرْحَامِهِنَّ اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ
وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَبُعُوْلَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِیْ ذٰلِکَ اِنْ اَرَادُوْٓا اِصْلَاحًا گفته اند منسوخ
ست بآیهٔ اَلطَّلَاقُ مَرَّتٰنِ فَاِمْسَاکٌۢ بِمَعْرُوْفٍ اَوْ تَسْرِیْحٌۢ بِاِحْسَانٍ یعنی در ابتدای
اسلام رجوع میکرد شوی و نکاح می نمود با مطلقهٔ ثلاث و اربع و زیاده بران چون آیهٔ ثانی فرود آمد حکم
نکاح و رجعت مذکور منسوخ شد حالا زوج را نمیرسد که او را باز گیرد تا وقتی که زن مذکور نکاح با دیگری
نکند و او بعد از دخول نگذارد پس حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق منسوخ
گشت و نزد گروہی این آیه منسوخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام ست از مطلقهٔ ثلاثه وغیرها
پس قوله اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حکم تخصیص باشد از برای عموم قوله وَالْمُطَلَّقٰتُ یَتَرَبَّصْنَ و ہمین ست
راجح بست و دوم وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ شَیْئًا گویند

منسوخ ست بقوله إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ یعنی در آیهٔ اول که در باب خلع
وارد ست تحریم اخذ مال از انها بیان فرمودند بعده آنرا بتحلیل اخذ منسوخ ساختند ولیکن
در حقیقت این آیه از باب استثنا ست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا باشد
حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه زنان خود را داده ست از مهر بروجه مضارت بگیرد مگر آنکه
بترسد از اقامت حدود خدا که برای شوی وبانوی مقرر کرده ست از حسن عشرت وطاعت
ووفا بدان برایشان واجب نموده که درینصورت اگر مرد چیزی از زن گیرد یا زن چیزی
باو دهد وببذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست واین خلع ست وجمهور بسوی
جوازش رفته وقرآن مجید بدان تصریح فرموده وابن منذر از بعض اهل علم حکایت کرده
حلال نیست او را آنچه از زن گرفته وجبر کرده نشود برد نمودن آن شوکانی گوید این قول
در غایت سقوط ست ومحکی ست از بکر بن عبد الله المزنی که وی گفت این آیت منسوخ
ست بقوله تعالی فی سورة النساء وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ
إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا
واین قول خارج از اجماع ست ونیست تنافی میان هر دو آیت واختلاف کرده اند اهل علم
در آنکه چون بطلبد زوج از زن زیاده بر آنچه بوی داده ست از مهر وغیره ووی بدان راضی
گردد آیا جائز ست یا نه پس ظاهر قرآن در جواز ست بنا بر عدم تقیید آن بمقدار معین
وباین قائل ست مالک وشافعی وابو ثور ومروی ست مثل آن از صحابه وتابعین وطاوس
وعطا واحمد واسحق گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آورده وهو الصواب والله اعلم به **بست وسوم** وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ
أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ گویند منسوخ ست بآیه
فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا یعنی درین آیه نسخ
حولین کاملین ست اما صحیح آن ست که این از باب استثنا ست نه از جنس نسخ ومؤید آن ست
قوله لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ شوکانی گفته درین لفظ دلالت ست بر آنکه ارضاع
حولین محتوم نیست بلکه تمام ست وجائز ست اقتصار بر کمتر از ان ولهذا فرمود پس اگر خواهند

فصال صبی از مدت بیش از دو سال نیست گناہ بر ایشان زیرا کہ او تعالی مدت حولین را مقید باتمام رضاعت فرمودہ **بیست وچہارم** وَالَّذِيْنَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْوَاجًا وَّصِيَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَى الْحَوْلِ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا ط در آیہ اول حکم یک سال بود و در آیہ ثانی حکم چہار ماہ و دہ روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر ست در حکم در اتقان گفتہ وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومے منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث ولا سکنی انتہی در فوز کبیر نوشتہ این منسوخ ست چنانکہ گفتہ نزد جمہور مفسرین و ممکن کہ چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت و زن را واجب نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین ست ابن عباس رض و این توجیہ ظاہر ست از آیہ انتہی شوکانی در فتح القدیر گفتہ اختلاف کردہ اند سلف و آنانکہ متبع ایشان اند از مفسرین درین آیہ کہ محکم ست یا منسوخ جمہور گویند منسوخ ست بہ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا ا ھ و وصیت کہ دران مذکور شدہ منسوخ ست بآنچہ فرض گردانیدہ ست خدا برای زنان از میراث و ابن جریر از مجاہد حکایت کردہ کہ محکم ست نیست نسخ در آن چہار ماہ و دہ روز برای عدت ست و ہفت ماہ و بست شب برای سکنی بموجب وصیت کہ برای آنہا حق تعالی مقرر گردانیدہ و زن مختار ست خواہ سکونت کند در وصیت و خواہ بیرون رود و ابن عطیہ و قاضی عیاض گفتہ اند کہ اجماع منعقد ست بر آنکہ حول منسوخ ست و عدت او ہمین چہار ماہ و دہ روز ست وقد اخرج عن مجاہد ما اخرجہ ابن جریر عنہ البخاری فی صحیحہ **بیست وپنجم** لَآ اِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف یعنی اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ در آیہ اول نفی اکراہ کفار بر اسلام بود در آیہ ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنہا اگرچہ باکراہ باشد شوکانی گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم درین آیہ بر قولہا اول آنکہ منسوخ ست زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکراہ کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و راضی نشد مگر بر اسلام و ناسخ وی قولہ تعالی ست يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وقال تعالی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَاتِلُوا الَّذِيْنَ يَلُوْنَكُمْ مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوْا فِيْكُمْ غِلْظَةً ط وَاعْلَمُوْا

اِنَّ اللّٰہَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ٭ وقال سَتُدْعَوْنَ اِلٰی قَوْمٍ اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ تُقَاتِلُوْنَہُمْ اَوْ یُسْلِمُوْنَ
وباین رفتہ اند اکثر مفسرین قول دوم آنست کہ منسوخ نیست ونازل شدہ است در اہل کتاب
خاصۃً وآنہا اکراہ کردہ نشوند بر اسلام چون خواہند کہ جزیہ دہند وباج گذارند بلکہ مکرہ اہل اوثان
اند کہ قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف وباین رفتہ است شعبی وحسن وقتادہ وضحاک
قول سوم آنکہ این آیہ در انصار است خاصۃً قول چہارم آنکہ ہر کہ اسلام آوردہ است زیر سیف اورا
مکرہ نگویند زیراکہ اکراہ در دین نیست قول پنجم آنکہ در حق اسیران اہل کتاب وارد شدہ است
کہ بر ایشان جبر بر اسلام نہ کنند ابن کثیر گفتہ یعنی اکراہ نکنند ہیچ یکی را بہ دخول در دین اسلام
زیراکہ وی روشن وظاہر است ودلائل وبراہین آن جلی وواضح اند حاجت آن نیست
کہ کسی را اکراہ بر در آمدن دران کردہ آید بلکہ ہر کرا خدا تعالیٰ راہ نماید وسینۂ او بران کشادہ
سازد وبصیرت اورا روشن گرداند دران در آید بر بینہ وبصیرت از کار خود وہر کرا سبحانہ
نابینا وکور سازد ومہر بر گوش وبصر وی زند وی را دخول در دین باکراہ وقسر وجبر مفید نیست
واین صالح آنست کہ قول ششم باشد ودر کشاف در تفسیر این آیہ گفتہ کہ جاری نہ کردہ است
او تعالیٰ امر ایمان را بر جبر وقسر بلکہ بر میلان خاطر واختیار ومثل اوست قولہ تعالیٰ
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَاٰمَنَ مَنْ فِی الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِیْعًا ۱ اَفَاَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتّٰی
یَكُوْنُوْا مُؤْمِنِیْنَ ٭ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشان را بر ایمان ...... ولیکن
وی این کار نہ کرد بلکہ بنای امر بر اختیار نہاد واین صالح آنست کہ قول ہفتم باشد وآنچہ
لائق اعتماد باشد وقوف نزدش متعین بود آنست کہ این آیہ در سببی کہ از برای او نازل شدہ
محکم غیر منسوخ است وآن اینست کہ چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عہد می بست
کہ اگر این بار فرزندی بوجود آید اورا یہودی سازم چون یہود بنی النضیر جلای وطن
کردہ شدند در ایشان اولاد وابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس این
آیہ فرود آمد اخرجہ ابو داؤد والنسائی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویۃ
والبیہقی فی السنن والضیاء فی المختارۃ عن ابن عباس رضی واردشدہ است این قصہ بوجوہ
متعددہ حاصلش ہمان است کہ ابن عباس رضی ذکر کردہ بازیادت متضمن این معنی کہ گفتند

انصار ما ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق ست
و فضل ست از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد و مارا مسلمان ساخت
ضرور ست که ما آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرزندان ایشانرا مخیر گردانید و اکراه بر اسلام نکرد و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه
بر اسلام نیست وقتیکه بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اما اهل حرب پس آیه اگرچه شامل
ایشان ست زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست
نه خصوص سبب را لیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام
انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه **بست و ششم** وَأَشْهِدُوٓا۟ إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ است
بآیه فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ یعنی در آیهٔ اول اشهاد را واجب
کرده بودند بر مبایعت و درین آیه آنرا برانداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم ست
منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت ست وجوبا الآن نیز بر مبایعت و اکثر مفسرین برآنند
که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه
اشهاد واجب ست یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب
و جابر بن زید و مجاهد و داؤد بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب ست و ترجیح داد آنرا طبری و
شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب او بآن رفته که مندوب ست و این خلاف میان
ایشان در وجوب اشهاد بر بیع ست بآیه وَأَشْهِدُوٓا۟ إِذَا تَبَايَعْتُمْ و نیست فرق میان این امر و میان
قول وی وَٱسْتَشْهِدُوا۟ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ پس لازم ست قائلین وجوب آنرا در بیع قول
بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما مر بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن
با و و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بر آن بنا بر امانت پس باید که بدهد
موتمن یعنی مدیون امانت را یعنی دین او را که بر وی ست انتهی و این ناظر ست در عدم نسخ
آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره ست که اشهاد در ان کافی ست و گفته اند
هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ارفع ست از برای مادهٔ خلاف و اقطع ست از برای
منشا نزاع **بست و هفتم** وَإِن تُبْدُوا۟ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ ٱللَّهُ ۖ

گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیهٔ اول محاسبه بر خواطر
قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات ازان ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف
فوق الطاقه مرفوع شد در فوز الکبیر گفته این از باب تخصیص عام ست آیهٔ متاخره مبین آن ست
یعنی مراد چیزیست که در نفسهای شماست از اخلاص و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار
نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان ست انتهی و برین تقدیر آیهٔ مذکوره غیر منسوخ باشد
و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگرچه آیه عام ست اما مخصوص ست
بکتمان شهادت و کاتم محاسب بر کتم آن برابر ست که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت
ظاهر کند یا ظاهر نکند و این مرویست از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بآنچه در
آیت ست از عموم لفظ و نیست صالح بآنکه مختص باشد بآنچه متقدم ست برین آیه از نهی از کتم
شهادت قول دوم آنکه آیهٔ مذکوره مختص ست بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک
و الیقین و این قول مجاهد ست و این در حقیقت تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم
ست و عام و لیکن عذاب بر آنچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را طبری از قومی
حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَاءُ وَ یُعَذِّبُ
مَنْ یَّشَاءُ مختص بعض معینوا اند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول
ابن مسعود و عائشه و ابو هریره و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است
و مرویست از ابن عباس و جماعهٔ از صحابه و تابعین و همین ست حق در آنچه بیاید از تصریح
بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان الله غفر لهذه الامة ما حدثت به انفسها
احمد و مسلم و ابو داود در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره روایت
کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ
وَ اِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِکُمْ الآیة سخت آمد بر اصحاب رسول صلعم خدا و آمدند نزد آنحضرت صلعم
و بزانو استادند و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز
و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقتش نداریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود میخواهید که بگوئید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَ عَصَیْنَا بلکه بگوئید سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ پس چون قوم این آیه را فرو خواندو زبانهای ایشان بدان لغزید حق تعالی در پس آن این کریمه فرود آورد آمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ و چون این را بجا آوردند او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا الی آخرہا نازل فرمود اخرج احمد ومسلم والترمذی والنسائی وابن ماجة وابن جریر وابن المنذر والحاکم والبیهقی عن ابن عباس مرفوعاً نحوه وزیاده کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا گفت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیه گفت قد فعلت واین قصه مرویست از ابن عباس بچند طریق و بخاری و بیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ نسخ کرده است این را آیتی که بعد اوست و گمان آنست که صحابی مذکور ابن عمر رضی اللہ عنہ باشد و عبد بن حمید و ترمذی از علی کرم اللہ وجہہ مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر و طبرانی از ابن مسعود مانند آن و اخرج ابن جریر عن عائشة نحوه ایضاً و مجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این آیه در کتمان شهادت ست چه اگر درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشوار نمی شد و بعد ازین احادیث مصرحه بناسخ و منسوخ مجال مخالفت باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی هریرة در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللّٰه تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به و ابن جریر از عائشه آورده که گفت کل عبد هم بسوء و معصیة و حدث نفسه به حاسبه اللّٰه فی الدنیا یخاف و یحزن و یشتد همه لا ینال من ذلک شیء کما هم بالسوء ولم یعمل منه بشیء و اخرج سعید بن منصور وابن جریر عنهما نحوه و احادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست و اخرج ابن جریر عن ابن عباس قال ان اللّٰه یقول یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما ما اسررتم فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت واعذب من شئت و این

مرفوع ست تا آنچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی رح و از ینجا معلوم شد که نسخ آیهٔ مذکوره بتفسیر
مرفوع ثابت نیست و ورود آن در حدیث نفس ست نه در غیر آن پس تاویلی که از فوز الکبیر نقل
کرده شد اگرچه محملی حسن دارد اما مرفوع نیست بمرفوع والله اعلم بالصواب **سورهٔ**
آل عمران مدنی ست قرطبی گفته باجماع واخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن
عباس رض و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست نا سخ دران **اول**
وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی در آیهٔ اول اقتصار کردند
بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال پس منسوخ باشد و لیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ
ست زیرا که بلاغ ترک قتال نمیخواهد **دوم** كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا
اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ ؕ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ گفته اند منسوخ
ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ یعنی مضمون
آیهٔ اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول توبهٔ مرتد چون رجوع کند
بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست و لیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا است
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بذکر نسخ وی نکرده اند **سوم** يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا
اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیهٔ اول
آنکه بترسید از خدا حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست
و این خارج از طاقت باشد پس در آیهٔ ثانی آنرا باستطاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاقت
داخلست فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ ست و گفته اند بلکه محکم ست و نیست درین
سوره آیتی که تصحیح شود دعوی نسخ دران بجز این آیت قال المقاتل و در فوز الکبیر گفته مراد حق ترسیدن
در شرک و کفر ست و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو نتوانست
کرد تیمم کند و هر که نماز نشسته نتوانست گذارد نشسته بگذارد و این توجیه ظاهرست از سیاق
آیه و هو قوله وَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند
که چون این آیه فرود آمد گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این کار دارد و شاق آمد برایشان
این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس منسوخ گشت این آیه و مروی ست

این از قتادہ و ربیع و ابن زید و گفته اند که قوله اتقوا الله حق تقاته مبین ست بقوله ما استطعتم و این اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن ست پس همان اولی باشد و موید اوست روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رض در قوله سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن حق تقاته ان تجاهدوا فی الله حق جهاده و لا تاخذهم فی الله لومة لائم ویقوموا لله بالقسط ولو علی انفسهم وآبائهم وابنائهم انتهی کلامه و گرامی برادر فضیلت آگین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی رح گفته آنچه جزم کرده اند بدان محققین صحیح و صواب ست آنست که قوله فاتقوا الله ما استطعتم مفسر و مبین مراد قول اوست زیرا که تکلیف نمی کند او تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال لا یکلف الله نفسا الا وسعها و قال فی آیة اخری و ما جعل علیکم فی الدین من حرج انتهی و لهذا در کتب عقاید نوشته اند الفعل مع الاستطاعة

سورة النساء

این سوره تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شده آن قوله تعالی ست ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و درین سوره نزد اکثر اهل علم سه آیت منسوخ ست و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بست و چهار اول واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتمی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز الکبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه محکم ست و امر از برای استحباب ست و این اظهر ست انتهی و در فتح القدیر گفته مراد بقرابت و درین آیه غیر ورثه اند و همچنین یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم ست و امر برای ندب و دیگران گویند منسوخ ست بقوله یوصیکم الله فی اولادکم و اول ارجح ست زیرا که مذکور درآیه غیر وارثین اند و آنچه بآنها داده میشود منجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بمعنی ورثه گیرند که درین صورت برای نسخ وجهی هست و گروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی ست پس نزد ندب

مگر بقرینه و ضمیر در قول وی منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة و گفته اند بسوی متروکه و قول معروف قول جمیل ست که دران بر کسیکه رضی ازین قسمت با ور سید منت و اذی نیست انتهی دوم وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ا ه گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِنْ مُّوصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ ا ه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود نزد مردی وقت موت او و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که بترسد از خدا و موفق و مسدد سازد او را برای صواب و نگران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت برآنها و این تفسیر بچند طریق مروی ست و لهذا بسیاری از اہل علم آیه مذکوره را منسوخ نشمرده اند و ہو الحق سوم اِنَّ الَّذِينَ يَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَاْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا ا ه گویند منسوخ ست بقوله تعالی يَسْــَٔلُوْنَكَ عَنِ الْيَتٰمٰى قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ا ه و پیش جمعے از علما محکم ست و جمع میان ہر دو ممکن چه نہی از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم ست پس در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف چهارم وَالّٰتِيْ يَاْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوْا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰىهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا ا ه گویند منسوخ ست بآیه نور ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ دران بلکه ممتد ست تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم بیان فرمود که سبیل موعود کذا و کذا ست انتهی گویم بعضے گفته اند که منسوخ ست بآیه اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ فَاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر ست و رجم اگر ثیب محصن ست و بعضی گفته اند منسوخ ست بسنت و ہو قوله صلی الله علیه و سلم خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام والثیب بالثیب الرجم پس حکم حبس و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در اول اسلام

بود پیشتر منسوخ شد بآیهٔ مذکوره وبعض اہل علم بآن رفته اند که حکم حبس واذی باقی ست
باجلد زیرا که تعارض نیست میان ہر دو بلکه جمع ممکن ست ومراد بسبیل ہمان ست که در حدیث
صحیح عباده آمده خذوا عنی الی اخره پنجم وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ نور یعنی اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي الخ حاصل آنکه در ابتدای اسلام حکم ایذا وملامت
ہر دو بود وبعده بجلد در بکر ورجم در ثیب نسخ پذیرفت وبعضی گفته اند نزول وی در لواطت
بعده منسوخ شد بقتل ہر دو ودر کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدیر گفته آیهٔ اولی یعنی
واللاتی در حق نساست خاصة محصنات باشند یا غیر آنها واین دوم در حق رجال ست خاصة
وآوردن صیغهٔ تثنیه برای بیان دو صفت مردان ست یعنی محصن وغیر محصن پس عقوبت
نسا حبس ست وعقوبت رجال اذی واین مختار نحاس ست وآنرا از ابن عباس رض روایت
کرده وقرطبی آنرا از مجاهد وغیره آورده ومستحسن گفته وسدی وقتاده وغیرہما گفته اند که آیهٔ اولی
در نسای محصنات ست ومردان محصن ہم دران داخل اند وآیهٔ ثانی در رجل بکر وزن بکره
ورجحه الطبری وضعفه النحاس واختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ وتعییر گفته اند وبعضی
سب وجفا بدون تعییر وبعضی نیل بلسان وضرب بنعال وقومی گفته اذی منسوخ ست مثل
حبس وگفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته **ششم** قوله تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى
اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْٓءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ گفته اند منسوخ ست بکریمه
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السَّيِّاٰتِ حَتّٰٓى اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ اِنِّيْ تُبْتُ الْاٰنَ وَلَا الَّذِيْنَ يَمُوْتُوْنَ وَهُمْ كُفَّارٌ یعنی در آیهٔ اول فرمودند توبه کسی مقبول
است که بی تاخیر وتسویف زود تائب شود ودر آیهٔ ثانی فرمودند که ہر که پیش از نزع توبه نکرد
ودر وقت نزع تائب شد توبهٔ او نامقبول ست بعده این حکم منسوخ شد بآیهٔ اَلَمْ يَعْلَمُوْٓا اَنَّ
اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ یعنی وقت نزع وقبل غرغره وقبل رویت اعوان ملک الموت
ہم مقبول ست وبعد اینها مقبول نیست وبعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول ست از مسلمان
نه از کافر مثل ایمان فرعون ونزد بعض این آیه غیر منسوخ ست زیرا که جمع میان آنها ممکن ست
عبد بن حمید وابن منذر وابن ابی حاتم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین ست و در قوله ست التوبة گفته که این از برای منافقین ست و در قوله ولا الذین یموتون گفته این از برای مشرکین ست هفتم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا ط وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ گفته اند منسوخ ست بآیه إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ و این در حقیقت استثنا ست نه نسخ ولهذا ابن عباس گفته هی محکمة لم تنسخ ذکره علی الهمدانی فی ناسخه
هشتم وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
و این نیز استثنا ست نه نسخ مثل آیه سابقه پس هر دو محکم باشند غیر منسوخ نهم وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ط و این نیز از باب تخصیص ست مثل آیات سابقه نه از جنس تنسیخ و آیه کریمه بعموم خود شامل هر دو خواهرست آزاد باشند یا کنیز دهم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً گفته اند منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد و غیرهما گفته معنی آنست که زنانی که از ایشان انتفاع و تلذذ بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده اید مهور ایشان بایشان بدهید و جمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه ست که در صدر اسلام بود لبعده نهی عنه شد چنانکه در صحیحین ست از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة وعن لحوم الحمر الانسیة یوم خیبر و در صحیح مسلم ست از سبره بن معبد جهنی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود در روز فتح که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء والله قد حرم ذلك الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شئ فلیخل سبیلها ولا تاخذ وا مما آتیتموهن شیئا و در لفظی از مسلم آمده که این در حجة الوداع بود پس این اخبار ناسخ آیه مذکور اند و سعید بن جبیر گفته ناسخش آیه میراث ست زیرا که در متعه میراث نیست و عائشه رض و قاسم بن محمد رض گفته اند که تحریم و نسخ متعه در قرآن ست و ذلك قوله تعالی وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الخ و زنیکه مستمتعه است نه از ازواج ست و نه از ملک یمین زیرا که شان زوجه آنست که وارث شود و وارث او شوند و نیست مستمتع بها این چنین مردی ست

از ابن عباس جواز متعه و بقای او ربهم مروی ست رجوع وی ازان نزد رسیدن ناسخ
در قایل ست بجوازش جمعی از روافض و نیست اعتبار باقوال ایشان و بعضی متاخرین بتکثیر
کلام برین مسئله و تقویت مجوزین آن جان خود را در تعب انداخته اند این جای بطلان او
نیست در شرح منتقی بابطال شبههٔ متمسک بجواز بتطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام الشوکانی

یازدہم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ
تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ یعنی در آیه اول نهی کردند از اکل بعض اموال
بعض را مگر بطریق تجارت و بودند قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می آمیختند طعام رفقا را
در سفر و میخوردند از آن همگنان و چون این آیه فرود آمد تحرج کردند از مواکلت اعمی و اعرج
و مریض پس این آیه دیگر نازل شد و دران رفع کردند حرج را ابن جریر از عکرمه و حسن
در آیه مذکور روایت کرده که تحرج و تنگی می کردمردار آنکه بخورد نزدیکی بعد از نزول این
آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیه سورهٔ نور وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ و نزد اکثر
اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم ست و حکم او باقی ست و اکل بباطل منهی عنه است و آن
اکلی ست که شرع بدان وارد نشده و آنچه دران شرع وارد ست آن باطل نیست بلکه حق ست
پس داخل نباشد در آیه مذکوره و لهذا سیوطی بسند صحیح از ابن مسعود رض در آیه مذکور آورده که گفت
انها محكمة ما نسخت ولا تنسخ الى يوم القيامة منجمله باطل ست بیوعاتی که نهی کرده است

دوازدہم وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ گفته اند منسوخ
ست بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی در ابتدای اسلام دو کس باهم عقد
موالات می بستند و عهدی می کردند که هرکه پیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا
آیه مذکوره آن را نسخ نمود و در فتح القدیر زیر کریمه وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ گفته یعنی از برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک و والی میراث او شوند
و گفته اند این آیه منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و گفته اند بعکس کما روی
ابن جریر و جمهور بآن رفته اند که ناسخ آن قوله واولوا الارحام الخ ست یعنی از برای هر یکی عصبه

گردانیدیم که آنچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که ظاهر آیه آن ست که میراث از برای موالی ست و برّ و صله از برای مولی الموالات و نیست نسخ انتهی
سیزدہم وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط یعنی این آیه در حق منافقین ست که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و درینجا میان فقها اختلاف ست و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست ولکن مقصور ست استغفار نبوی صلعم بر حیات شریف و بعد از ممات خود استغفار روا نشده پس دران بر سفر از برای مجرد زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور حجت نباشد **چهاردہم** يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا خُذُوْا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوْا ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوْا جَمِيْعًا ط گفته اند منسوخ ست بآیه مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً ط یعنی در آیه اول حکم نفر بجمیع مومنین بود و درین آیه ببعض پس آخر ناسخ اول باشد شوکانی گفته گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وقوله تعالی اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ و صحیح آنست که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی ست که دران حاجت نفور همگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض دون بعض ست انتهی **پانزدهم** وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا ط گفته اند این آیه منسوخ ست بآیه سیف یعنی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ **شانزدهم** فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **هفدهم** فَقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَآفَّةً زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد و اگرچه تنها قتال کند زیرا که از برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر لفظ همین ست لیکن در خبرے نیامده که قتال صرف بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود نه بر امت پس هر چند خطاب در لفظ مر او راست اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم و هر واحد از امت تو باید که قتال کند در راه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد نه منسوخ **هیجدهم** فَخُذُوْهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ اِلٰى قَوْمٍ ۢ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ

ولیکن این نیز از باب تخصیص ست نه از نسخ **نوزدہم** اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ الخ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ابوداؤد در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم ونحاس وبیهقی در سنن از ابن عباس رضی آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیه برارت فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وبعضی گفته اند منسوخ ست باجماع وبسیار از اہل علم بعدم نسخش رفته واز باب تخصیص شمرده **بستم** فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف اخرجه عبد الرزاق وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم عن قتادة وہم ابن جریر از حسن وعکرمه درین آیه آورده که گفت نسختها براءة ولیکن نزد اکثر مفسرین غیر منسوخ ست **بست ویکم** سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِيْنَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّاْمَنُوْكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **بست ودوم** فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ واکثر اہل علم بعدم نسخ وی رفته اند **بست وسوم** وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهٗ جَهَنَّمُ خٰلِدًا فِيْهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهٗ وَاَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِيْمًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سوره نساء اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ وبعضی گویند منسوخ ست باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند علما در انکه قاتل عمد را توبه ہست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند درین آیه علمای اہل کوفه پس سوار شدم وکوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس رض وپرسیدم او را ازین آیت گفت این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد ونسخ نکرد آنرا ہیچ شی ومانند آن نسائی ہم روایت کرده ازوی واز زید بن ثابت ومن جمله کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابو ہریره وابن عمر وابو سلمه وعبید بن عمیر وحسن وقتاده وضحاک بن مزاحم اند نقله ابن ابی حاتم عنهم رفته اند جمهور بسوی قبول توبه وی واستدلال کرده اند بمثل قوله تعالی اِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاٰتِ ط وقوله هُوَ الَّذِيْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وقوله وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَآءُ وگفته اند جمع ہم ممکن ست میان آیه نساء که ہمین ست وآیه فرقان پس معنی آن ہر دو چنین باشد که فَجَزَاؤُهٗ جَهَنَّمُ اِلَّا مَنْ تَابَ لاسیما وسبب متحد ست که قتل باشد وہم موجب متحد

که توعد باشد بعقاب و استدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عبادة بن الصامت که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تبایعونی ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تقتلوا
النفس التی حرم الله الا بالحق بعده فرمود فمن اصاب من ذلک شیئا فستره الله فهو
الی الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه و بحدیث ابی هریرهؓ در صحیح مسلم وغیره در حق
قاتل صد نفس و جماعتی که ابوحنیفهؒ و اصحاب او و شافعیؒ از ایشان اند بدان رفته که قاتل
عمد تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه و در شرح منتقی متمسک هر فریق واضح
کرده ایم و حق این ست که باب توبه مغلق نشده بلکه مفتوح ست برای قاتل صد و چون
شرک که اعظم ذنوب و اشد اوست بتوبه الی الله محو شود و از صاحبش خروج از ان و دخول
در باب توبه مقبول باشد بما دون او از معاصی که قتل عمد هم منجمله آنست چه رسد لیکن در
توبه قاتل عمد لابد ست از اعتراف بقتل و تسلیم نفس خودش برای قصاص اگر واجب ست
و تسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی متمکن تسلیم کل یا بعض او باشد واما مجرد
توبه وی با عزم عدم عود بسوی قتل احدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول
او والله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فیه یختلفون ○○

بست و چهارم اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۚ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ
نَصِیْرًا ○ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوْا
دِیْنَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰٓئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ ط و این در حقیقت از باب تخصیص باستثنا ست
نیست از نسخ در چیزی **سورۂ مائده** قرطبی گفته این سوره مدنی ست بالاجماع
انتهی و در وی از منسوخات نزد بعضی یک آیت و نزد بعضی دو و نزد بعضی سه و نزد بعضی
هفت و نزد بعضی نه آیت ست و وی آخر سورت ست که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع
میان مکه و مدینه **اول** یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تُحِلُّوْا شَعَآئِرَ اللّٰهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ
وَلَا الْهَدْیَ وَلَا الْقَلَآئِدَ وَلَآ اٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که مشرکین حج و عمره می کردند و هدی میفرستادند
پس مسلمانان خواستند که ایشان را تاراج و غارت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد و

بعده منسوخ گشت بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وقوله تعالی فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا وقوله صلی الله علیه وسلم لا یحجن بعد العام مشرک عبد بن حمید
وابوداؤد در ناسخ وابن جریر وابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه
وقومی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم ست ودر حق مسلمین ست ودر فوز الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن
ناسخ برای او ونه در سنت صحیحه ولیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام اشد التغلیظ ست
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرموده دماؤکم واموالکم حرام علیکم کحرمة
یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا انتهی گویم ومؤید این ست روایت
ابوداؤد ونحاس در ناسخ از ابی میسره عمرو بن شرحبیل که گفت منسوخ نشد از مائده هیچ
شئی یعنی تمام او محکم ست وکذا اخرجه سعید بن منصور وابن المنذر عنه وکذا اخرجه عبد بن حمید
وابوداؤد فی ناسخه وابن المنذر عن الحسن البصری وروایت کرد ابو عبید از ضمرة بن حبیب
وعطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مائده آخر قرآن ست اندر وی تنزیل
پس حلال کنید حلال او را وحرام سازید حرام او را **دوم** فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ گفته اند
منسوخ ست بآیه قَاتِلُوا الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وبآیه سیف نیز یعنی
در نخستین آیه حکم عفو واعراض بود از قتال یهود که ایذا میدادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
ودرین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند وجمعی گفته اند که منسوخ
نیست بلکه خاص ست بمعاهدین پس محکم باشد **سوم** اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَ
رَسُوْلَهٗ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ یُّقَتَّلُوْٓا اَوْ یُصَلَّبُوْٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ
مِّنْ خِلَافٍ اَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ گفته اند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ قَبْلِ
اَنْ تَقْدِرُوْا عَلَیْهِمْ وگفته اند محکم ست نه منسوخ واز باب تخصیص باستثنا ست شوکانی
گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش جمهور گویند در عرنیین فرود آمده ومالک وشافعی و
ابوثور واصحاب الرأی گفته اند در حق مسلم راهزن وساعی در ارض بفساد نازل شده ابن
منذر گفته قول مالک صحیح ست وابوثور گفته قول وی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا دلیل نزولش در
غیر اهل شرک ست زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دمای اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم

ست پس معلوم شد که در اهل اسلام نازل شده است انتهی و دال ست بران قول قُلْ لِّلَّذِيْنَ
كَفَرُوْا اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ ؕ و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما قبله
اخرجه مسلم وغیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی
آیه محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرنیین و موقوف شده است
امر بدین حدود و مروی ست از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت
در عرنیین و باین قائل ست جماعتی از اهل علم و جماعهٔ دیگر بآن رفته که فعل وی صلی الله
علیه وسلم با عرنیین منسوخ ست بنهی وی صلی الله علیه وسلم از مثله و قائل این قول مطالب ست
به بیان تاخیر ناسخ و حق آن ست که آیه عام ست از مشرکین وغیرهم از کسانیکه مرتکب مضمون
آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ ست قرطبی در تفسیر خود گفته
و نیست خلاف میان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب ست در محاربین از اهل اسلام و اگرچه
نازل شده است در مرتدین یا یهود انتهی **چهارم** فَاِنْ جَآءُوْكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ
عَنْهُمْ ؕ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و باین رفته است
مجاهد و سعید بن المسیب و جماعهٔ دیگر گفته محکم ست و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی ست و عبارت
فوز الکبیر اینست که معنی آیه چنین ست که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع
اهوای ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیهٔ ایشان برای زعمهای ایشان
بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کردهٔ خدا فیصله سازیم
انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر ست مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض
و استدلال کرده اند بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند بر آنکه
واجب ست بر حکام اهل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مرافعه کنند بسوی ایشان
و اختلاف در مرافعهٔ اهل ذمه است میان خودها قومی بتخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته و گفته
که این آیه منسوخ ست بآیه مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمة والزهری و عمر بن عبد العزیز و السدی
وهو الصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی **پنجم** مَا عَلَى الرَّسُوْلِ
اِلَّا الْبَلٰغُ ؕ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و اکثر اهل علم بر آنند که محکم ست و قتال بآنها نوعی

از ابلاغ ست یا معنی آن ست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند واطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان ست وجنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و ما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد وقیام نمود بامر او تعالی والله اعلم **ششم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ گفته اند منسوخ ست آخرا و اول او را نسخ کرده زیرا که هدایت درینجا امر معروف ست وگفته اند ناسخش این آیه است كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ واکثر برانند که محکم ست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف ونهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن آن از اعظم فروض دینیه مهتدی نیست وحق تعالی گفته إِذَا اهْتَدَيْتُمْ وآیات واحادیث متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر بمعروف ونهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال نمی دارد یا از حلول ضرر بر نفس خود میترسد که درین صورت ترک آن روا است ودر سنن اربعه وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم وابن حبان ودارقطنی وضیاء در مختاره وغیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابوبکر این آیه را وگفت ای مردم شما این را میخوانید وبر غیر موضع او مینهید ومن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را بینند وآنرا تغییر ندهند نزدیک ست که عام کند آنها را خدای تعالی بعقاب وترمذی وابن ماجه وابن جریر وبغوی در معجم وابن ابی حاتم وطبرانی وابو الشیخ وحاکم وابن مردویه وبیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را وگفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود مؤتمر شوید بمعروف ومتناهی شوید از منکر تا آنکه چون به بینی شح مطاع وهوای متبع ودنیای موثره واعجاب هر ذی رأی برأی خود پس بر تست خاص جان تو وبگذار امر عوام را بدرستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض بر جمر ست عامل را دران اجر پنجاه مرد ست که عمل مے کنند مثل عمل شما وصححه الترمذی والحاکم ودر روایتی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که ضرر نمی کند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما وابی بن کعب گفته

تاویلش آنست که این در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق وابن جریر انتهی ملخصاً ودرین
صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست وهو الحق هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ
مِنْ غَيْرِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ پس شهادت
کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع ونیست درآیه ذکر شهادت کافر زیراکه نزول او در شان
مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم ودر فوز کبیر گفته احمد موافق
ظاهر این آیه گفته است ومعنی آن نزد غیر او چنین ست که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب
شما یعنی از سائر مسلمین انتهی ودرین صورت منسوخ نخواهد بود بلکه محکم ست وشوکانی در فتح القدیر
تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان ومن غیرکم صفت است او
یعنی آن هر دو از اجانب باشند وگفته شده که ضمیر در منکم از برائے مسلمین ست ودر غیرکم از برائے
کفار وهمین ست انسب بسیاق آیه وبآن قائل ست ابو موسی اشعری وعبد الله بن عباس وغیرهما
پس درآیه دلیل باشد بر جواز شهادت اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوصاً در وصایا چنانکه مفاد نظم
قرآنی ست وشاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد همراه موصی یکی شاهد شود بر وصیت
او از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر وادا کنند گواهی بعد قدوم بحلف وحکم
کرده شود بر شهادت آنها درین صورت وپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای موصی
حلف کنند وآن هر دو بنا بر جنایت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره
وبه قال سعید بن المسیب ویحیی بن یعمر وسعید بن جبیر وابو مجلز ونخعی وشریح وعبیدة السلمانی
وابن سیرین ومجاهد وقتاده وسدی وثوری وابو عبید واحمد بن حنبل ورفته ست بسوی
اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره وتفسیر غیرکم باجانب زهری وحسن وعکرمه و
مالک وشافعی وابو حنیفه وغیرهم گفته اند که آیه منسوخ ست واحتجاج ایشان بقوله
تعالی ست مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ وقوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ
وکفار نه مرضی اند ونه عدول وجمهور خلاف کرده اند ایشان را وگفته اند آیه محکم ست وهمین
ست حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ واما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در شخص

و از زنان و احوال و این آیه خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت بحالت عدم شهود مسلمین و نیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه **هشتم** فَإِنْ عُثِرَ عَلٰى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ **نهم** ذٰلِكَ أَدْنٰى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا گفته اند منسوخ ست شهادت اهل اسلام حاصل آنکه در بن هر دو آیه تحلیف شاهدست نزد وقوع ریبت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست و لیکن حق آنست که این هر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر ما سبق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان والله اعلم

سورهٔ انعام

در اظهر اقوال مکی ست مگر شش آیت وهی مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ الی آخر ثلث آیات و قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت یکی [illegible] دیگر وَهُوَ الَّذِيْ أَنْشَأَ جَنّٰتٍ و بالجمله از منسوخات در وی نزد بعضی سه آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چهارده ست **اول** قُلْ إِنِّيْ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ گفته اند منسوخ ست بآیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود بعده مامون فرمودند او را باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اهل علم خوف درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم ست و هو الحق **دوم** قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس رض و گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنها در وسع وی صلی الله علیه وسلم نیست **سوم** وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ گفته اند منسوخ ست بآیه إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده بنزول این آیه نسخ پذیرفت **چهارم** وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله قتادة و مجاهد گفته بطریق تهدید ست مثل قوله ذَرْنِيْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته می گویند که این آیه منسوخ ست

وگفته اند معنی آن ست که ایشان یعنی یهود دینی را که بران هستند لعب ولهو گرفتند چنانکه
در فعل ایشان بالعیان مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالات بوده است وگفته اند مراد
بدین دین اینجا عید ست یعنی عید خود را لعب ولهو گرفته اند **پنجم** فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهَا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **ششم** وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ زجاج گفته نازل شد
این آیه قبل از فرض قتال بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف و سنان پس این
نیز منسوخ باشد بآیه سیف **هفتم** وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست
بآیه قتال **هشتم** وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **نهم**
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ گویند منسوخ ست
بآیه سیف در فتح القدیر گفته جمهور بر آن رفته اند که این آیت محکم ثابت غیر منسوخ ست و اصل اصیل
ست در سد ذرائع و قطع تطرق بسوی شبهه و در وی دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق و ناهی از
باطل چون بترسد که ازین دعوت و نهی تسبب شود بانچه اشد از ان ست از انتهاک حرم و مخالفت
حق و وقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بر وی وچه انفع ست این آیه و جلیل ست
فائده آن برای حاملین حجج خدا و متصدین بیانش از برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک
می کنند او را وقت امر نمودن وی بمعروف و میگذارند معروف دیگر ازین امر می کنند منکر
را که نهی مینماید ایشان او را از ان و خبر او را از منکرات بنا بر عناد حق و بغض اتباع محققین
و جرات بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل ست در حق معاندین
شریعت مطهره که مخالفت دین و تجری بر اهل شرع عادت و خوی خود ساخته است چنانکه
در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در باطل کثیر می افتند و چون
بسوی سنت راه نموده شوند مقابله آن ببدع خود مینمایند پس ایشان اند متلاعب بدین متهاونین
بشریعت و بدتر اند از زنادقه انتهی **دهم** فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
یازدهم وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله الْيَوْمَ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و باین رفته است ابن عباس و لیکن در حقیقت
این از باب تخصیص یا استثنا ست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند

اہل علم درین آیہ مذہب ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذہب مالک در روایتی از وی و احمد
بن حنبل و ابوثور و داؤد ظاہری آنست کہ ہر چہ از ذبائح نام خدا نذکور شدہ حرام ست
بدون فرق میان عامد و ناسی بموجب این آیہ و مؤید این استدلال ست قولہ اِنَّہٗ لَفِسْقٌ و ثابت
شدہ است در احادیث صحیحہ امر بتسمیہ در صید و غیرہ و مذہب شافعی و اصحاب او و مالک در روایتے
و احمد آن ست کہ تسمیہ مستحب ست نہ واجب و این مروی ست از ابن عباسؓ و ابی ہریرہ و عطا
بن ابی رباح و شافعی آیہ را حمل بر ذبح لغیر اللہ کردہ و این تخصیص آیہ بغیر مخصص ست و در
مراسیل ابوداؤد آمدہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذبیحہ مسلم حلال ست نام خدا بروے
ذکر کردہ شود یا نہ و این صالح تخصیص آیہ نمیتواند شد آری حدیث عائشہ کہ وی گفت آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم کہ قومی می آرند گوشت ہا را و ما نمیدانیم کہ ذکر کردہ اند بران نام خدا یا نہ فرمود شما
نام برید و بخورید افادہ آن میکند کہ تسمیہ نزد اکل مجزی ست بالتباس وقوع او نزد ذبح و مذہب
مالک و احمد در مشہور از وی و ابوحنیفہ و اصحابش و اسحق بن راہویہ آنست کہ ترک تسمیہ نسیانا
مضر نیست و اگر عمداً ترک کردہ ذبیحہ غیر حلال باشد و این مروی ست از علی و ابن عباس و
سعید بن المسیب و عطا و طاؤس و حسن بصری و ابی مالک و عبدالرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن
محمد و ربیعہ و استدلال کردہ اند بروایت بیہقی از ابن عباس از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ اگر فراموش
کرد تسمیہ نزدیک ذبح پس باید کہ یاد کند نام خدا را و بخورد در رفع این حدیث خطا ست زیراکہ
از قول ابن عباس ست وکذا اخرجہ من قولہ عبدالرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید
و ابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذہب بمثل قولہ تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا و بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم رفع عن امتی الخطأ والنسیان انتہی کلامہ
دوازدہم یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰی مَکَانَتِکُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَکُوْنُ لَہٗ
عَاقِبَۃُ الدَّارِ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف **سیزدہم** قُلِ انْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ
گفتہ اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیہ سیف **چہاردہم** اِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَہُمْ
وَکَانُوْا شِیَعًا لَّسْتَ مِنْہُمْ فِیْ شَیْءٍ اِنَّمَآ اَمْرُہُمْ اِلَی اللّٰہِ ثُمَّ یُنَبِّئُہُمْ بِمَا کَانُوْا
یَفْعَلُوْنَ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الٰہی در فتح القدیر

گفته این آیه بجمله منسوخ بآیۂ سیف ست و مراد بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین و گفته اند عام ست در جمیع کفار و مبتدعین و ہمین ست صواب **سورۂ اعراف**
این سورہ مکی ست مگر ہشت آیه وی قوله وَاسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قوله وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ و در وی یک آیه یا دو آیه منسوخ ست باقی ہمه محکم ست **اول** خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ **دوم** وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ ٭ گفته اند اول منسوخ ست بآیه وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و ثانی بآیه سیف و کلام در امثال این آیات گذشته **سورۂ انفال** بسیارے از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزے و به قال الحسن و عکرمه و جابر بن زید و عطار در وی مثل ہذا عن ابن عباسؓ و قرطبی از وی آورده که مگر ہفت آیه من قوله وَاِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات در وی نزد بعضے دو آیه و نزد بعضے شش آیه و نزد بعضے زیاده ست **اول** يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ ط قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ ج گفته اند منسوخ ست بآیه وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ یعنی در آیه اول نفل خاص بود برائے خدا و رسول درین آیه چهار خمس برائے غانمان مقرر کردند و یک خمس برائے خدا و رسول و غیرهما و باین رفته ست مجاهد و عکرمه و ابن عباسؓ و نزد جمعی از باب تخصیص ست نه نسخ پس محکم خواهد بود **دوم** وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِمْ ط وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد او بود و نزد جمعی از اہل علم محکم ست یعنی نفی عذاب مستاصل ست و گفته اند استغفار راجع بمسلمین ست که در میان ایشان اند مراد آن که تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند خدا عذاب نخواهد کرد یا آنکه عذاب ایشان بنا بر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفته دو امان بود در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که رفت دوم استغفار و آن باقی ست **سوم** قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ ط گفته اند منسوخ ست بآیه وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ یعنی در آیه اول وعده مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعده حکم قتال با ایشان دادند و نزد جمعی محکم ست و مراد انتها از قتال

بدخول در اسلام ست یا از کفر و در رد دلیل ست بر آنکه اسلام قاطع و ہادم خیر نیست که پیشتر از وی بوده چہارم وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست بآیه سیف و این در حقیقت از باب تخصیص بغایت ست نه از باب نسخ پنجم وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ یعنی در آیه اول ذکر مصالحت با یہود بود بعده نسخ پذیرفت ششم إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ گفته اند منسوخ ست بقوله اَلْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر مقابله کند و نگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال انتهی و در حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم ہفتم وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنے مہاجرین و انصار وارث یکدیگر میشدند بہجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی القربی ہشتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا گفته منسوخ ست بقوله وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ یعنے اول میراث باسلام مع الہجرة بود بعده بموالات و نصرت شد پس باولی الارحام منسوخ شده عصبه قرار یافت و بعضی گویند محکم ست و در آیه اخبار ست بآنکه بعض قرابات اولے تر بعض ست نه آنکه میراث بموالات و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مہاجر متولی اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه مومن می بود و ہمچنین اعرابی وارث مہاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام

سورهٔ براءت

و آنرا سوره توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق نزولش بعد فتح مکه است و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نزد بعضی سه و نزد بعضے شش آیه یا زیاده ست اول بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف دوم وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ضحاک گفته منسوخ ست بآیه سیف حسن گفته محکم ست سوم وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوٰة
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک و عمر بن عبد العزیز و گفت ابن عمر بود این
قبل نزول زکوٰة و چون فرود آمد زکوٰة گردانید آنرا خدا تعالی طهارت برای اموال و پروا نیستم
اگر باشد نزد من برابر اُحُد زر و بشمارم آنرا و بدهم زکوٰة آن و بجا آرم دروی طاعت خدا و ابن
عباس فرموده که این آیه در حق یهود ست و خاص نیست و عام ست انتهی و در حقیقت از باب
تخصیص ست نه از تنسیخ علی همدانی گفته اصح آن ست که منسوخ نیست چهارم اِلَّا تَنْفِرُوا
يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَيْسَ عَلَى
الضُّعَفَاءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه تنسیخ پنجم انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا گفته اند منسوخ
ست بقوله وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و بآیهٔ عذر لما تقدم در فوز الکبیر گفته معنی خفاف
آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند
و ثقال بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه یا گوئیم که نیست نسخ متعین انتهی
و در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند
مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطا و غیر نشاط و قیل فقراء و اغنیاء و قیل شبابا و شیوخا و قیل
رجالا و فرسانا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند هر که سابق شده است بسوی حرب
همچو طلائع و هر که متاخر ست همچو جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه بر جمیع این معانی
زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله
تعالی لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج
بقول او لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و اخراج ضعیف و مریض بقوله
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول اینان
زیر قول وی خِفَافًا وَثِقَالًا و ظاهر عدم دخول اینهاست زیر عموم انتهی ششم عَفَا
اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ
گویم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عتاب متوجه باشد بسوی اذن قبل استثبات

تا تبین شود صادق از کاذب و اذن درینجا بسوی اذن بعد تثبت است واللہ اعلم ہفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ
لَهُمْ گفته اند منسوخ ست اول او بآخر او یعنی لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ و گفته اند بقوله تعالے
وَلَا تُصَلِّ عَلٰۤى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیہ اولی در حق قومی ست
و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضے گفته اند اول در حق منافقان ست و این در حق یہود وقیل
غیر ذلک و نزد اکثر اہل علم محکم ست معنے آنکہ او تعالی رسول را خبر کرد کہ صدور استغفار
در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا کہ اینہا نہ اہل استغفار اند و نہ اہل مغفرت من اللہ
پس گویا مثل قوله تعالے ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ ہشتم
اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ
بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و این در نفس الامر تخصیص علم ست نہ نسخ احکام و ہمچنین در آیہ وَمِنَ
الْاَعْرَابِ مَنْ يَّتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا الخ گفته اند منسوخ بآیہ مذکوره و در حقیقت درین آیات
بیان تنویع اعراب ست کہ بعضی چنان و بعضی چنین نہ نسخ یکی بدیگری و لہذا جمعی از اہل آنرا داخل محکم
داشته اند و ہو الحق **سورہ یونس** مکی ست مگر سہ آیہ من قوله فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ الی
آخرہا ہمچنین روایت کرده است قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده کہ ہمگی
مکی ست الا دو آیہ و از کلبی یک آیہ نقل کرده و مکی ست از حسن و عطا و عکرمہ و جابر کہ مکی
بلا استثنا و دروی از منسوخات نزد بعضے پنج آیہ ست و نزد اکثر دران و در مائدہ ہیچ نہ اول
اِنِّيْۤ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ
اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ و کلام در مثل این آیات گذشته **دوم** فَانْتَظِرُوْۤا
اِنِّيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیہ سیف **سوم** وَاِنْ كَذَّبُوْكَ
فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ منسوخ ست بآیہ سیف **چہارم** فَمَنِ اهْتَدٰى
فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ الخ منسوخ ست بآیہ قتال **پنجم** حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ منسوخ ست بآیہ
سیف **سورهٔ هود** مکی ست در قول حسن و عکرمہ و عطا و جابر و گفت ابن عباس
و قتاده الا یک آیہ و ہی قوله اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و در وے نزد اکثر ہیچ آیہ منسوخ نیست

ونزد بعضی سہ آیت **اول** مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سورہ بنی اسرائیل مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ واین درحقیقت از باب تقیید اطلاق ست نہ نسخ **دوم** قُلْ لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ گویند منسوخ ست بآیہ سیف **سوم** وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۝ نسخ این آیہ ہم بآیہ سیف ست کما تقدم وچون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شدہ جدا شمردن آن در باب نسخ وجہی ندارد واللہ اعلم **سورۂ یوسف** علیہ السلام تمام او مکی ست وگفتہ اند مابین مکہ و مدینہ وقت ہجرت نازل شدہ وابن عباسؓ گفتہ مگر چہار آیت ونیست دران ناسخ ونہ منسوخ **سورہ رعد** در وی اختلاف ست کہ مکی ست یا مدنی سعید بن جبیر وحسن وعکرمہ وعطا وجابر بن زید مکی گفتہ اند وابن الزبیر وکلبی ومقاتل گفتہ مدنی ست وقول سوم آنست کہ مدنی ست مگر دو آیت ودر وی دو آیت منسوخ ست **اول** وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ ۝ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ قالہ الضحاک واین درصورتی ست کہ ظلم بمعنے کفر یا شرک باشد کما قال تعالی إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۝ ونزد اکثر اہل علم بمعنی معصیت ست ومغفرت مومن عاصی مذہب اہل سنت وجماعت ست ودرین صورت آیہ محکم باشد نہ منسوخ شوکانی گفتہ در وی بشارت عظیم ست ورجای کبیر زیرا کہ انسان بحال اشتغال بظلم تائب نمی باشد ولہذا گفتہ اند کہ این آیہ درحق عصات موحدین ست خاصۃً یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق شود بحکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت ومفید اوست جملہ مابعد وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت خود در دار آخرت انتہی **دوم** فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ منسوخ ست بآیہ سیف زیرا کہ مفاد آیہ اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتلہ ودر آیہ ثانی بدان حکم کردند ودرحقیقت نسخ نیست بلکہ ترقی ست در حکم چہ تبلیغ در قتال بروجہ ابلغ موجود ست واللہ اعلم **سورۂ ابراہیم** مکی ست کما اخرجہ ابن مردویہ عن ابن عباس وابن الزبیر وحکاہ القرطبی عن الحسن وعکرمۃ وجابر

بن زید و قتادہ مگر دو آیہ یا سہ آیہ وہی قولہ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰہِ کُفْرًا الی قولہ فَاِنَّ مَصِیْرَکُمْ اِلَی النَّارِ و درین سورہ از ناسخ و منسوخ ہیچ نیست بلکہ تمام او محکم ثابت ست **سورۂ حجر** مکی ست بالاتفاق قالہ القرطبی و روی نحوہ عن ابن عباس و عبداللہ بن الزبیر و دران سہ یا چہار آیہ منسوخ ست **اول** ذَرْهُمْ يَاْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف **دوم** فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ منسوخ ست بآیہ سیف عکرمہ و مجاہد گفتہ این آیہ پیش از قتال ست **سوم** لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ گفتہ اند منسوخ ست بآیہ سیف و وجہ نسخ درین آیہ غیر ظاہر ست زیراکہ درو نہی کردہ اند از التفات بسوی زخارف دنیا و ادامت نظر بسوی آن و عدم حزن بر تمتع ایشان درین دار و خفض جناح و لین جانب برائے مومنین نہ نہی از قتال کہ آیہ سیف ناسخش باشد و لہذا اکثر اہل علم آنرا محکم داشتہ اند **چہارم** فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ منسوخ ست بآیہ سیف قالہ ابن عباس و در حقیقت محکم ست معنی آنکہ جہر کن بکار خود و اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی مشرکین کہ سرزنش مینمایند ترا بر دعوت اسلام و موکد این معنے ست جملہ مابعد اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِئِيْنَ **سورۂ نحل** مکی ست بتمامہا در قول حسن و عطا و عکرمہ و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتے از ابن عباس آمدہ مگر سہ آیہ از آخر او کہ میان مکہ و مدینہ در منصرف آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از احد فرود آمدہ و این سورہ را سورہ نعم ہم نامند در وی دو یا سہ حکم منسوخ ست و نزد بعضی تمام او محکم ست **اول** وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا گفتہ اند منسوخ ست بآیہ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ و اثم بمعنے خمر ست در فتح القدیر گفتہ نزول این آیہ قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سرکہ باشد و رزق حسن طعام و اہل لغت گویند سکر نام خمر ست و ابن عباس گفتہ سکر آنچہ حرام ست از ثمرہ او و رزق حسن آنچہ حلال ست و ابوداؤد در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کردہ اند کہ سکر نبیذ ست و رزق حسن زبیب پس نسخ کرد از قولہ اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ انتہی و بعضے معنے آیہ چنین گفتہ اند کہ

ثمرات النخیل والاعناب رزق حسن بود شما از وی اخذ سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد **دوم**
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیه قتال و در حقیقت دران تسلیه
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر تولی آنها مقید بعذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن پس محکم
باشد **سوم** وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح آنست که محکم
ست زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیه مفیده یقین یا بحجج ظنیه اقناعیه موجبه تصدیق
بمقدمات مقبوله وآن مجادله بسیف و سنان ست و دعوت را همین دو طریق ست پس پس
وابن جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم **سورهٔ بنی اسرائیل** مکی ست مگر
سه آیه و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست **اول** وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا
ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه نسخ **دوم** وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا منسوخ ست بآیه سیف در فتح القدیر گفته ما وکلناك فی منعهم عن الکفر
وقسرهم علی الایمان وقیل ما جعلناك کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم
ست نه منسوخ **سوره کهف** قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال
ابن عباس وابن الزبیر و تمام او محکم ست و در وی هیچ آیه منسوخ نیست **سورهٔ مریم**
علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عائشه رض گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض
چهار آیه منسوخ ست **اول** وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ گویند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان
هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت غفلت اهل دنیاست و در وی نه حکم ترک قتال با ایشان
دوم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ غَيًّا گفته اند منسوخ ست بآیه إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ **سوم** قُلْ
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر
اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که افتخار می‌کنند

بحظوظ دنیویہ خود کہ ہر کہ مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش امداد کند واگرچہ فلیمد
صیغہ امر ست اما خارج مخرج خبر ست از برای بیان امہال و تعالی عصات را تا معاد در شان
منقطع نشود روز قیامت با آنہا گفتہ اید اولم نعمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر کس
یا از برای استدراج ست کقولہ انما نملی لھم لیزدادوا اثما وگفتہ اند مراد با آیہ دعا ست
بمد و تنفیس زمان گفتہ تا و میں آن ست کہ حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید
در دنیا گردانیدہ و نیست در آیہ امر بعدم تعرض با آنہا کہ با آیہ سیف منسوخ باشد چہارم فلا
تعجل علیہم گویند منسوخ ست با آیہ سیف **سورۂ طٰہٰ** قرطبی گفتہ مکی ست در قول
جمیع و بہ قال ابن عباس و ابن الزبیر و در آن از منسوخات دو یا سہ آیہ ست **اول** ولا تعجل
بالقرآن منسوخ ست بقولہ سنقرئک فلا تنسیٰ **دوم** فاصبر علی ما یقولون
منسوخ ست با آیہ سیف و این درست نیست کہ مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر صبر بر بلا
و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان ست پس آیہ محکم باشد وہو الصواب در فتح القدیر گفتہ
ای ساحر کذاب ونحو ذلک من مطاعنہم الباطلۃ ....

....

....

...... **سوم** قل کل متربص فتربصوا الخ
منسوخ ست با آیہ سیف **سورہ انبیا** علیہم السلام مکی ست در قول ہمگنان قالہ القرطبی و در وی
نزد بعض یک یا دو آیہ منسوخ ست **اول** انکم وما تعبدون من دون اللہ حصب
جہنم انتم لہا واردون گفتہ اند منسوخ ست بقولہ ان الذین سبقت لہم منا
الحسنیٰ اولئک عنہا مبعدون و این در حقیقت از باب تخصیص ست نہ نسخ **دوم**
فان تولوا فقل اذنتکم علی سواء وان ادری اقریب ام بعید ما توعدون
گفتہ اند منسوخ ست با آیہ قتال یعنی در آیہ اول فرمودند اعلام کردہ ام کہ چہ اذن شدہ مارا در محاربہ شما
پس آیہ سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اہل علم معنیش آنست کہ اگر اعراض کنند ایشان از اسلام پس
بگو آگاہانیدم شمارا کہ با شما برابریم یعنی در حرب و نیست صلح میان ما پس آیہ محکم باشد **سورہ حج**

دروی اختلاف ست ابن عباس وابن الزبیر وقتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَآ
اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ الی قوله عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيْمٍ وجمهور گویند مختلط ست بعض
مکی وبعض مدنی وگفته اند از اول سوره تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه ازان لیلی مدنی ست
ومنسوخ دران دو یا سه حکم ست اول وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ وَّلَا نَبِيٍّ اِلَّآ
اِذَا تَمَنّٰٓى اَلْقَى الشَّيْطٰنُ فِيْٓ اُمْنِيَّتِهٖ گفته اند منسوخ ست بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓى
اما نزد اکثر اهل علم محکم ست ودران تسلی ست از برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که القای شیطان
غلط ونسیان را در تلاوت وقرارت شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین
کرده لیکن او تعالی القای او را منسوخ وآیات خود را محکم ساخته وآنحضرت صلی الله علیه وسلم مامون
ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى وقصه
که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تِلْكَ الْغَرَانِيْقُ الْعُلٰى
وان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه صحیح
نشده وبا شافی تفصیل مردود گشته بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل لیکن
در راویان او تکلم کرده وگفته مطعون اند وامام الائمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه
است وعجب ست از مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتبات خود بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش
مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده است امت که در آنچه طریق او ابلاغ ست
از اخبار پیغمبری بخلاف واقع علیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دروی معصوم ست قصداً و
عمداً وسهواً وغلطاً ابن کثیر گوید بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند ولیکن همه طرق او
مرسل ست ونديدم آنرا مسند بهیچ وجه صحیح انتهی دوم اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْمَا
كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ودر نفس الامر تعلیم ست مسلمانان را
که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ سوم وَجَاهِدُوْا
فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم برآنند
که محکم ست ومعنی حق جهاد آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا استفراغ جهد در
احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل وکلبی گفته اند آیه منسوخ ست بآیه مذکوره ورد

کرده اند این را بآنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ

سورهٔ مومنون مکی ست بلا خلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وے نزد بعضے دو

آیه منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ٥ گفته اند منسوخ ست بآیه

سیف و گفته اند محکم ست معنیش آنکه ترک کن ایشان را در جهل ایشان که نیستند اهل هدایت

و تنگ نشود سینه تو از تاخیر عذاب ایشان زیرا که هر چیز را وقتی مقرر ست **دوم** اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ

اَحْسَنُ منسوخ ست بآیه سیف و گفته اند محکم ست در حق امت و در حق کفار منسوخ ست زیرا که امر بصفح و اعراض

ست از خصلت سیئه کفار که شرک باشد و گفته اند محکم ست علی الاطلاق زیرا که مدارات محبوب علیها ست تا وقتیکه مودی

نشود بثلم دین **سورهٔ نور** ابن عباس و ابن الزبیر گفته مدنی ست و در وے دو یا هفت آیه منسوخ ست **اول** اَلزَّانِيْ

لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَّالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ ۚ وَحُرِّمَ

ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ٥ گفته اند منسوخ ست بقوله وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى مِنْكُمْ و قیل بقوله فَانْكِحُوْا

مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ و سعید بن مسیب گفته باجماع در نور الکبیر گفته احمد موافق ظاهر آیه است

و معنیش نزد غیر وی آنست که نیست کفو مرتکب کبیره مگر زانیه را یا اختیار زانیه مستحب نیست

و قوله حُرِّمَ ذٰلِكَ اشاره بسوے زنا و شرک ست پس منسوخ نیست و قوله وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى عام

ست ناسخ خاص نمے تواند شد انتهی شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این

آیه بر اقوال یکی آنکه مقصود ازان تشنیع زنا و اهل اوست و آنکه زنا محرم ست بر مومنین و معنیش

آنست که زنا نمیکند زانی مگر بزانیه و بالعکس پس نکاح دروی بمعنی وطی ست نه بمعنی عقد و زیاد

شرک بجهت عموم اوست در معاصی از زنا وغیره و زجاج این وجه را رد کرده و گفته شناخته نمی شود

نکاح در کتاب خدا مگر بمعنی تزویج و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح بمعنی وطی در کتاب الله ثابت

ست و منه قوله حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که مراد بدان وطی

ست و از جمله قائلین بمعنے وطی در آیه مذکوره سعید بن جبیر و ابن عباس و عکرمه اند دوم آنکه این

آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان کما قال الخطابی سوم آنکه در مردے از مسلمین

نازل شده پس مخصوص باشد بو قاله مجاهد چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص بایشان ست

قاله ابو صالح پنجم آنکه مراد بزانی و زانیه محدود اند حکاه الزجاج وغیره عن الحسن گفته که این حکم

خداست که تزوج نکند زانی محدود مگر زانیه محدوده را ومثل آن مرویست از ابراهیم نخعی وبآن
قائل اند بعض اصحاب شافعی ابن عربی گفته واین صحیح نیست نظراً چنانکه ثابت نیست نقلاً ششم
آنکه این آیه منسوخ ست بآیه ایامی نحاس گفته وبرین قول اند اکثر علما هفتم آنکه این حکم موسس غالب
ست ومعنی آنست که غالب زانیان رغبت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه امثال خود وغالب
زنان زانیه راغب نمی شوند مگر بازانیان امثال خویش ومقصود زجر مومنین ست از نکاح زوانی
بعد زجر ایشان از زنا واین ارجح اقوال ست وسبب نزول شاهد اوست واختلاف کرده اند در جواز
تزوج زنی که این کس بادی زنا کرده ست شافعی وابو حنیفه جائز گویند ومروی ست از ابن عباسؓ
وروایت کرده اند از عمرؓ وابن مسعودؓ وجابرؓ عدم جواز آن وگویند آن هر دو زانی اند ابداً وباین
قائل ست مالک ومعنی حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ نزد ایشان آنست که نکاح زوانی
محرم ست بنا برآنچه در وست از تشبه بفساق وتعرض بتهمت وطعن در نسب گفته اند مکروه است
فقط وتعبیر ازان بتحریم برای مبالغه در زجر ست انتهی کلام الشوکانی رح وبسط سخن درین مسئله
در مسک الختام شرح بلوغ المرام وتفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما **دوم** وَلَا تَقْبَلُوا
لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ولیکن اصل دران تخصیص
باستثناست نه نسخ **سوم** وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا
أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ گفته اند
منسوخ ست بدو آیه یکی وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ دیگر
وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ولکن این نسخ غیر ظاهرست پس
آیه محکم باشد **چهارم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا
غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ قاله ابن عباسؓ واین نیز تخصیص ست نه نسخ **پنجم** قُل
لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ
إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا الآیه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ
نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ الآیه واین

در حقیقت تخصیص ست از عموم نه نسخ مفهوم ششم فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَّا حُمِّلْتُمْ ط گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که معنی آیه اولی آنست که نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وے از آنجا آورد پس آیه قتال نسخ وی نمود و سخن در عدم منسوخیت همچو آیات بیشتر گذشت هفتم یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِیَسْتَاْذِنْكُمُ الَّذِیْنَ مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ وَالَّذِیْنَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلٰثَ مَرّٰتٍ ط الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَاْذِنُوْا كَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط در اتقان گفته گویند منسوخ ست و گویند نیست و لیکن تهاون کردند مردم در عمل بدان انتهی در فوز الکبیر گفته مذهب ابن عباس آنست که منسوخ نیست و این اوجه و اولی باعتماد ست انتهی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند در مراد بقول وی لیستاذنکم بر اقوال اول آن نه منسوخ ست قاله سعید بن المسیب و سعید بن جبیر گفته امر دروی برای ندب ست نه برای وجوب و گفته اند واجب بود آنجا که ابواب بودند پس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدوی عن ابن عباس و گفته اند که امر درینجا برای وجوب ست و آیه محکم غیر منسوخ ست و حکمش ثابت ست بر مردان و زنان قرطبی گوید و همین ست قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص ست بزنان و ابن عمر گفته خاص ست بمردان مراد بقول وے مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ غلامان و کنیزان اند و بقول وے لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ صبیان احرار انتهی کلامه سُورهٔ فرقان مکی ست تمامها در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شده وَالَّذِیْنَ لَا یَدْعُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ الآیات و دروی یک یا دو آیه منسوخ ست اول وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجٰهِلُوْنَ قَالُوْا سَلٰمًا ه گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست و نیست سلام دروی از تسلیم بلکه از تسلّم بمعنے برائت معنے آنکه تحمل میکنند مومنین ایذای اهل جهل و سفه را و جهل نمیکنند با جاهل و نه سفه با سفیه در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشدند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین و لیکن برین قول که تسلیم ست از شما و نیست خیر و نه شر میان ما و شما مبر و گفته لائق آن بود که چنین می گفت امر کرده نشدند مسلمانان آنروز بحرب ایشان پس مامور شدند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنے

ناسخ و منسوخ مگر دین آیه زیرا که در آخر کلام خود گفته فنسختها آیه السیف گوییم همچنین نباشد کلام
متکلم در غیر علم خود و مشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نهی
کرده شدند از آن بلکه مامور گردیدند بصفح و بهجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ نیست
دوم وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا منسوخ ست بقوله إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا
صَالِحًا و قیل بقوله يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ یعنی در آیه اول حکم خلود نار از برای عصات مسلمین
کرده بودند بعده تائبین را از آنها استثنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت
مخصوص گشت نه منسوخ **سوره شعرا** مکی ست نزد جمهور و ابن عباس رض گفته مگر
چهار آیه از آخر او که بمدینه نازل گشته و هی وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الخ و نیست در وے
ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم ست مگر یک آیه نزد بعض که آن وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
الْغَاوُونَ باشد گویند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در حقیقت مخصوص
باستثنا است نه منسوخ **سوره نمل** قرطبی گفته همه آن مکی ست در قول همگنان و تمام
او محکم ست نیست در وے منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم لکن قوله تعالی ست إِنَّمَا أَنَا مِنَ
الْمُنْذِرِينَ یعنی نیست بر من مگر انذار که اعلام مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیه سیف
و معهذا النظم آیه غیر منسوخ ست زیرا که وی بے شبه منذر و مبشر ست **سوره قصص**
تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطاء و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن
سلام گفته در جحفه وقت هجرت و در وے یک حکم منسوخ ست لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و ناسخش
آیه سیف ست قاله الزجاج و نزد اکثر اهل علم محکم ست مراد آنکه ضرر کفر شما نه بما لاحق میشود و نه نفع
ایمان ما بشما لاحق شدنی ست **سوره عنکبوت** در وی اختلاف ست ابن
عباس رض و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطاء و جابر بن زید گفته تمام او مکی ست و قتاده و ابن عباس
در روایتی گفته تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در وے
یک حکم منسوخ ست بر رأے بعض اهل علم و هو قوله تعالی وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و ناسخش آیه سیف ست قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل نسخ
او ست احتجاج می کند بآنکه آیه مکی ست و در آن وقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن

آن نهی و نزد اکثر اہل علم محکم ست معنی وی آنست که مجادله مکنید بکسانیکه ایمان آورده اند
از یہود و نصاری بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم مثل عبد اللہ بن سلام مگر بخصلت احسن یعنے بموافقت در آنچه
حدیث میکنند شمار از اخبار اہل کتاب و مراد بالا الذین ظلموا ازین صورت کسانی اند که باقی ہستند
بر کفر خود یا مراد آنست که در دعوت ایشان سوی اسلام مجادله احسن کنید به تنبیه ایشان بر حجج
و براہین نه بخاشنت و اغلاظ مگر باکسانیکه ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمین نے سپرند که با ایشان
مجادله بخشونت مضایقه ندارد و اکثر مفسرین ہمین تفسیر کرده اند **سورۂ روم** بلا خلاف
مکی ست قال القرطبی در وی یک حکم منسوخ ست فاصبر ان وعد اللہ حق گفته اند نسخ آن بآیه
سیف ست و نزد جمهور محکم ست زیراکه معنیش آنکه صبر کن بر ایذا دہی ایشان و منتظر باش وعده
خدا را که در باب نصر تو انہا د اعلای حجت تو و اظهار دعوت تو کرده ست و نیست خلاف در ان
سورۂ لقمان مکی ست مگر سه آیه ولو ان ما فی الارض الی آخرها قال ابن عباس و قتاده
گفته مگر دو آیه و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ است
و من کفر فلا یحزنک کفره ط الینا مرجعهم و ناسخش آیه سیف ست و نزد اکثر اہل
علم محکم ست معنے آنکه کفر کافر ترا ہیچ ضرر نمیکند **سورۂ سجده** مکی ست قال ابن الزبیر
و گفت ابن عباس مگر سه آیه افمن کان مؤمنا الی آخر الثلث و در وی یک حکم منسوخ ست
قال تعالی فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون ه گویند ناسخش آیه سیف ست و گفته اند
محکم ست زیراکه گاہی واقع میشود اعراض بامر قتال و مراد انتظار یوم ہلاک ایشان ست بقتل
و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیامت **سورۂ احزاب** مدنی ست قال ابن
عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذاهم
وتوکل علی اللہ ه گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد جمهور محکم ست و در وے تعریض ست
بغیر وے صلی اللہ علیہ وسلم زیراکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوم ست از اینکه اطاعت ایشان
کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت می کنند بدان از مداہنت در دین و در وے امر ست
بعدم مبالات بایذا دہی ایشان بنابر تصلب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دین و شدت وے
بر اعدا **دوم** لا یحل لک النساء من بعد ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو

اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ ، گفته اند منسوخ است بقوله يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ
اِنَّا اَحْلَلْنَا لَكَ اَزْوَاجَكَ الّٰتِيْ اٰتَيْتَ اُجُوْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ الآية در
فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و این ست اظهر نزد من انتهی در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم ست و حرام ست بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تزوج بر زنان خود برای کافات فعل زنها که اختیار خدا و رسول و دار آخرت
وقتی که مخیر گردانید آنها را رسول خدا صلی الله علیه و سلم این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک
و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن
جریر ست و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا تعالی بر زنان آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب و عکرمه و ابو رزین گفته اند معنی آنست که
حلال نیست ترا زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار ابن جریر
است و گفته اند معنی آنست که حلال نیند ترا یهودیات و نه نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف
آنها با مهات المومنین و درین قول بعد ست زیرا که درین صورت تقدیر عبارت چنین میشود که
لا یحل لک النساء من بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات پیشتر نبوده است و گفته اند این آیه
منسوخ ست بسنت و بقوله تُرْجِيْ مَنْ تَشَاۤءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِيْٓ اِلَيْكَ مَنْ تَشَاۤءُ و باین قائل
ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب و علی بن حسین و غیرهم و همین ست راجح و تبدیل نیز از جمله
است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم منسوخ کرده علی قول راجح انتهی کلامه ابی
بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله
و الله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی و عبد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور و ابن
المنذر و غیرهم و ابن کثیر گفته اسناده حسن و بخاری و مسلم و غیرهما از ابن عباس آورده اند
که استاد عمر بن الخطاب و حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر وی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستیکه
برانگیخت خدا محمد را بحق و فرود آورد بر وی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بر وی آیه رجم
پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة و رجم کرد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و رجم کردیم ما بعد او پس می ترسم که دراز شود بمردم زمان و بگوید گوینده

نمی یابیم آیه رجم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فریضه که فرود آورده است آنرا خدا تعالی
و مروی است این روایت بطرق انتهی پس این آیه از ان جنس است که تلاوت او منسوخ شده
و حکمش باقی ست تا روز قیامت ولیکن نهادن کردند مردم در عمل مر و دین بران چنانکه نهادن
کردند در ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این شتین آلیته که شکست در اسلام

سورهٔ سبا

مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیه واحده که در وی خلاف ست
و هی قوله وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ فرقه گوید مکی ست و فرقه گوید مدنی
و در وی یک حکم منسوخ ست وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ و ناسخش آیه سیف ست و جمهور بر انند
که محکم ست یعنی جزین نیست که میخواهم شما را بسوی آنچه در وی خیر و نفع شما است و منیر سد مرا
از کفر شما و ترک شما اجابت مرا هیچ ضرر و نقصان و در فتح القدیر گفته این آیه و امثال آن منسوخ
ست بآیه سیف

سورهٔ فاطر

مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری
و البیهقی و غیرهما عن ابن عباس و تمام وی محکم ست نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی
این آیه إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ نسخ پذیرفته است بآیه سیف و کلام در امثال آن گذشته و این

سورهٔ یس

مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک
آیه را ازان مدنی گفته و هی نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ که در حق بنی سلمه از انصار فرود آمده
وقتیکه اراده نقل مکان بجوار مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام وی محکم ست نیست
در وی ناسخ و نه منسوخ ست اول فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ۝ دوم وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ
يُبْصِرُونَ ۝ گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان مدت
معلوم ست مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم ما ترا بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر
و گفته اند تا یوم فتح مکه و بنا بر بعض این اقوال منسوخ ست

سورهٔ ص

مکی ست
در قول همگنان قاله القرطبی و نیست در وی منسوخ مگر دو آیه یکی إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ دوم
وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۝ و ناسخش آیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ است و نزد اکثر علما محکم
ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را
از دعا الی الله و توحید وی و ترغیب بسوی جنت و تحذیر از نار بعد چندی قتاده و زجاج

ودر آن گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت و کلبی گفته هر که باقی ماند دانست نزد غلبه
ظاهر شد امر وی صلی الله علیه وسلم و هر که مُرد دانست بعد موت و سُدّی گفته این دانستن روز
بدر بود **سورۂ زمر** مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس
آورده که مگر سه آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُل یَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا
عَلٰی اَنْفُسِهِمْ و بعضی هفت آیه گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِیْمَا
هُمْ فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ گفته اند منسوخ بآیۂ سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا
میان شان روز قیامت مضمرست گویم این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در همه احتمال
مذکور موجودست پس همه منسوخ باشند ولیکن راجح عدم نسخ اوست زیرا که تحکیم الٰهی در میان آنها
روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست دوم اِنِّیْ اَخَافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ
یَوْمٍ عَظِیْمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیۂ سورۂ فتح لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ قاله ابو حمزة الیمانی و ابن المسیب و کلام در مثل این آیه
پیشتر گذشته سوم فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیۂ سیف
یا بقوله اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد
در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید و تقریع و توبیخ ست و دران منع از عبادت
غیر خداست پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدیر گفته همین ست اولی
چهارم اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ گفته اند درین آیه اضمار ترک کفارست پس منسوخ
باشد بآیۂ سیف و نزد جمهور محکم ست و معنی آنست که کافی ست خدا عبد مؤمن را بثواب
و عبد کافر را بعقاب در تقدیر قرارت عبده بصیغۂ افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اند یا جنس و آنحضرت دران داخل باشند بدخول اولی و در قرارت عباده بصیغۂ جمع مراد انبیا
و مؤمنین اند یا همگنان پنجم قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰی مَکَانَتِکُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ گفته اند منسوخ
ست بآیۂ سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ
این نیز منسوخ ست بآیۂ سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ و کار
کردن بنفس خود و نبردن حساب از کفار لیکن حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال

سورهٔ غافر بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند باحکام اسلام
و آنرا سوره مومن هم گویند مکی ست در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله وسبح
بحمد ربک زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه
فرود آمده و هما ان الذین یجادلون فی آیات الله و آیتی که بعد اوست و درو یک حکم منسوخ ست
فاصبر ان وعد الله حق و ناسخش آیهٔ سیف ست قاله الکلبی و این وقتی درست می نشیند که
مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد دران تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست
بر ایذا رسانی مشرکین با حقاق وعدهٔ نصر خود بادی پس آیه محکم باشد **سورهٔ فصلت**
و آنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و تمام او محکم ست جز یک حکم ادفع
بالتی هی احسن و ناسخش آیهٔ سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ شوری**
تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر چهار
آیه که در مدینه نازل شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی الی آخرها و
دروی پنج آیه منسوخ ست **اول** یستغفرون لمن فی الارض منسوخ ست بقوله
الذین آمنوا و در حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ **دوم** والذین اتخذوا من
دونه اولیاء الله حفیظ علیهم الآیه منسوخ ست بآیهٔ سیف و کلام در مثل آن سابق
گذشته **سوم** فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم منسوخ
ست بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و نیست در استقامت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس آیه
محکم ست نزد جمهور **چهارم** لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم منسوخ
ست بآیهٔ سیف و خطاب بیهود است یا بکفار علی العموم **پنجم** من کان یرید
حرث الآخرة نزد له فی حرثه گفته اند منسوخ ست بقوله من کان یرید العاجلة
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در چیزی زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بر نیت آخرت
آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در
حق کافر ست و این تخصیص با خبر مخصص باشد **ششم** قل لا اسئلکم علیه

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۝ گفته اند منسوخ ست قاله الحسن بن الفضل و رواه ابن جریر
عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد
بمودت او و در سر گاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ
مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۝ و این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی از بطونش نیست مگر وی را صلی الله
علیه وسلم دران قرابت ست پس فرمود تعالی بگو ایشان را نمیخواهم از شما هیچ اجر بر دعوت
و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شماست و
نگاهدارید مرا بنابر قرابت مذکوره اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید والحاکم
وصححه و ابن مردویه والبیهقی فی الدلائل وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابو نعیم
و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بران مزدی
مگر دوستی در قرابت که نگاهدارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من
و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت
کرده آنرا از وی جمع جم از تلامذه وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست
از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل شده باشد این آیه در مکه بعده استثنای
مذکور نسخ پذیرفته چه وی علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشده انتهی ۝ هفتم وَالَّذِينَ
إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ گفته منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ یعنی در بارهٔ اول مدح انتصار نزد بغی کرده بودند و طریق عدل در ان
و المندوه که برای سیئه سیئه ست مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمودند پس حکم انتصار نسخ پذیرفت
و در حقیقت نسخ نیست بلکه هدایت ست بسوی معالی امور که با وجود جواز انتصار و انتقام
عفو و صبر را افضلیت ست آری مصرع در عفو لذتی ست که در انتقام نیست ۝ هشتم
وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ
صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ در فتح القدیر گفته ابن زید گوید این همه

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص ست بمشرکین و قتاده گفته عام ست و همین ست ظاهر نظم قرآنی نهم فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیہ سیف و سخن در مانند این آیہ مکرر گذشته **سورۂ زخرف** قرطبی گفته مکی ست بالاجماع و در ان دو حکم منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ گفته اند منسوخ ست بآیہ سیف و مراد بیوم موعود روز قیامت ست یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید ست **دوم** فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ گفته اند منسوخ ست بآیہ سیف و قیل بقوله وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ در فتح القدیر گفته گفته اند محکم ست منسوخ نیست و در وی تهدید شدید و وعید عظیم ست از او تعالی **سورۂ دخان** مکی ست بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا و در وی یک حکم منسوخ ست فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ناسخش آیہ سیف ست و گفته اند محکم ست معنی آنکه منتظر باش چیزے را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا میان تو و اینها که ایشان هم انتظار نوائب دهر بتو می کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند **سورۂ جاثیه** تمام او مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست در وی منسوخ مگر یک آیہ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ گفته اند ناسخش آیہ سیف ست ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض میکرد از ایذاے مشرکین و آنها استهزا و تکذیب وے میکردند پس امر کرد خدا رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سورۂ احقاف** مکی ست در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیہ مدنی ست و هی قوله وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا الی آخرها و در وی دو آیت منسوخ ست **اول** قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ

الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال ابن عباس و در فتح القدیر معنی آیه چنین گفته نمی دانم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل یا نم در مکه یا بیرون روم از انجا و بمیرم یا کشته شوم و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شود و این همه در دنیا ست و اما در آخرت پس معلوم ست که وی و امت وی در جنت ست و کافرین در نار اند و گفته اند معنی آنست نمی دانم چه کرده شود با من روز قیامت و چون این آیه فرود آمد قدح کردند مشرکان و گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را که نمی داند چه معامله کرده شود با وے و با ما و نسبت او بر فضل بر ما پس فرود آمد لیغفر لک الله الخ و اول اولی ست دوم فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنے آنست که صبر کن بر مجاهدهٔ ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند که توهم از ایشانی شعبی و کلبی گفته مراد باولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال **سورهٔ محمد** صلی الله علیه وآله وسلم مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که ایشان یک آیه را از ان مکی گفته اند که در حین خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه گریستند و هی قوله وکأین من قریة هی أشد قوة من قریتك التي أخرجتك ح و ضحاک و سعید بن جبیر گفته اند مکی بودن آن غلط ست بلکه تمام او مدنی ست و بالجمله در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ و نزد بعضے یک آیت منسوخ ست فإما منا بعد وإما فداء گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که این تخییر بعد از اسر در قتال ست نه قبل آن چنانکه سیاق آیت بران دال ست فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى إذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق و اثخان مبالغه است در قتل و اکثار دران در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند علما درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست در اهل اوثان و جائز ست فدیه و منت بر ایشان و ناسخش آیهٔ سیف ست و قوله فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم و قوله قاتلوا المشركين كافة و باین قائل ست قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریج و بسیاری از کوفیان و گویند مانده

آخر چیزی ست که نازل شده پس واجب ست قتل هر مشرک مگر یکه قائم شد دلیل بر ترک قتل او بچو زنان و کودکان و هر که شانده شود از وی جزیه و ہمین ست مشہور از مذہب ابی حنیفہ رح و گفته اند این آیت ناسخ ست بقوله فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و این مرویست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم ست و امام مخیر ست در قتل و اسر و بعد اسر در من و فدا و باین قائل ست مالک و شافعی و ثوری و اوزاعی و ابو عبیده و غیر ہم و ہمین ست راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا راشدین بعد از وی این را کرده اند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه اسر مگر بعد از اثخان و قتل بسیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ پس چون قید کند بعد خون ریختن پس دران رای امام ست قتل کند یا غیر او انتہی کلامه **سورهٔ فتح** مدنی ست نزد ابن عباس و مسور بن مخرمه و مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر در فتح القدیر گفته و نیست این اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسور مدینه نازله بعد ہجرت از مکه مکرمه است و نیست درین آیت منسوخ بلکه تمام او محکم ست **سورهٔ حجرات** مدنی ست قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست دران ناسخ و منسوخ **سورهٔ ق** ہمه آن مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیت وہی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ و نیست در وی منسوخ مگر دو حکم **اول** فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ ناسخش آیهٔ سیف ست و گفته اند معنیش تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست در صبر بر اقوال و ایذای مشرکین و عدم حزن بر رد و طرد آنہا بر وی صلی الله علیه و سلم و این ناظر در محکم بودن اوست **دوم** وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ گفته ناسخ وی آیهٔ سیف ست زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قہر کنی آنہا را بر ایمان **سورهٔ ذاریات** مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی آیهٔ واحده منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بآیهٔ سیف منسوخ گشته دلیل لقوله

وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ه مقاتل گفته یعنی وعظ کن کفار مکه را زیرا که نفع ذکر بهمان راست که در علم خدا ایمان آرنده است و گفته اند تذکیر ایشان بعقوبت و ایام الله کن و مؤمنین را مخصوص بساز بذکر زیرا که منتفع بدان همین ایشان اند **سورهٔ طور** قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع و در وی یک حکم منسوخ ست وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ناسخش آیهٔ سیف ست و اگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ و حمایت مائی و پیش چشمان مایوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود **سورهٔ نجم** مکی ست تمام او در قول جمهور و ابن عباس گفته مگر یک آیه الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ الخ و دران دو آیه منسوخ ست **یکی** فَأَعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا ناسخش آیهٔ سیف ست و مراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا على العموم **دوم** وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ گفته اند منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را مگر اجر سعی وجزای عمل خود و نفع نمی کند هیچ یکی را عمل هیچ یکی و این عموم مخصوص ست بمثل قوله سبحانه أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و بمثل آنچه وارد ست در شفاعت انبیاء و ملائکه از برای عباد و مشروعیت دعای احیا از برای اموات و نحو آن و نرسید صواب راه هر که گفت این آیه منسوخ ست بمثل این امور زیرا که خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد پس هر آنچه قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا و کذا وآن از سعی او ست پس مخصص عموم این آیه باشد **سورهٔ قمر** تمام او مکی ست در قول جمهور و مقاتل گفته مگر سه آیه من قوله أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ الی قوله وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ه قرطبی گفته و این صحیح نیست و در وی یک حکم منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ ناسخش آیهٔ سیف ست زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون اثر نمیکند دریشان انذار **سورهٔ رحمن** مکی ست قرطبی گفته در قول حسن و عروة بن الزبیر و عکرمه و عطاء و جابر و ابن عباس گفته مگر یک آیه و هی قوله يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ که مدنی ست و اول اصح ست و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ علی الاصح **سورهٔ**

واقعہ مکی ست در قول حسن و عکرمہ و جابر و عطا و ابن عباس و قتادہ یک آیہ را از ان مدنی گفتہ و ہی قولہ تعالے وَتَجْعَلُوْنَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ه و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ بر اصح اقوال **سورۂ حدید** مدنی ست در قول جمیع قال القرطبی سیوطی بسند ضعیف از ابن عمر آوردہ کہ فرود آمد این سورہ یوم الثلثاء و پیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثاء و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثاء و نہی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حجامت یوم الثلثاء و نیست درین سورہ از ناسخ و منسوخ چیزے **سُورۂ مجادلہ** مدنی ست قرطبی گفتہ در قول جمیع مگر در روایتی از عطا کہ دہ آیت از اولش مدنی ست باقی مکی کلبی گفتہ تمام او مدنی ست جز این آیت مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰى ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ کہ در مکہ مکرمہ فرود آمدہ و در وی یک حکم منسوخ ست يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقَةً ه و ناسخش قولہ فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ است و گفتہ اند آیہ زکوٰۃ و صواب آنست کہ ناسخش قول وی ست فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ است و در سبب نزولش گفتہ اند کہ قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیہ مے کردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد کہ مگر درین خلوت تنقیص ما می کنند پس حکم صدقہ پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست و بعضے گفتہ اند اہل نجوی یہود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود کہ ہیچ کس را از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیہ صدقہ نازل شد و اہل باطل تقدیم صدقہ پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان ہم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد در فتح القدیر گفتہ استدلال کردہ ست باین آیت ہر کہ قائل ست بجواز نسخ قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیرا کہ واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز بعض آنرا کردند انتہی گویم از علی بن ابی طالب مروی ست کہ روزی در خطبہ خود گفت در قرآن سورہ ایست و دران سورہ آیتی ست کہ عمل نکرد بران ہیچکس پیش از من و عمل نکند بعد از من بران ہیچ یکی تا روز قیامت گفتند آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاہر آن ست کہ امر درین آیت از برای ندب بود نہ وجوب و مقاتل بن حیان گفتہ این حکم دہ شب

ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و از اینجا ظاهر شود که آنچه
در رسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک
صدقه دهد تمسک کرده اند باین آیت بنا بر مسئله حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که
این آیت منسوخ شده در نور الکبیر گفته هذه الآیة منسوخة بالآیة بعدها قلت هذا کما قال انتهی

سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست دروی منسوخ و یک
آیت در ان ناسخ ست وهی قوله تعالی مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ الآ زیرا که دروی بیان
مصارف فی ست بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منسوخ باشد قوله
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم درین آیت و در
آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف
و در وی کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که دراینجا سه معنی ست
در سه آیت اما آیت اول وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ پس خاص ست برسول خدا
صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَا
أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول ست از برای مستحق غیر
اول اگر چه این آیت و آیهٔ اولی مشترک ست در انکه هر واحد از ان هر دو متضمن چیزی ست
که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیهٔ اولی حصول اوست بغیر قتال و مقتضای
آیهٔ ثانیه حصول اوست بقتال و آیهٔ ثالثه مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشاء خلاف ازینجاست پس گروهی
گفته این ملحق باولی ست که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثالثه است که آیهٔ انفال باشد
و آنانکه ملحق بآیهٔ انفال گویند اختلاف کنند در انکه این آیت منسوخ ست یا محکم انتهی و مالک
گفته آیهٔ اولی ازین سوره خاص برسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم و آیهٔ ثانی در بنی
قریظه یعنی معنی آن عائد ست بسوی آیهٔ انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس
فی بسبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او از برای آنحضرت ص بود و این بعد

از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای مصالح مسلمین باشد **سورهٔ ممتحنه**
مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و دروی سه آیت منسوخ **اول** لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ
الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوْهُمْ
وَتُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ ط گفته اند منسوخ ست بآیه قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی
نهی نمی کند شما را از بر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مظاهرت
کفار بر ایشان ننمایند و نهی می کند از معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام
بود نزد موادعت و ترک امر قتال بعده منسوخ شد قتاده گفته نسخ کرد آنرا فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ
حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میان
قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص ست در
حلفای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان
خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت
نکردند و گفته مخصوص بنساء و صبیان ست و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل علم تاویل
که این آیت محکم ست **دوم** يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنٰتُ مُهٰجِرٰتٍ
فَامْتَحِنُوْهُنَّ ط الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الی قوله نکثوا
اَيْمَانَهُمْ و این در وقت مصالح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش روز حدیبیه بود
بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان هجرت نموده رسیدند
رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان نازل گردید
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد بودند و
مصالحه یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر
قول دوم نسخ ست و نه تخصیص **سوم** وَاِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ
فَعَاقَبْتُمْ فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَآ اَنْفَقُوْا ط گفته اند منسوخ ست بآیه
سیف و قیل بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ ست
منقطع شد حکم او بعد فتح در فوز الکبیر گفته گفته اند منسوخ ست بآیه غنیمت و گفته اند محکم ست

کرده‌اند اظهر همین است که محکم است ولیکن حکم در مهادنت و نزد قوت کفار است انتهی **سورهٔ صف** مدنی ست و در وی گفته در قول جمیع و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ جمعه** مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی هم ناسخ و منسوخ نیست **سورهٔ منفقون** مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی و در وی ناسخ ست نه منسوخ و هی قوله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ و کلام در ان گذشته **سورهٔ تغابن** مدنی ست در قول اکثر و ضحاک گفته مکی ست و کلبی گفته مکی مدنی هر دو ست و نیست در ان منسوخ اما ناسخ هست و هی قوله تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ **سورهٔ طلاق** مدنی ست در قول همه قاله القرطبی در وی ناسخ هست اما منسوخ نیست و هی قوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ **سورهٔ تحریم** و آنرا سورهٔ نبی صلی الله علیه و آله و سلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی در وی یکی ناسخ ست و نیست منسوخ در ان و هی قوله تعالی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ الآیه **سورهٔ ملک** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و این سوره را نامها ست منها سورهٔ تبارک و الواقیه و المنجیه و المانعه و غیر ذلک و در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ **سورهٔ ن** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی ست از ابن عباس رض و قتاده که اولش تا قوله سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ مکی ست و بعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی و در وی دو حکم منسوخ ست یکی فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و مراد بحدیث قرآن ست قاله السدی و گفته اند روز قیامت و در وی تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه و سلم **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که بحکم رب درینجا امهال کفار و تاخیر نصرت رسول مختار ست صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست **سورهٔ حاقه** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ معارج** قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق و در وی دو حکم منسوخ ست یکی فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن زید و غیره زیرا که در وی حکم

ست بصبر بر تکذیب و کفر ایشان بدین اسلام بدون جزع و شکوی بسوی غیر خدا و هجرت
معنے صبر جمیل **دوم** فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا ناسخش آیہ سیف ست زیراکہ معنی آنست
کہ بگذار ایشان را کہ خوض کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیای خویش و مشغول باش تو
بانچہ امر کردہ شدہ نیست بر تو مگر بلاغ **سورۂ نوح** مکی ست قال ابن الزبیر و نیست
در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ جن** مکی ست در قول جمیع قالہ القرطبی و نیست در وے
ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ مزمل** مکی ست در قول حسن و عکرمہ و جابر و نزد ابن عباس
دو آیت از وی مدنی ست وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ و دیگر آیہ کہ متصل اوست و ثعلبی گفتہ
الا قولہ اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى الی آخر السورۃ و در وی پنج آیت منسوخ ست
اول قُمِ الَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا در فتح القدیر گفتہ اختلاف ست در ناسخ این امر گفتہ اند قول
وی ست اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ الی آخر
السورۃ و گفتہ اند قولہ عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ و گفتہ اند عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰى
و گفتہ اند منسوخ ست بصلوات خمس و باین قائل ست مقاتل و شافعی و ابن کیسان
و گفتہ اند فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ انتہی در فوز الکبیر گفتہ گویند منسوخ ست باخر سورہ
و آخر منسوخ ست بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس متجہ نیست بلکہ حق آنست
کہ اول سورہ در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست و آخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتہے
دوم اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيْلًا منسوخ ست بقولہ عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
و مراد نقصان قیام ست از نصف ثلث **سوم** اَوْ زِدْ عَلَيْهِ گفتہ اند منسوخ ست بقولہ فَاقْرَءُوْا
مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ سدی گفتہ ما تیسر صد آیت ست و سعید گفتہ پنجاہ آیت ست و حسن
گفتہ آنچہ در نماز مغرب و عشا خواندہ میشود و گفتہ مراد بقرآن درین آیت نماز ست کقولہ تعالیٰ
وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ یعنی بخوانید آنچہ میسر شود شمار ادر فتح القدیر نوشتہ گفتہ اند این آیت یعنی
فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ نسخ کردہ ست قیام لیل و نصف و نقصان از نصف و زیادت
را بران پس محتمل ست کہ آنچہ بران این آیت متضمن ست فرض ثانی باشد یا منسوخ بقولہ
فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰٓى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا شافعی گفتہ واجب

طلب استدلال است بسنت بریکی از دو معنی پس یافتیم سنت را که دلالت می کند بر آنکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس و رفته است قومی بسوی آنکه قیام لیل منسوخ ست در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حق امت وی و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده و اصل وجوب باقی ست و گفته اند در حق آنحضرت فرض ست و در حق امت منسوخ و اولی قول بنسخ قیام لیل ست علی العموم در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم و در حق امت وی و نیست در قول وی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ آنچه دال باشد بر بقای چیزی از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرارت قرآن ست پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد اوست موجود ست و اگر مراد بدان نماز شب ست پس یافته شد این نماز بصلوٰة مغرب و عشا و آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیحه مصرح ست بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرمود نه مگر آنکه تطوع کنی و این دال ست بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس مرتفع باشد این وجوب قیام لیل و صلوٰة او بر امت چنانکه مرفوع شده ست و جوب آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقوله وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ ط واحدی گوید گفته اند مفسران در قول وی فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ که این در صدر اسلام بود بعد هٔ بصلوات خمس بر مومنین منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاصةً چهارم وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا ۵ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی صبر کن بر اذی و دشنام و استهزای کفار و تعرض مکن بایشان و مشتغل مشو بمکافات آنها و گفته اند هجر جمیل آنست که نباشد در وی جزع و این حکم قبل امر بقتال بود پنجم اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ ج فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا ۵ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و موعظت که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی رب خود راهی رساننده بجنت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیرد

سورهٔ مدثر

مکی ست بلا خلاف و در وی یک آیت منسوخ ست ذَرْنِيْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا ۵ و ناسخش آیهٔ سیف ست و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که ورود آن بطریق تهدید و وعید ست

و مراد ابو جہل ولید بن مغیرہ است معنی آنکہ بگذار مرا تنہا کہ در انتقام از وی ترا کافی ام یا بگذار مرا و کسی را کہ آفریدم تنہا در بطن مادر او کہ نہ مال داشت و نہ اولاد **سورۂ قیامہ** مکی ست بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیت منسوخ ست لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ؕ و ناسخش قولہ ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰۤى و اضح آنست کہ نیست درین سورہ ناسخ و نہ منسوخ و معنی آیت مذکور آنست کہ عجلت مکن در اخذ وحی نزد القای او کہ جمع و اثبات قرأت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی این آیت با آیۂ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰۤى و لہذا اکثر اہل علم بدان تعرض در باب نسخ نکردہ اند و مثل اوست قولہ تعالی وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰۤى اِلَيْكَ وَحْيُهٗ الآیہ **سورۂ انسان** جمہور گویند مدنی ست و مقاتل و کلبی گفتہ مکی ست و گفتہ از قولہ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا ۚ تا آخر سورہ مکی ست و ما قبل او مدنی ست و در وی سہ آیت منسوخ ست **اول** وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا ۝ گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ سیف قالہ سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیۂ سیف یا آیۂ صدقات نسخ پذیرفتہ و غیر وی گفتہ بلکہ آیت محکم ست و اطعام مسکین و یتیم تطوع ست و اطعام اسیر از برای حفظ نفس او تا آنکہ اختیار کند امام در حق وی رای و ہمین راجح ست و ابن عباس گفتہ نزول این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بودہ است اخرجہ عنہ ابن مردویہ **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا ۚ گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا کہ مراد بحکم در ان رضا بقضای او سبحانہ در تاخیر نصر تا اجل معین ست و در وی نہی کردند از موافقت کفار بقول لا تطع **سوم** فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا ۝ گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ سیف و نیست مراد مفہوم مخالف تا آنکہ نسخش صحیح شود کما تقدم **سورۂ مرسلت** مکی ست در قول حسن و عکرمہ و عطا و جابر و قتادہ گفتہ مگر یک آیت از ان مدنی ست و ہی قولہ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا لَا يَرْكَعُوْنَ و نیست در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ نبأ** مکی ست نزد ہمہ و نیست در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ نازعت** مکی ست بلا خلاف و نیست در ان ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ**

عبس مکی ست در قول جمیع و در وی یک آیه منسوخ ست فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ناسخش آیه
سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ تکویر** مکی ست بلا خلاف و در وی
یک آیت منسوخ ست لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ناسخش قوله ست وَمَا تَشَاءُونَ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در
توفیق استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار وی سبحانه ست و نیست شمارا
قدرت بران مگر بمشیت او و این مثل قول وی سبحانه ست وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وقوله وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وقوله إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و آیات قرآنیه درین معنی بسیار ست و همه محکمات **سورهٔ
انفطار** مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ **سورهٔ مطففین**
مکی ست در قول ابن مسعود و ضحاک و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته
اول سوره ایست که در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر هشت آیت من قوله
إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا تا آخر و کلبی و جابر بن زید گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست
در وی منسوخ **سورهٔ انشقاق** مکی ست بلا خلاف نیست در وی ناسخ و نه
منسوخ **سورهٔ بروج** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ طارق مکی ست بلا خلاف در وی یک آیت منسوخ ست فَمَهِّلِ
الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا منسوخ ست بآیه سیف و معنی رویدا قلیلا یا قریبا
ست و مراد بدان یوم بدر ست و آنچه در وی از قتل و اسر بوجود آمده و برین معنی محکم خواهد بود
و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه و آله وسلم ست **سورهٔ اعلی** مکی ست
در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی ست و نیست در وی منسوخ و یک آیت او ناسخ ست
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى و صحیح آنست که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانفه برای بیان
هدایت آنحضرت ست صلی الله علیه و آله وسلم خاصة بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت
اوست صلی الله علیه و آله وسلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم بالهام قرارت

والا ماشاء الله استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنی فراموش کنی مگر آنچه خواهد خدا
که فراموشش سازی فرا گفته و خدا نخواهست که فراموش کند آنحضرت صلعم چیزی را کقوله
خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک و گفته اند نسیان درینجا
بمعنی نسخ ست یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوة وغیر ذلک **سورهٔ غاشیه**
مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لست علیهم بمصیطر و ناسخش
آیهٔ سیف ست و معنی مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمان ست **سورهٔ
فجر** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست
بلا خلاف نیست دران منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلا خلاف
در وے از ناسخ و منسوخ هیچ نیست **سورهٔ لیل** مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست
نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والضحی** مکی ست بلا خلاف و نیست در وے
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والتین مکی ست در قول جمهور و نیست در وے ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ
علق** مکی ست بلا خلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ القدر** مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی
و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین و واقدی ذکر کرده که آن اول سوره ایست
که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست در وے ناسخ
و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن
عباس و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن
عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ عادیات مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطا و مدنی
ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ قارعه مکی ست بلا خلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ تکاثر** مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست

که مدنی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والعصر** مکی ست نزد جمهور و قتاده
گفته مدنی ست و در وی یک آیت منسوخ ست إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ و ناسخش قوله
است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست بلکه استثناست
از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و تخصیص ناسخ عام نمی شود چنانکه در اصول متقرر شده
سورهٔ همزه مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ فیل**
مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ قریش** مکی ست نزد
جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی ست و نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزی **سورهٔ
ماعون** مکی ست در قول عطا و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی ست در قول
قتاده و دیگران و نیست در وی منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ کوثر** مکی ست در قول
ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ کفرون** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه
و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و در وی یک حکم منسوخ ست
و هی قوله لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ و ناسخش آیهٔ سیف ست در فتح القدیر گفته گفته اند
این آیت منسوخ ست و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار ست و در اخبار دخل نسخ
نیست انتهی و در تفسیر فتح العزیز ست مشهور آنست که این سوره منسوخ ست بآیهٔ
قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تباعد
دین کافران و دین مسلمانان ست نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال نیز
داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیهٔ قتال وجهی ندارد انتهی **سورهٔ نصر**
و آنرا سورهٔ تودیع هم گویند مدنی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ تبت مکی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ
اخلاص** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی ست
در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ فلق مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول

سورۂ ناس خلاف در بودن وے مکی یا مدنی مثل خلاف در سورۂ فلق ست و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ ابن عباس و قتادہ و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویہ بطرق صحیحہ چنانکہ سیوطی گفتہ از ابن مسعود روایت کردہ اند کہ وی حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچہ نیست ازان و نیستند این دو سورہ از کتاب اللہ جزین نیست کہ امر کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بتعوذ نمودن بآنہا و بود وی رضی اللہ عنہ کہ نمیخواند این دو سورہ را بزار گفتہ متابعت نکردہ اند او را ہیچ یکی از صحابہ درین امر و صحیح شدہ ست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قرارت آن ہر دو در نماز و ثابت داشتہ شدہ اند در مصحف و روایت کردہ اند احمد و بخاری و نسائی وغیرہم از زر بن حبیش کہ گفت آمدم مدینہ را و ملاقات نمودم بہ ابی بن کعب و گفتم اے ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را کہ نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند یکہ برانگیخت محمدؐ را بحق پرسیدم او را ازین ہر دو سورہ و نپرسید ہیچ یکی از حال آنہا مرا از روزیکہ پرسیدمش جز تو فرمود آنحضرتؐ گفتہ شد مرا کہ بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز پس مے گوئیم ما چنانکہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و طبرانی مثل این روایت از ابن مسعود ہم آوردہ و لفظ وی این ست کہ گفت ابن مسعود پرسیدہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین ہر دو سورہ پس فرمود گفتہ شد مرا کہ بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز چنانکہ من گفتم و شاید ابن مسعود این را حمل بر تعوذ صرف کردہ و نہ بودن این ہر دو سورہ از تنزیل ظاہر تر از آفتاب ست و بعضی از اہل علم انکار ابن مسعود را حمل بر فراموشی او نمودہ اند و مواضع نسیان او را تا ہفت عدد رسانیدہ و ازان جملہ رفع یدین ست در غیر تکبیر تحریمہ و نزد مسلم و ترمذی و نسائی وغیرہم از عقبہ بن عامر ست کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرود آمدند بر من امشب آیتہا کہ ندیدم مانند آن گاہی قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب احادیث صحیحہ وارد ست و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور است مجموع آیات منسوخہ برای مکثرین و در بسیاری ازان کلام ست چنانکہ در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفتہ سیوطی در اتقان نوع چہل و ہفتم در ہمین بیان عقد نمودہ حاصل کلام او درینجا نوشتہ می آید میگوید

نسخ اقسام ست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست و نسخ درحقیقت همین ست همچو آیه نجوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر جلی چون نسخ توجه بسوی بیت المقدس بکعبه و صوم عاشورا برمضان و این را انجوگرا نسخ نامند و سوم آنچه مامور به بود بسببی بعده آن سبب زائل شد چنانکه امر بصبر و صفح در حین ضعف و قلت که بایجاب قتال منسوخ شده و این درحقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی ست کما قال تعالی او ننسها پس منسی امر بقتال بود تا قوت مسلمین و درحال ضعف حکم وجوب صبر برادی ست و ازینجا ضعیف شد قول مکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی ست بمعنی آنکه امتثال هر امر وارد در وقتی واجب ست بنابر علتی که مقتضی آن حکم ست بعده منتقل میشود امر بانتقال آن علت بسوی حکمی دیگر و این نسخ نشد چه نسخ ازاله حکم ست تا آنکه امتثالش جائز نیست یکی گفته جماعتی ذکر کرده اند که خطابهای وارد مشعر بتوقیت و غایت مثل قوله فی البقرة فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهٖ محکم غیر منسوخ ست زیرا که مؤجل باجل ست و در مؤجل باجل نسخ نباشد و سور قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی ست که نه در وی ناسخ ست و نه منسوخ و آن چهل و سه سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجرات و رحمن و حدید و صف و جمعه و تحریم و ملک و حاقه و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد او و فجر و مابعد او تا آخر قرآن مگر تین و عصر و کافرون و قسمی ست که در وی ناسخ و منسوخ هر دو ست و آن بست و پنج سوره است بقره و سه سوره بعد آن و حج و نور و سوره تالیه اینها و احزاب و سبا و مومن و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر و کورت و عصر و قسمی ست که در وی ناسخ ست فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق و اعلی و قسمی ست که در وی منسوخ ست فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر ست چنانکه بیاید و نسخ چند قسم ست یکی فرض منسوخ بفرض با عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس از بهای زوانی بجلد دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل بر اول همچو نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب همچو قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر ندب منسوخ بفرض همچو قیام لیل که بقرارت

منسوخ شده بقوله فاقرؤا ما تیسر من القرآن و کتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی ست که حکم
آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل ست اگرچه مردم در شمار آیات درین قسم اکثار
کرده اند زیرا که محققین دران تمیز و اتقان نموده منهم القاضی ابوبکر بن العربی و من بعدهم
که آنچه مکثرین ایراد کرده اند چند قسم ست قسمی ست که نیست از نسخ در چیزی و نه از تخصیص
و نه آنرا باین هر دو علاقه نیست بوجه من الوجوه مثل قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ
و کذا قوله تعالی اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ ه و این را منسوخ گفته اند بآیه سیف
حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابد الآباد احکم الحاکمین ست این کلام نسخ پذیر
نیست اگرچه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فی البقرة وَقُوْلُوْا
لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی ست که از جنس مخصوص ست نه از قبیل منسوخ و ابن
عربی آنرا بتحریر کرده و اجاده نموده کقوله اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
وَالشُّعَرَاۗءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ ه اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاعْفُوْا وَاصْفَحُوْا حَتّٰى يَاْتِيَ
اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ ه و غیر ذلک من الآیات که این مخصوص ها استثنا یا غایت ست و ادخالش
در منسوخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ ه گفته اند منسوخ ست بقوله
وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ حال آنکه مخصوص ست و قسمی ست که دران رفع
امر جاهلیت یا شرائع من قبلنا یا اول اسلام ست و در قرآن نازل نشده مثل ابطال
نکاح نسای آباء و مشروعیت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم
ناسخ قریب ست اما عدم ادخال اقرب و همین را مکی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر
این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام قرآن ازهمین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع چیزی
که بران کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد
آری سخنی که در اول اسلام بود و بعده مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور ست و چون
این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند مکثرین در نسخ
مع آیات صفح و عفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ
ست عدد یسیر و آنرا در تالیفی لطیف بادله جداگانه نوشته ایم و این بست و یک آیت

ست برخلافی که در بعض اوست صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن و اصح در آیت استیذان
و قسمت احکام ست پس این نوزده آیت شد و مضموم ست بسوی آن قوله تعالی فَاَیْنَمَا
تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر رای ابن عباسؓ که منسوخ ست بقوله فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام بست آیت شد و ما آنرا در ابیات نظم کرده ایم **ابیات**

قد اکثر الناس فی المنسوخ من عدد	وادخلوا فیه آیا لیس تنحصر	وهاک تحریر آی لا مزید لها
عشرین حررها الحذاق والکبر	آی التوجه حیث المرء کان وان	یوصی لاهلیه عند الموت محتضر
وحرمة الاکل بعد النوم مع رفث	وفدیة لمطیق الصوم مشتهر	وحق تقواه فیما صح فی اثر
وفی الحرام قتال للاولی کفروا	والاعتداد بحول مع وصیتها	وان یدان حدیث النفس والفکر
والحلف والحبس للزانی وترک اولی	کفر واشهادهم والصبر والنفر	ومنع عقد لزان او لزانیة
وما علی المصطفی فی العقد محتظر	ودفع مهر لمن جاءت وآیة نجوی	کذاک قیام اللیل مستطر
وزید آیة الاستیذان من ملکت	وآیة القسمة الفضلی لمن حضروا	انتهی کلام السیوطی

و شاه ولی الله محدث دهلوی در فوز الکبیر فی اصول التفسیر این بست آیت و بترتیب سور ذکر
نموده و تعقب آنها کرده گفته است وعلی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات
انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه تعده سیوطی
در اتقان نوشته اگر گوئی که حکمت در رفع حکم و بقای تلاوت چیست پس جواب بدو وجه ست
یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بران تلاوت کرده میشود همچنین تلاوت کرده
میشود بجهت آنکه کلام خداست و بران ثواب داده میشود پس بقای تلاوت ازینجاست دوم
آنکه نسخ غالبًا برای تخفیف است پس تلاوت را ازبرای این حکمت بطور تذکیر نعمت و رفع مشقت
باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقهٔ جاهلیت ست یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول
اسلام بود پس این نیز قلیل العدد ست همچو نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم
عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل اوست
در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیهٔ عدت در بقره و دوم قوله لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَآءُ کما تقدم و بعضی
آیهٔ سوم زیاده کرده اند و آن آیهٔ حشر ست در فیء برای آنکه آنرا منسوخ بآیهٔ انفال میگویند

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ وزیاده کرد قومی آیه چهارم وهی قوله خُذِ الْعَفْوَ بدای سیگانما
بآیه زکوة منسوخ می گویدابن العربی گفته هرچه در قرآن ست از صفح از کفار و تولی و اعراض
و کف ازانها پس آن منسوخ ست بآیه سیف و منسوخ شده است بآیه سیف یکصد و بست
و چهار آیت بعده آخرش اول ادرا نسخ نموده انتهی و گذشت آنچه در وی ست یعنی
از نظر و بحث و نیز گفته از عجائب منسوخ ست قوله تعالی خذ العفو الآیه زیراکه اول و آخر او که
وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ ست منسوخ ست و وسط او محکم ست و آن وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ باشد
و از عجائب وست که اول منسوخ و آخر ناسخ ست و نظیرش نیست وهی قوله عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ
لَا يَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ یعنی بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و این
ناسخ قول اوست علیکم انفسکم سعیدی گفته مکث نکرد هیچ منسوخ زیاده تر در مدت ازین
آیه قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ الی آخرها که شانزده سال مکث نمود تا آنکه نسخ کرد
او را اول فتح سال حدیبیه و هبة الله بن سلامة الضریر ذکر کرده که وی در این آیه وَيُطْعِمُوْنَ
الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا گفته که منسوخ دران لفظ و اسیرا است زیراکه
مراد اسیر مشرکین ست و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی
گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود بگرسنگی
گفت راست گفتی و شنیده در برهان گفته جائز ست نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود کقوله
لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ه زیراکه قوله اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ ناسخ اوست بعده این ناسخ
منسوخ شد بقوله حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ و در وی نظر ست بدو وجه یکی همان ست که اشارت
بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ مخصص آیه است نه ناسخ آری مثالش بآخر سوره
مزمل میتوان داد زیراکه وی ناسخ اول خود ست منسوخ ست بفرض صلوات خمس و قوله اِنْفِرُوْا
خِفَافًا وَّثِقَالًا ناسخ ست برای آیات کف منسوخ ست بآیات عذر و ابو عبید از حسن
و ابی میسره آورده که گفتند نیست در مائده منسوخ و این مشکل ست بآنچه در مستدرک از ابن
عباس روایت کرده که قوله فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ منسوخ ست بقوله وَاَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ و ابو عبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد

از قرآن شان قبله است و ابوداؤد در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان
قبله است پس صیام اول یکی گفته و برین تقدیر واقع نشده است در یکی ناسخ حال آنکه ذکر
کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله است قوله تعالی در سوره غافر يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا که این ناسخ قول اوست وَيَسْتَغْفِرُونَ
لِمَنْ فِي الْأَرْضِ گویم احسن آنست که نسخ قیام لیل است در اول سوره مزمل بآخر او یا بایجاب صلوات
خمس و این در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ نیست سوی نقل صریح از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یا از صحابی است که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود
تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام
مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات
حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است پس معتمد دران نقل و تاریخ است نه
رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ
اخبار آحاد عدول و بعضی متساهل اکتفا می کنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلاف
قول این هر دوست انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران
چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت است در مسارعت بسوی بذل نفوس
بطریق ظن بغیر استفصال از برای طلب طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شیء چنانکه خلیل
علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود و منام ادنای طریق وحی است و امثله این قسم
بسیار است و از ابن عمر آمده که بود سوره احزاب در زمان آنحضرت ؐ دو صد آیه وقت کتابت
عثمان رض این قدر ماند که الآن است و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری
سوره احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما در وی آیه رجم میخواندیم
و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواند بر من پدر من و وی هشتاد ساله بود در مصحف
عایشه رض إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ الی قوله وعلی الصفوف الاول و این پیش
ازان بود که عثمان رض تغییر مصاحف کرد و از ابی واقد لیثی آمده که گفت بود آنحضرت ؐ چون
وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را از وحی نزد وی آمدم گفت

ان الله یقول انا انزلنا المال لاقام الصلوٰة وایتاء الزکوٰة ولو ان لابن ادم وادیا
من ذهب لاحب ان یکون الیه الثانی ولو کان له الثانی لاحب ان یکون الیهما
الثالث ولا یملأ جوف ابن ادم الا التراب ویتوب الله علی من تاب و گفت ابی
بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لم یکن
الذین کفروا من اهل الکتب والمشرکین واز بقیه آن این بود لو ان ابن ادم سال
وادیا من مال فاعطیه سال ثانیا وان سال ثانیا فاعطیه سال ثالثا ولا یملأ جوف
ابن ادم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وان ذات الدین عند الله الحنیفیة
غیر الیهودیة والنصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره واز ابی موسی اشعری آمده که گفت
نازل شد سوره برابر برارت پستر مرفوع شد ویاد ماند از ان این آیه ان الله سیؤید هذا
الدین باقوام لاخلاق لهم ولو ان لابن ادم وادیین من مال لتمنی وادیا ثالثا
ولا یملأ جوف ابن ادم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وهم از وی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم
از ان این قدر یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم
فتسألون عنها یوم القیمة وعدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن ابائکم
فانه کفر بکم بعد زید بن ثابت را گفت همچنین است گفت آری و گفت عمر عبد الرحمن بن
عوف را نیافتی در انچه نازل شد بر ما ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرة که ما این را نمی یابیم
گفت ساقط کرده شد در انچه ساقط شد از قرآن و ابو سفیان کلاعی گفته مسلمة بن مخلد
انصاری ایشان را گفت خبر دهید مرا از دو آیه قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند
او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت مسلمه ان الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله باموالهم وانفسهم الا ابشروا انتم المفلحون والذین اووهم ونصروهم وجادلوا
عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون ودر صحیحین است از انس در قصه اصحاب بیر معونه که کشته شدند وقنوت
کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد

در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد ان بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم او از قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ او دو سورهٔ قنوت ست در وتر و نامیده می شوند سورهٔ خلع و سورهٔ حفد **تنبیه** قاضی ابو بکر در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده دران آحاد ست و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد که نیست حجت دران و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم و تلاوت نمیباشد مگر باین طور که فراموش کناند خدا ایشان را و برداره آنرا از اوهام ایشان و امر کند باعراض از تلاوت وی و کتابت آن در مصحف و مندرس شود بر ایام همچو سائر کتب قدیمهٔ او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی صُحُفِ اِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی و شناخته نمی شود امروز از ان چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت ﷺ و بود متلو موجود برسم باز فراموش گرداند خدا مردم را و برداشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی و در برهان گفته قول عمر رض که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر رض در کتاب خدا البته مینوشتم آیهٔ رجم را دران پس ظاهر ش آنست که کتابت وی جائز ست و قول مردم از ان مانع شده گاهی چیزی در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از ان قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب همین ست و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح منع نیست و بالجمله این ملازمت مشکل ست و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست و قرآن بخبر واحد ثابت نمیشود اگرچه حکم ثابت شود و ازینجا انکار کرده است ابن ظفر درین نوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که خبر واحد مثبت قرآن نیست بلکه این از منسأ ست نه نسخ و این هردو باهم ملتبس میشوند و فرق میان هردو آنست که هرچه لفظ او منسأ ست حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید

اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود ست زیراکه بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت وسعید بن القاضی مصحف مینوشتند چون بدین آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم می گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت صلعم آمدم وگفتم بنویسیم این را پس گویا مکروه دانست این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند ومحصن نباشد تازیانه زده شود وجوان چون زنا کند ومحصن باشد رجم نموده آید حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته وآن این ست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار تلاوتش وکتابتش در مصحف اگرچه حکمش باقی ست زیراکه این حکم اثقل واشد احکام و اغلظ حدود ست ودر وے اشارت ست بسوی ندب ستر ونسائی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی که دو شاب ثیب رجم کرده میشوند وما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما را پس گفت ای رسول بنویسان مرا آیه رجم گفت نمی توانم قول او که بنویسان مرا یعنی اذن ده مرا در کتابت آن وقادر گردان مرا بر آن واز زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم را وگفت شک نکنید در رجم که آن حق ست والله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا ومن استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس زدی در سینه من وگفتی استقرا می کنی آیه رجم را والیشان تسافد میکنند همچو حمر ابن حجر گفته دروی اشارت ست بسوی بیان سبب رفع تلاوت او وهو الاختلاف **تنبیه** ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ودرین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست که هرآنچه ثابت ست الآن از قرآن ومنسوخ نشده پس آن بدل ست از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هرچه

او تعالی از قرآن نسخ فرموده که تو آنرا میندانی الآن پس آنرا بدل ساخته است بآنچه ما را آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است انتهی کلام السیوطی فی الاتقان و ما درین کتاب همه آنچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و تکلم علما دران ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل که بست آیه یا کم پنج آیه باشد کما تقدم بلکه از پنج آیه هم کمتر است چنانکه در دلیل الطالب علی ارجح المطالب بیانش پرداخته ایم و الله اعلم بالصواب +

باب دوم در بیان ناسخ و منسوخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجلهٔ اهل حدیث و اکابر این فن بست و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی رضی الله عنهم اجمعین ده حدیث و نزد حافظ ابن القیم از ده هم کمتر و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در ناسخ و منسوخ حدیث دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جداگانه بنویسیم و از آنچه وجهی از برای نسخ و احتمال آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که دعوی او سست است و تمام این احادیث بست و یک حدیث است انتهی **حدیث اوّل** عن حذیفة رضی الله عنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال وهو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت ع مزبله و کناسهٔ قوم را پس شاشید و وی ایستاده بود گفته اند این حدیث منسوخ است بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت رآنی النبی صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا و من بول میکردم ایستاده پس گفت ای عمر بول مکن ایستاده پس نشاشیدم ایستاده هنوز و نیست این ادعا صحیح بلکه نهی از ایستاده شاشیدن برای آنست که ترشح آن بر بائل نیفتد و فعل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده وبدان استشفا از آن مرض عادت عرب بنموده و بنابر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهدل در عدة المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استاده پنج وجه یکی استشفا از وجع صلب بر عادت عرب وی دران وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنابر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مابضه بود و مابض همان باطن رکبه است سوم آنکه جای نشستن نیافت زیرا که آنطرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چهارم آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین است عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگاهدارنده تر ست برای دبر پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رضا آمده که من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه احمد والترمذی والنسائی علما گفته اند مکروه هست بول استاده کردن مگر بعذر و این کراهت تنزیه ست نه تحریم ابن منذر بعد از حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی ست و استاده بول کردن مباح و این همه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه مختص بابنها بلکه در صحن خانهای جمیع ایشان بود والله اعلم انتهی کلامه گویم اوجه وجوه فعل آن از برای بیان جواز ست پس بس و بقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر آنکه دلیلی بران قائم شود و درین صورت حدیث مذکور از نسخ در بهره نباشد **حدیث دوم**

از ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون بیائید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن روی بجانب شرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص ست بمدینه منوره زیرا که قبله او جنوبی ست و در دیگر دیار قبله غربی ست ولهذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد

وغرض نہی ست ازان مگر کسی را کہ قبلہ در استقبال یا استدبار وی آید پس گفتہ اند کہ این حدیث
منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت ارتقیتُ فوقَ بیتِ حفصۃ لبعض
حاجتی فرایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقضی حاجتہٗ مستدبر القبلۃ مستقبل الشام
متفق علیہ وبحدیث جابر کہ وی دید آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بعد یک سال ازین نہی
کہ بول مے کرد رو بقبلہ پس جماعۂ گمان کرد کہ اول منسوخ ست بثانی حال آنکہ چنین نیست
زیرا کہ اول در صحراست و ثانی در بنیان گویم درین باب مذہبہاست تفرقہ میان ہر دو
مذہب مالک و شافعی و احمد وغیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقاً سوم جواز ہر دو
مطلقاً چہارم عدم جواز استقبال مطلقاً و جواز استدبار مطلقاً و شافعی وغیرہ احتجاج کردہ اند
بر تفرقہ باحادیث صحیحہ مصرحہ بجواز در بنیان پس محمول باشد نہی بر صحرا جمعاً بین الروایات
و شوکانی گفتہ اختلاف کردہ اند اہل علم درین مسئلہ بر ہشت قول و استیفا کردہ ایم آنرا در شرح
منتقی انتہی و در مختصر خود بعدم استقبال و استدبار قبلہ رفتہ و در شرح آن جواب از ادلہ مجوزین
و مفرقین دادہ و تمام بحث درین مسئلہ در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیہ
حدیث سوم از ابن عباس مرویست کہ گفت تصدق علی مولاۃٍ لمیمونۃ
بشاۃ فمر بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ہلا اخذتم اہابہا فدبغتموہ
فانتفعتم بہ فقالوا انہا میتۃ فقال انما حرم اکلہا متفق علیہ یعنی گذشت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوسفندی مردہ کہ از آنِ کنیز میمونہ بود پس فرمود چرا نگرفتید
چرم او را و دباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مردارست فرمود جزین
نیست کہ حرام خوردن اوست گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبد اللہ بن حکیم
تابعی کہ گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل وفات او بیکماہ کہ منتفع
نشوید از مردار بہ چرم و بہ پی رواہ الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجۃ اثرم گفتہ
گویا این ناسخ اول ست وغیر وی گفتہ جائز ست کہ باشد حدیث اباحت قبل موت او بیک روز
و این در صحیحین ست و حدیث ابن حکیم مضطرب ست جداً و آمدی بر سطور رضی اللہ عنہ
گفتہ ممکن ست جمع میان ہر دو حدیث باین طریق کہ اہاب نام جلد غیر مدبوغ ست و چون

دباغت کرده شد اهاب نماند پس ممنوع استمتاع یا اهاب میته ست پی دباغت و چون مدبوغ شده لاباس بہ است چنانکه از آخر حدیث اول ظاہر ست و در حدیث دیگر آمده تطهرها الماء والقرظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس این ست اذا دبغ الاهاب فقد طهر و در عدة المنسوخ گفته در طہارت جلود میته بدباغ ہفت مذاہب ست و ہر صاحب مذہب احتجاج باحادیث وغیرہا بران کرده وبعضی از دلیل بعضے جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مہذب کرده و در شرح مسلم بر ذکر مذاہب بغیر ادلہ انتصار نموده انتہی گویم بعض آن ادله در مسک الختام ذکر کرده ایم و در دلیل الطالب کلام بسیط بران نموده و نیست این از نسخ در چیزے ونیز از حدیث مذکور کہ انما حرم اکلها یا شد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی وغیرہما در دراری مضیه و سبل السلام وجز آن و ہمین ست ارجح و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاہر کرده ایم والله اعلم بالصواب

حدیث چہارم از ابوہریرہ مروی ست کہ گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول توضؤا مما مست النار رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را می فرمود وضو کنید از آنچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی فلم یتوضأ متفق علیه یعنی خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بازوی گوسفند پس نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از آنچه مس کرده ست آنرا نار گویم اختلاف کرده اند علما در وضو از ان جماہیر بر عدم وجوب اند و گروہی بوجوب رفته و جمهور جوابش بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ ست بحدیث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دہن و ہر دو کف ست و این خلاف در صدر اول بود بعده اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از ان والله اعلم آری سخن در وضو از اکل لحوم ابل باقی ست اکثر بر عدم انتقاض وضو بوده اند و رفته ست بانتقاض از ان احمد بن حنبل و اسحق بن راہویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و اختیار کرده است آنرا بیہقی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصة و هو الحق و حدیث وضو از مس کرده نار عام ست و خاص مقدم ست بر عام و در ما لا بد منه بعد ذکر آن گفته و احتیاط

از همه اولی ست ودر حجة الله البالغه نوشته اما لحم ابل پس کار دران دشوار ست
قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه وتابعین ونیست راهی بسوی حکم بنسخ آن
ولهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بروی تخریج قائل ست بدان احمد واسحق
ونزد من احتیاط انسان دران لائق ست انتهی وتمام بحث درین هر دو مسئله در شرح
مختصر شوکانی ذکر کرده ایم **حدیث پنجم** مرویست از بسره که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ رواه مالك واحمد وابوداود
والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آلۀ مردی خود را
پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ قال وهل هو الا بضعة
منه رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد
رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر پاره گوشت از وی
بغوی گفته این منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورد بعد از قدوم طلق وروی روایت
کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود
ونیست میان او وعورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی والدارقطنی انتهی والد
محرر سطور گفته پس ممکن ست جمع میان هر دو بحمل النقض بر مس بدون حیلولت ثوب وعدم نقض
بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابوهریره مشعر ست بدان انتهی در عدة المنسوخ گفته ادعا
کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت صلعم در حین تاسیس مسجد وابوهریره مسلم مهاجر
واین قول محتمل ست گویم بعض محققین گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابوهریره راجح ست
در متن وسند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ واحوط بودن او سوم
بودن او ناقل از عادت بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست وبرای ترجیح وجوه دیگر هم هست
انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث بسره راجح ست از حدیث طلق تا با انضمام احادیث
کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب ست از جماعتی از صحابه که از ایشان ست جابر و
ام حبیبه وابن عمر وزید ابن خالد وسعید بن ابی وقاص وعائشه وابن عباس ونعمان

بن بشیر وانس وابی بن کعب ومعاویه وقبیصه واروی بنت انیس وروایت کرده اند حدیث بسره را احمد واہل سنن ومالک وشافعی وابن خزیمه وابن حبان وحاکم وابن الجارود وصحیح احمد والترمذی والدارقطنی ویحیی ابن معین والبیهقی والحازمی وابن حبان وابن خزیمه وہر که مائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورد طائلی ورفته است بسوی انتقاض وضو بمس ذکر جماعتی از صحابه وتابعین وائمه وبسوی خلاف آن ہم جماعتی رفته وحق انتقاض ست ووارد شده است آنچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج وآن اعم ست از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم آنحضرت صلعم را میفرمود ہر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند صحیح احمد وابو زرعه وابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را علتی ودر حجة الله البالغه گفته این از ان جنس ست که سلف دران مختلف اند وروایت از آنحضرت متعارض وبیان نشد بلوغ بسوی یکی ازین دو امر منسوخ انتهی وتمام بحث در شرح بلوغ المرام وشروح درر بهیه نوشته ایم **حدیث ششم** از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم وابو داؤد وابن خزیمة وابن حبان واصله فی البخاری ورواه احمد من حدیث رافع وعتبان والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او ووجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب نگردد گفته اند این حدیث منسوخ بحدیث ابی ہریره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه وزیاده کرد مسلم وان لم ینزل یعنی چون نشست مرد درمیان چہار شعبۀ زن بسنر در تعب ومشقت انداخت اورا پس واجب شد غسل یعنی بر مرد وزن ہر دو اگرچه انزال نکند وگفت ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نہی کرده شد از ان ترمذی گفته ہمچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ شد وحکم شد که چون آلت در فرج زن فرو رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه نووی گفته امت مجتمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه باوی انزال نباشد وبر وجوب

بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامرین بنا بر
احادیث صحیحه بر وجوب غسل بالتقاء ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء
منسوخ ست و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد نفی وجوب غسل بر رویت در نوم ست
چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و لهذا حافظ
ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر
بر ایجاب غسل قاله القاضی ابوبکر بن العربی انتهی و اما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت صلعم
در حق مردی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا
محمول بر مباشرت در ماسوای فرج و رفته ست داؤد و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعدم
وجوب در عدم انزال و به قال عثمان و علی و الزبیر و طلحه و ابو ایوب و ابی بن کعب و گفت
بخاری غسل احوط ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعدهم و حق غسل
ست و در حجة الله البالغه گفته آنچه صحیح شد روایةً و درایةً جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد
غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شروح درر بهیه ست

حدیث هفتم حدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل
کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم من توضأ للجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فذلك افضل
اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد
پس غسل افضل ست لیکن صحیح عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را امت تلقی بقبول کرده
و قریب سه صد تن آنرا از نافع روایت نموده و بست و چهار صحابی جز ابن عمر راوی او ستند
و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و به قال اهل الظاهر و حکایت کرده ست آنرا ابن منذر
از ابو هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعدهم و
جمهور مستحب گویند بحدیث سمره و در وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد و
بحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة الخ و جز آن

وگفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی رح گفته اگر صارف امر اند باشند
اما صالح صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام
یوما یغسل فیه راسه وجسده که در صحیحین وغیرهما از حدیث ابی هریره ست نیستند که
این صریح در وجوب ست وتمام بحث را در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده

حدیث ہشتم روایت ابوہریرہ ست ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة
بعد العصر حتی تغرب الشمس واین در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه
فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ ست بحدیث عائشه رض که گفت ما دخل علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین واین نزد نسائی وابو داؤد وغیرهما ست
اثرم گفته حدیث عائشه رض خطا است زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر
میگذارد پس مشغول کرد او را قومی وگذارد بعد عصر یکبار انتهی گوییم ومثل آن در صحیح بخاری
ست از سلمه ودر سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم ودر
حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داؤد گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر ونهی میکرد از ان ومیداشت صوم وصال ونهی میکرد
از ان شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث وآثار نهی از مطلق نماز بعد از عصر
غالب واقوی تر ست ومختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ودر حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی وابن
عقیل گفته بود آنحضرت صلعم مخصوص بجواز صلوة در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مر اورا
ودر عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر مختص ست
باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح
واشهر همان اول ست انتهی ودرین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر سیوطی گوید
مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد از صبح وبعد عصر در کعبه بحدیثی
که درین باب وارد ست نزد ابن ماجه وغیر او **حدیث نہم** روایت وائل بن حجر
ست که آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی رکبتیه اذا رکع یعنی

بود آنحضرت می نہاد ہر دو دست خود بر ہر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفتہ بودیم ما که می کردیم این را پس امر کرده شدیم برکب و این صریح ست در نسخ و تطبیق ست مذہب کافہ علما آنست وضع یدین ست بر رکبتین و تطبیق مکروه الا ابن مسعود وصاحبین او علقمہ و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ با یشان نرسیده و آن حدیث سعد ست و صواب ہمان ست کہ بران جمہور اند **حدیث دہم** روایت زید بن ارقم ست در صحیحین و غیرہما که گفت بودیم ما که سخن می کردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود ہا تا آنکہ نازل شد وَقُومُوا لِلّٰہِ قَانِتِینَ پس امر کرده شدیم بسکوت و منہی شدیم از کلام و ہمچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرہما بلفظ ان فی الصلوۃ لشغلا و در روایت احمد و نسائی و ابی داؤد و ابن حبان در صحیح ست ان اللہ یحدث من امرہ ما شاء وانہ قد احدث من امرہ ان لا یتکلم فی الصلوۃ و این صریح ست در نسخ حسین اہدل گفتہ مذہب مالک و ابو حنیفہ و احمد و جمہور سلف و خلف تحریم کلام ست در نماز اگرچہ برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکہ کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروہی گفتہ جائز ست از برای مصلحت صلوۃ بحدیث ذوالیدین و این مرویست از اصحاب مالک واللہ اعلم انتہی شوکانی در شرح مختصر خود گفتہ خلاف در کلام ساہی و غیر عالم بمنع ست و اما عالم پس ظاہر حدیث معاویہ بن الحکم السلمی کہ در صحیح ست آنست کہ اعادہ نکند و بود از شان وی صلی اللہ علیہ وسلم عدم جرح بر جاہل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکہ اقتصار می فرمود بر تعلیم او و بر اخبارش بعدم جواز چیزی کہ از وی وقوع یافتہ و گاہی امر باعادہ ہم می کرد چنانکہ در حدیث مسی ست و ظاہر عدم فرق ست میان ساہی و ناسی و میان عالم در ابطال صلوۃ و لیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح در اعلام الموقعین بصحت صلوۃ متکلم جاہل و ناسی رفتہ و گفت ابو حنیفہ کلام ناسی مبطل صلوۃ ست و حدیث ابو ہریرہ قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد و درو وی بحث ست زیرا کہ تحریم کلام بمکہ بود و این قصہ بمدینہ اتفاق افتاد و شافعی گفتہ کلام ناسی غیر مبطل ست و کلام عامد مبطل اگرچہ قلیل باشد و تاویل حدیث نزد ایشان آنست کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکہ نماز تمام شد

واین نسیان ست وکلام ذی الیدین بر توهم قصر صلوٰة بود پس حکم او حکم ناسی باشد وکلام قوم جواب رسول بود واجابت رسول مبطل صلوٰة نیست وگفت مالک اگر کلام عمدی سیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید من کامل کردم واین نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا وتمام کلام برین مسئله بروجه تحقیق در دلیل الطالب کرده ایم وبایضاح حق حقیق بقبول پرداخته فلیرجع الیه **حدیث یازدهم** روایت ابوسعید ست از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اذا رایتم الجنازة فقوموا لها واین در صحیحین وغیرهما ست گفته اند منسوخ ست بحدیث علی کرم الله وجهه که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی استاد آنحضرت در جنازه پس نشست ودر روایتی از وی باین لفظ ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس رواه احمد وابو داود واین صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف بسوی آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی وابن عقیل گفته ممکن ست جمع باینکه قیام مستحب ست وقعود جائز ونیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند مالک وابو حنیفه وشافعی قیام را منسوخ گفته اند واحمد واسحق وابن حبیب وابن ماجشون گفته مخیر ست واختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه وسلف گفته نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین وگفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بروی گذشته وباین قائل ست اوزاعی واحمد واسحق ومحمد بن حسن واختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکروه گفته ودیگران بران عمل نموده واین مروی ست از عثمان وعلی وابن عمر وغیرهم رضی الله عنهم در عدة للمنسوخ گفته این کلام قاضی پستر کلام نووی ست ومشهور در مذهب ما آنست که قیام مستحب نیست واین حدیث را به حدیث علی منسوخ گفته اند ونووی گفته مختار همین ست پس امر بیان ندبا باشد وقعود از برای بیان جواز بود ومقام منیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعذر جمع میان احادیث ودرینجا متعذر نیست والله اعلم **حدیث دوازدهم** ابوهریره گفت قال رسول الله صلی الله

علیہ وسلم من ادرکہ الصبح وھو جنب فلا صوم لہ یعنی ہر کہ دریافت او را صبح و او جنب
ست پس نیست صوم برای او گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشہ رض کہ گفت
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدرکہ الفجر فی رمضان وھو جنب من غیر حلم
فیغتسل ویصوم متفق علیہ یعنی بود آنحضرت کہ می دریافت او را فجر در رمضان و وے
جنب بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزہ میداشت ابو الفرج گفتہ حدیث ابی ہریرہ احتمال
دو امر دارد یکی آنکہ در اول اسلام ہمچنان بود بعدہ منسوخ شد چنانکہ عائشہ رض گفت دوم
آنکہ اشارہ باشد بسوی کسیکہ جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وے امر کردہ شود بامساک
وشمردہ نشود از برای او صوم این یوم انتہی گویم جواب از حدیث ابوہریرہ بسہ وجہ ست
دوازان ہمین ہر دو احتمال ست کہ اول آن جواب ابن منذر ست کہ از بیہقی روایت
کردہ ونووی حکایتش نمودہ کہ این حدیث در اول اسلام بود در حینی کہ حرام بود جماع
در شب بعد نوم چنانکہ طعام وشراب حرام بود بعدہ منسوخ شد و ابوہریرہ ازان رجوع
نمود چون رسید او را خبر نسخ آن ابن منذر گفتہ ھو احسن ما سمعت فیہ واللہ
اعلم وعبارت نووی در وجہ ثانی این ست کہ شاید حدیث ابوہریرہ محمول ست بر کسیکہ
دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند باوجود علم پس وی مفطر شد
امساک کند و نیست او را صوم و سوم آنکہ ارشاد ست بسوی افضل کہ غسل کند قبل
از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذہب اصحاب ما و اخوان ایشان از اہل
حدیث ست و اجماع کردہ اند اہل این اعصار بہ صحت صوم جنب از احتلام و جماع و
بدان قائل اند جماہیر صحابہ و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کردہ و درین
بود ابوہریرہ و صحیح آنست کہ وی رجوع کردہ و گفتہ اند نکردہ و مروی ست از طاؤس
و عروہ و نخعی کہ اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست والا صحیح ست و محکی ست از
حسن بصری و نخعی کہ حرام ست در صوم تطوع نہ فرض و حکایت کردہ اند از سالم
بن عبداللہ و حسن بن صالح کہ روزہ دارد و قضا کند بسبب این خلاف مرتفع شد
و علما اجماع کردند بعد ازان بر صحتش و در صحت اجماع بعد از خلاف خلافی مشہور ست

مراہل اصول را و حدیث عائشہ رضی و ام سلمہ حجت ست برہر نخالف الله عنہم لذا نی
عدۃ المنسوخ حدیث سیزدہم این ست افطر الحاجم والمحجوم رواہ احمد و ابو داؤد
والنسائی و ابن ماجۃ عن شداد بن اوس وصححہ البخاری و احمد و ابن خزیمۃ و ابن حبان
و حافظ ابن حجر در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابہ آوردہ و در سبل السلام شرح
بلوغ المرام گفتہ اخرجہ الائمۃ عن ستۃ عشر من الصحابۃ و سیوطی در جامع صغیر گفتہ
متواتر ست و بالجملہ در وی دلیل ست بر آنکہ حجامت مفطر صوم ست ہر دو را از حاجم
و محجوم و باین رفتہ گروہی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی
و اسحٰق و ابی ثور و واجب ست قضا دکفارہ و بہ قال ابن خزیمۃ و ابن المنذر و ابن حبان
گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک کہ ثم ان رسول الله صلی الله
علیہ وسلم رخص فی الحجامۃ للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثۃ لا یفطرن
الصائم القئ والحلم والحجامۃ رواہ الترمذی و گفت این حدیث غیر محفوظ است
و عبد الرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفتہ حدیث اول اثبت
ست ازین حدیث زیرا کہ بر تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع ست و حدیث انس را خالد
بن البجلی روایت کردہ و احمد بن حنبل در خالد طعن نمودہ و فرمودہ او را احادیث مناکیر
ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتہی گویم حدیث افطار نا متواتر ست و عکرمہ
از ابن عباس آوردہ کہ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم احتجم وھو صائم
یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزہ دار بود پس فعل وی صلی الله علیہ وآلہ وسلم دال
ست بر آنکہ مراد کراہت ست و در روایت کردہ است ابو داؤد از ثابت کہ گفت انس نبودیم
ما کہ ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراہت جہد و اخرجہ البخاری و گفتہ اند کہ فعل او
ناسخ قول او ست زیرا کہ قول در عام فتح بود و فعل در عام حجۃ الوداع سنہ دہم این حنین
گفتگو کردہ است ابن الرفع برین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفتہ بیان
کرد شافعی کہ حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او ست زیرا کہ در حدیث شداد مروی
شدہ کہ وی ہمراہ آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را کہ حجامت میکند

در رمضان فرمود افطار کرد حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت
دوی محرم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه هشت واین آخر ست در سنه
ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه **حدیث چہاردہم**
از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء وامر بصیامه
رواه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بروز عاشورا وامر کرد بروزه داشتن دران گفته اند
این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض که فلما نزلت فریضة رمضان ترك یوم عاشوراء
فمن شاء صامه ومن شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم
این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت و شافعی را در وے
دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روزیکه مشروع شده
و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد
مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء
ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء صام ومن شاء فلیفطر و بر هر دو مذهب
صوم این یوم سنت مستحبه است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرمود
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین
باب حدیثهاست که شیخ عبد الحق دهلوی در ما ثبت من السنه یاد کرده و شوکانی این صوم
را آکد صیام ماه محرم گفته و در سوی ست که نزد اکثر مستحب ست که با تاسع روز عاشر هم نهد
والله اعلم بالصواب **حدیث پانزدہم** از سبره جهنی ست نزد مسلم وغیره که وی غزا کرد
همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پس تر
بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا روز قیامت و مروی ست مانند آن از ابی هریره رض
و در حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر و این در صحیحین ست ترمذی از ابن عباس آورده
که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم و درین باب احادیث بسیار ست و خلاف طویل شوکانی رح در نیل الاوطار

استیفای این بحث نموده ودر مختصر گفته نکاح متعه منسوخ ست ودر شرح آن گفته روایت
کسیکه تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده حجت ست درین باب ودر حجة الله البالغه
گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دروی چند روز بعده نهی کرد از ان
وبود ترخیص بنابر وجود حاجت داعیه وبود نهی بجهت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات
ونیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب ست چه نزد انقضای مدت مذکوره بیرون میرود
از حیز ویشود اختیار امر بدست زن ونمی داند که چه کند وضبط عده در نکاح صحیح که بنایش
بر تابید ست در غایت عسر ست تا بمتعه چه رسد انتهی در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما
بر تحریم متعه وآن همچو اجماع ست بین المسلمین وبود مباح در اول اسلام پس منسوخ شد و
ابو الفرج گفته احادیث متفق اند بر نسخ متعه ودر حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن
در مکه معظمه وحدیث علی رض دال ست بر آنکه تحریمش در خیبر بود واین مقدم ست بسه وجه
یکی آنکه صحتش متفق علیه ست وحدیث سبره از افراد مسلم ست دوم آنکه علی رض اعلم
است باحوال نبی صلی الله علیه وآله وسلم از غیر او سوم آنکه بلثبت تقدیم زمان وقت خفاے
آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند نزد فتح مکه انچه مباحش میدانستند بدون علم ناسخ برای
کرد ایشان را ومخفی مانده بود نسخ وی بر جماعه که از ایشان ست ابن عباس رضی الله عنه
انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده وشیای نفیسه آورده ونووی
بروی استدراک چیزها نموده ودر ترجمهٔ این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة وبیان انه
ابیح ثم نسخ ثم ابیح ثم نسخ بعده کلام ماوردی وقاضی را بالطوله ذکر نموده وگفته صواب
مختار تحریم ست واباحت دوبار بود وحلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام پس حرام شد
روز خیبر باز مباح شد بسال فتح مکه وآن روز اوطاس ست پس حرام شد بعد سه روز تحریم
مؤبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم ونتوان گفت که اباحت مختص بود بانچه گفته شده وتحریم
یوم خیبر از برای تاکید ست وانچه روز فتح مکه فرمود مجرد توکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح
مکه ست چنانکه ماوردی وقاضی عیاض اختیار کرده اند زیراکه روایات مذکوره مسلم در اباحت
روز فتح صریح در ان ست جائز نیست اسقاط آن ونیست مانع از تکریر اباحت واتفاق کرده اند

علما بر آنکه این متعه نکاحی بود تا اجلی مسمّی نیست دران میراث ونه نفقه وحاصل میشد فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق وواقع شده ست اجماع بعد ازان بر تحریم او از جمیع علما ونیست مخالف دران مگر فرقه روافض وبود ابن عباس قائل باباحتش قبل رسیدن ناسخش بوی پستر رجوع نمود ازان وروایت کرده ست سعید بن جبیر که وی گفت ابن عباس را چه کردی باجان خود دوست میداری نکاح متعه را وبرد ند این خبر را سواران بآفاق گفت پس بیرون آمد وبرهنه کرد سر خود وگفت هر که شناخت مرا پس شناخت وهر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستیکه نکاح متعه حرام ست همچو میته ودم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ **حدیث شانزدهم** مروی ست از ابن عمر که گفت نهی کرد رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد مارا ازینکه حبس کنیم او را زیاده بر سه روز پستر رخصت داد مارا درانکه بخوریم وذخیره سازیم گویم ودر حدیث جابر ست کنا لانأکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا فاکلنا وتزودنا متفق علیه ودر حدیث سلمه بن الاکوع ست فرمود آنحضرت کلوا واطعموا وادخروا فان ذلک العام کان بالناس جهد فاردت ان تعینوا فیهم متفق علیه ودرین باب حدیثها ست ونووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند علما در نهی از اکل لحوم اضاحی بعد ثلاث قومی گفته امساک حرام واکل ازان بعد ثلاث حرام ست وحکم تحریم باقی ست کما قاله علی وابن عمر وجمهور علما گویند مباح ست اکل وامساک بعد ثلاث ونهی منسوخ ست باحادیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده وبعضی گفته انکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید وآن علت رافت بود یعنی برای اعراب واردین در مصر ومقصود ازان مواسات ایشان بود وگفته اند نهی اول برای کراهت بود واین باقی ست تا امروز ولیکن حرام نیست واگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول ازبرائے مواسات مردم وبرین حمل کرده اند مذهب علی وابن عمر را رضی الله عنهم والله اعلم

حدیث ہفدہم صحیح شدہ ست از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی از انتباذ
در دبا و مزفت و نقیر و مقیر و صحیح شدہ ست از وی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود نہیتکم
عن الظروف وان ظرفا لا یحل شیئا ولا یحرمہ وکل مسکر حرام و در لفظی از مسلم ست
در حدیث بریدہ کنت نہیتکم عن الاشربۃ الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء
غیر ان لا تشربوا مسکرا نووی گفتہ بود نبیذ ساختن درین آوندہا منہی عنہ در اول
اسلام بخوف آنکہ مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانی بگمان
عدم سکر آنرا بنوشد پس شارب مسکر گردد و بود عہد قریب باباحت مسکر بعدہ چون زمانہ
دراز گشت و تحریم مسکر شہرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم منسوخ
شد و انتباذ در ہر ظرف مباح شد بشرط آنکہ مسکر ننوشند انتہی شوکانی در شرح مختصر گفتہ و درین
باب ست احادیث مصرحہ بنسخ چیزے کہ بود از نہی انتباذ در دبا و جز آن انتہی گویم مردم
سنوز دران مختلف اند قومی ببقای حظر در آن رفتہ و بہ قال مالک واحمد و قومی بنسخ تحریم
قائل گشتہ و ہمین ست راجح **حدیث ہجدہم** از ابوسعید مروی ست کہ فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن ومن کتب عنی شیئا فلیمحہ
یعنی ننویسید از من چیزے مگر قرآن و ہر کہ نوشتہ باشد از من چیزی یعنی از احادیث
پس باید کہ محو کند آنرا آمدہ ست از انس بن مالک رضی اللہ عنہ کہ گفت قیدوا
العلم بالکتابۃ مقید سازید علم را بنوشتن ولکن این موقوف صلاحیت تعارض بامرفوع
ندارد ابن قتیبہ گفتہ نہی فرمود در اول اسلام و چون دانست کہ سنن بسیار شود و حفظ
فوت شود اختیار کرد کتابت را انتہی گویم نووی در حدیث تحریم مکہ در قول وی صلی اللہ
علیہ وسلم اکتبوا لابی شاہ گفتہ این صریح ست بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست یعنی
در دلالت حدیث علی رضی اللہ عنہ ما عندنا الا ما فی ہذہ الصحیفۃ و مانند اوست حدیث
ابی ہریرہ کان عبد اللہ ابن عمر یکتب ولا اکتب ولکن مرفوع مغنی ست از موقوف و آمدہ
است احادیث در نہی از کتابت غیر قرآن پس بعضے از سلف منع کردہ اند از کتابت
علم و جمہور سلف بجوازش قائل شدہ بعدہ اجماع کردہ امت بعد ایشان بر استحبابش و جواب

داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل اشتهار
قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار
گرفت و ازین مفسده امن بصورت بست اذن دادند در ان دوم آنکه نهی تنزیه بود در حق
کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بروی خوف اتکال ست بر کتابت و اذن برای کسی است
وثوق ندارد انتهی مع زیادة و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث
و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح سم مکرر نموده و آنرا دلیل جواز کتابت ست
حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شیء
یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله
عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هرکه کتابت
علم و تصانیف را در ان از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله
علیه و آله وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب او ست و الا صیغه امر بی صارف
محمول بر وجوب ست والله اعلم **حدیث نوزدهم** صحیح شده است از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در
حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون
زدن بر مشرکین و رسیده شدن در ان بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم
و این در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت می کرد
این حدیث را می گفت منسوخ ست ابن الجوزی گفته این قول او صحیح نیست و جزین
نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان بقتل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان
و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند
انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست و اما شبخون پس جائز ست
اگرچه در وی بذراری و نسا برسند انتهی و نووی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء و الصبیان من غیر تعمد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد

عدم تعمد بغیر ضرورت ست و نهی در عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابو حنیفه والله اعلم **حدیث بستم** بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت صلعم مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و با آتش بسوخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را در میان دو خرمه حطب و بسوزید با تش بستر بر انگیخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید با تش گویم ابن جوزی زیاده نکرد بر ذکر این هر دو حدیث و تکلم نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها ری بنبل و حجاره و نار و هر آنچه در دفع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده ست امر وی صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پستر نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال و شیوخ مگر از برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث فقال ان وجدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا و فلانا و ان النار لا یعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن شارع بدان چون در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم **حدیث بست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی ست که گفت اهدی کسری لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدت له الملوك فقبل منها اخرجه احمد و الترمذی و البزار یعنی هدیه فرستاد کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت صلعم پس قبول نمود آن را و از اینجا معلوم شد که جائز ست قبول کردن هدایای

کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه ہدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلعم جبهٔ
سندس و درین باب حدیثهاست گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک
که فرمود آنحضرت لا اقبل هدیة مشرك اخرجه موسی بن عقبة فی المغازی و قال فی
فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حمار ست که وی فرستاد
برای آنحضرت صلعم ہدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن زبد المشرکین
اخرجه ابو داود و الترمذی و ابن خزیمة و صححاه پس شوکانی در شرح منتقی گفته احادیث
در قبول وی صلی الله علیه وسلم ہدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته
یشبه ان یکون منسوخًا و گفته اند رد لقصد اغاظه بود تا مائل نشود بسوی ایشان جهت
میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول ہدیه مذکورین جهت آن بود که اہل کتاب
اند و گفته اند رد در حق کسی ست که ازین ہدیه اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق
کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست و ممکن ست که نهی از برای مجرد کراہت
باشد که منافی جواز نیست جمعًا بین الادلة انتهی و در عدة المنسوخ گفته درین احادیث
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبت ست و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه
حدیث عیاض مقدم ست و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول ہدیه
از اہل کتاب ست نه مشرکین و عیاض از اہل کتاب نیست پس گفته شود که از کسری
چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقه
نیست یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ ست و در حق کتابی غیر منسوخ و الله اعلم این
آخر کلام ابن الجوزی ست و نووی در باب غزوه خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث
درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث نهی ناسخ
قبول ہدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مخصوص ست بفئ حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم
طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنا بر مصلحتی مرجو مسلمین را و بعضی را مکافات کرده
و ہدیه کسی که طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی الله

علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد جمهور
علما و اگر قبول کند فی باشد برای مسلین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت
آنکه وی امام مسلین است و اگر از قوی ست که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد
نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیرهم ست و گفته اند خاص ست
با مام و باین قائل ست ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم رد کرد هدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود
از آنچه در وی استلاب مسلین ست و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ائمه بعد او باجرای
آن مجرای مال کفار از فی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این ست معنی حدیث هدایا
العمال غلول اذا خصوا بها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای
اہل کتاب را بجو اباحت ذبائح و مناکح آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبده اوثان
انتهى كلامه این ست مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا و استیفا تمام آنرا
جمع نموده اند و در اکثر ازان بحث ست چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و در ینجا علاوه این احادیث
دو سه حدیث دیگر ست که در عمل بران اختلاف علما ست الحاق آن تتمیما للفائدة مناسب
نبود حدیث بست و دوم بروایت جابر بن عبد الله ست گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه رواه الترمذی
والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم پس بکشید او را
گفته اند منسوخ ست بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد
شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت صلعم که نوشیده بود خمر
بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و ازینجا معلوم شد که فعل از ناسخ قول او ست و باین رفته است
شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهى و مستند او همین حدیث جابر ست
و هم ترمذی و ابو داؤد از حدیث قبیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع
القتل و در روایتی از احمد ست از حدیث ابو هریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع ما فی هذا

الکتاب عن الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث
ابن عباس و حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا علة
الحدیثین جمیعا فی الکتاب انتهی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این ست که این
در اول امر بود بعده منسوخ شد این چنین روایت کرده ست جابر کما سبق و همچنین قبیصه
مانند آن از آنحضرت صلعم روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث ست نزد عامهٔ
اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیث انتهی در دراسات اللبیب
فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته قول وی که این در اول امر بود بعده منسوخ گشته دعوی بلا دلیل
ست در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند مگر بر آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد
که امر بقتل از باب اباحت ست و رخصت از برای سیاست نه از برای ایجاب
حد در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت نخواهد بود تا جمع ممکن ست
قول بنسخ روا نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمع هم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی که نصی
از شارع بنسخ آن یافته نشود اگرچه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حافظ
حازمی در مقدمهٔ کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی
نزد من آنست که قتل در رابعه رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر
اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیصه است و عجب ست از ترمذی
که با وجود این جمع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ ثابت
نباشد پس آن کدام علت ست که بسوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق
ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت آری برای سیاست در بار چهارم با آنکه
اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد دال بر عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد
زیرا که معنی اخذ باحادیث رخص همین رویت ان احادیث ست مباح اگر چیگاهی عمل آن
از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم بر عدم
بآنکه احدی از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتهی کلامه گویم این جرح که بر ترمذی نموده

خوب ست اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست و فیه نظر اللهم مگر آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و رخصت با قطع نظر از آن و در عدة المنسوخ گفته نسخ قتل شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه ست و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود ناسخ برای آن بعده گفته و الا اجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد و الله اعلم **حدیث بست و سوم** حدیث ابن عباس ست کان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بین الظهر و العصر بالمدینة و المغرب و العشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر رواه الترمذی و مسلم و این همان حدیث دیگر ست که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده و گفته که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است و بر قول او باین حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا او را منسوخ داشته اند و در باب العلل گفته بود که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این ست که گفت در سنن حدیث ابن عباس مروی ست بغیر وجه رواه جابر بن زید و سعید بن جبیر و عبد الله ابن شقیق العقیلی و مروی ست از ابن عباس از آنحضرت صلعم غیر آن یعنی معارض او و آن این ست که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر فقد اتی بابًا من ابواب الکبائر و در سندش حنش ست یعنی ابو علی رحبی و وی ضعیف ست نزد اهل حدیث ضعفه احمد و غیره و عمل نزد اهل علم برین ست که جمع نکرده شود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه و رخصت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین برای مریض و باین قائل ست احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم که جمع کند میان دو نماز در مطر و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی پسندد انتهی کلامه الترمذی در دراسات اللبیب گفته ترمذی در بیان علت این حدیث زیاده از معارضهٔ هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت ست نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث حرمت جمع معلول ست بحنش چنانکه خودش بآن اقرار کرده و همچنین جمعی کثیر بروی جرح شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد

و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تفصی ازان
بجمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن ست بوجوه اگرچه حمل بر
عزیمت و رخصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجه می کنند درینجا صحیح
نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت ست اول آنکه قول وی من
جمع بین الصلاتین مطلق ست بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عباس
آنرا مقید بالجواز بتصریح فعل آنحضرت در جمع ظهر بعصر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم
در ماسوای این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
کند میان دو نماز فائته و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این ایشان بابی از ابواب کبائر ست و آن فوت نماز ست و از
وجوه جمع بلکه اقرب آنها آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر ست و فعل بعذر بود و عذر
منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام ست ازان و از سائر اعذار کثیر و قلیل و ضعیف
و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه جای شغل شاغلی که دران خوف فوت
صلوة بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
یا جمع مرد متکاسل و متهاون و مائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل
و تعمیر اوقات متعدده باقبال علی الله سبحانه باداء مفترضات چنانکه از بطلهٔ امامیه و جهلهٔ ایشان
دیده میشود و این همه کلام بر تنزل ست و الا معلوم ست که حدیث قول معلول ست بحنش راوی
او باقرار ترمذی نووی گفته علما را درین حدیث تاویلات و مذاهب ست بعضی تاویل جمع
بعذر مطر کرده اند و این مشهور ست از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف ست بروایت دیگر من
غیر خوف و لا مطر و بعضی تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد ابر دور شد معلوم گشت
که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل ست و در وی اگرچه ادنائی احتمال
برای ظهر و عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صوری حمل کرده اند یعنی
تاخیر اولی و تعجیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل ست زیرا که مخالف ظاهر ست و فعل ابن
عباس و استدلال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق ابوهریره مر او را و عدم انکارش

صریح ست در رد این تاویل و بعضی گفته اند که محمول ست بر جمع بعذر مرض و مانند آن
واین قول احمد بن حنبل و قاضی حسین ست واختاره الخطابی والمتولی والرویانی و همین ست
مختار در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابوهریره و بجهت آنکه مشقت
دران سخت تراز مطرست انتهی کلام النووی پس باوجود این تاویلات و مذاهب اگرچه بعضی
ازان بعید ست چه قسم اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بران عمل نکرده واگر مراد ترمذی عدم عمل
بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به ما خلا حدیثین
باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب او غیر مؤول معمول بظاهره نیست باآنکه بظاهر این حدیث هم جماعه
از علما عمل کرده نووی گفته و همین ست محملی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه
بجواز جمع در حضر برای حاجت مرکسی را که عادت آن نکند وهو قول ابن سیرین واشهب
من اصحاب مالک و حکاه الخطابی عن القفال الشاشی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی
اسحق المروزی عن جماعة من اصحاب الحدیث واختاره ابن المنذر ویؤیده ظاهر قول
ابن عباس اراد ان لایحرج امته و تعلیل نکرد آنرا بمرض و نه غیر او والله تعالی اعلم انتهی کلامه
و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل ست
باشتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشا چه لفظ جمع بین الظهر والعصر والمغرب
والعشاء یا لفظ تاخیر الظهر فصلاها فی وقت العصر مثلاً دلالت نمی کند بر آن زیاده از قول مالک
و معنی اشتراک در مذهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند آن
وقت مختارست و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین
قول منفرد نیست بلکه موافق اوست عطا و طاوس رحمهما الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت
مغرب مشترک میشود این وقت و عشا این وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد ست و تا وقت
عشا اتساع دارد و وقت ادا باقی ست تا آنکه شب باقی ماند قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاوس
مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بنهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس ست درین باب و در بعض طرق
مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت وی بود و همچنین
تاخیر مغرب و جمع آن بعشا و این عین اشتراک و امتزاج ست و باوجود این همه چه قسم جا گفت

عالم بالمذاهب رسے گفتن این حرف کہ احدی از اہل علم باین حدیث اخذ نکردہ انتہی کلام الدراسات ملخصاً وشوکانی در شرح مختصر گفتہ جمع میان دو نماز اگر صوری باشد بعذر جائز ست و در حقیقت جمع نیست زیرا کہ ہر نماز در وقت مقرر خود گذاردہ شدہ واز دست جمع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ بغیر مطر و سفر چنانکہ در صحیح ست از حدیث ابن عباس وغیراو و در بعض روایات تصریح بدان وارد شدہ بلکہ خود راوی آن جمع صوریش تفسیر کردہ و در رسالہ مستقلہ توضیحش کردہ ایم و مراد بجمع جائز بعذر جمع مسافر و مریض ست و مطر ہم عذر ست چنانکہ ادلہ صحیحہ بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار ست و حق عدم جواز اوست واللہ اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی ارجح المطالب در مواضع چند بسط لائق ذکر کردہ ایم بدان رجوع باید کرد **حدیث بست و چہارم** حدیث نخواندن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز جنازہ بر مدیون ست حیث قال صلوا علی صاحبکم اخرجہ احمد والبخاری والنسائی من حدیث سلمۃ ابن الاکوع و درین باب حدیثہاست بعدہ در حدیث جابر آمدہ من ترک مالاً فلاھلہ ومن ترک دینا او ضیاعا فالیّ وعلیّ اخرجہ مسلم والنسائی واحمد واین ناسخ حکم اول ست و درین باب حدیثہاست علامہ شوکانی در فتح ربانی گفتہ وقد ثبت التصریح فی بعض ھذہ الاحادیث بانہ قال ھذہ المقالۃ بعد ان کان یمتنع من الصلوٰۃ علی المدیون وھذا یدل علی النسخ ابین دلالۃ ویفید اوضح مفاد ومن لم یذکرہ ممن صنف فی الناسخ والمنسوخ فھو مما یستدرک بہ علیہ انتہی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب ست فلیراجعہ **حدیث بست و پنجم** روایت ابن عمر ست قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القمیص الی قولہ ولا الخفین الا ان یجد نعلین فلیقطعھما حتی یکونا اسفل من الکعبین رواہ اہل السنن یعنی پرسیدہ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چہ چیز پوشد محرم فرمود نہ پوشد قمیص و نہ موزہ مگر آنکہ نیابد پاپوش پس ببرد موزہ را تا آنکہ فروتر شود از ہر دو کعب استدلال کردہ اند باین حدیث بر آنکہ قطع شرط جواز لبس خفین ست و برین اند جمہور علما و فقہا و نزد احمد جائز ست پوشیدن آن بغیر قطع زیرا کہ حدیث ابن عباس مطلق ست و آن این ست کہ گفت شنیدم رسول خدا

صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میکرد بعرفات من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل ومن لم یجد
نعلین فلیلبس خفین واین متفق علیہ ست ودر روایتی از طریق ابی الشعثا آمدہ کہ قلت
ولم یقل لیقطعہما قال لا رواہ احمد ومنتقی گفتہ ھذا الظاہرہ ناسخ لحدیث ابن عمر
یقطع الخفین لانہ قال بعرفات فی وقت الحاجۃ وحدیث ابن عمر کان بالمدینۃ کما سبق
فی روایۃ لاحمد والدارقطنی انتہی ومراد بحدیث جابر این ست قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل
رواہ احمد ومسلم در نیل الاوطار گفتہ جواب دادہ اند حنابلہ از حدیث ابن عمر کہ متمسک جمہور
ست بر وجوب قطع بچند وجہ یکی ازان دعوی نسخ ست کما تقدم وحکایت کردہ است
آنرا دارقطنی از ابی بکر نیشاپوری وشافعی در ام گفتہ ہر دو حافظ صادق اند وزیادت
ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا کہ محتمل ست کہ وی دران شک کردہ یا گفتہ ولیکن
بعض رواۃ ازوی نقل آن ننمودند انتہی ولیکن قول ابی الشعثا آبی ست ازان
کما سبق وبعضے سلوک طریق ترجیح کردہ اند میان ہر دو حدیث ابن جوزی گفتہ در حدیث
ابن عمر اختلاف ست در رفع ووقف او وحدیث ابن عباس مختلف نیست ورد کردہ اند
این را بانکہ مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذہ ومعارضہ
کردہ اند بانکہ حدیث ابن عباس مختلف ست ابن ابی شیبہ آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر
از ابن عباس موقوفا روایت کردہ وحافظ ابن حجر گفتہ ارتیاب نمی کند ہیچ یکی از محدثین
درانکہ حدیث ابن عمر اصح ست از حدیث ابن عباس زیرا کہ حدیث ابن عمر بسندی آمدہ
کہ موصوف باصح الاسانید ست واتفاق کردہ اند بران از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و
ازایشان اند نافع وسالم بخلاف حدیث ابن عباس کہ مرفوع نیامدہ مگر از روایت جابر
بن زید ازوی تا آنکہ اصیلی گفتہ اند شیخ مصری لا یعرف لکن قال وھو شیخ معروف
موصوف بالفقہ عند الائمۃ وبعضی ازایشان استدلال کردہ اند بقیاس خف بر سراویل
در ترک قطع واین مردود است بانکہ مصادم نص ست پس فاسد الاعتبار باشد وبعضی
حجت بقول عطا آوردہ کہ قطع فساد ست واو تعالی فساد را دوست ندارد واین وہم

ہم مردودست بآنکہ فساد در چیزی ست کہ شارع ازان نہی کردہ نہ در چیزی کہ دران اذن کردہ بلکہ واجبش نمودہ ابن الجوزی گفتہ امر بقطع محمول بر اباحت ست نہ بر اشتراط عملاً بالحدیثین و این تکلف ست و حق آنست کہ نیست تعارض درمیان مطلق و مقید زیراکہ جمع میان ہر دو ممکن ست بحمل مطلق بر مقید و تا جمع ممکن ست واجب ہمان باشد نہ رفتن بسوی ترجیح و اگر مصیر بترجیح جائز باشد ترجیح مطلق ممکن ست زیراکہ ثابت ست از حدیث ابن عباس و جابر و روایت دو کس از روایت واحد ارجح ست واللہ اعلم انتہی کلامہ گویم حدیث ابن عمر در سنن ست و حدیث ابن عباس در صحیحین و مع ہذا متفق علیہ ہست و بعد ازانکہ نزد بخاری و مسلم بطریق رفع ثابت شدہ وقفش در طریق ابن ابی شیبہ مضرت نمی کند چہ رفع زیادت ست و زیادت مخرجہ بطریق صحیح مقبول ست و علاوہ آن حدیث ابن عمر مقدم ست و حدیث ابن عباس متاخر و آخر ناسخ اول باشد و اگر قول بنسخ صحیح نیست جمع درین مقام کفایت می کند کما تقدم واللہ اعلم **فائدہ** نووی در شرح مسلم ذکر کردہ کہ شناختہ میشود نسخ حدیث گاہی بنص چنانکہ حدیث کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروھا و نہیتکم عن لحوم الاضاحی ... فوق ثلث فامسکوا ما بدا لکم و نہیتکم عن النبیذ الا فی سقاء فانتبذوا فی الاسقیۃ کلھا ولا تشربوا مسکرا و گاہی باخبار صحابی چنانکہ گوید کان آخر الامرین من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترک الوضوء مما مست النار و گاہی باجماع ہمچو ترک قتل شارب خمر در کرت چہارم و گاہی بتاریخ نزد تعذر جمع واللہ اعلم حسین بن عبدالرحمن اہدل در عدۃ المنسوخ بعد از ایراد احادیث مذکورہ نوشتہ کہ گاہی گمان می کند گمان کنندہ قلت منسوخ را و التفات میکند باستدراک اشیا بران پس متعذر می شود بروے استحضار آن و گاہی بعضے ازان مستحضر میشود پس رجوع می کند ازان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات یسیرہ و میداند کہ نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بتخصیص و تعارض جانبی گفتہ ہمہ آنچہ اجماع کردہ اند علما بہ نسخ آن نزدیک بیست و ہفت حکم ست ازانجملہ ہست استقبال بیت المقدس کہ باستقبال کعبہ منسوخ گشتہ و آن اول چیزے ست کہ نسخ پذیرفتہ از امور شرع و بودند صحابہ در نماز

ظهر گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب خود دو رکعت و کلام در نماز
و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم
زیارت قبور مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم
عاشورا و سجود ما بین طلوع و شروق شمس و جواز اکل لحوم حمر اهلیه و رجعت مطلقه ابدی
و اعتداد متوفی عنها زوجها تا یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل و جماع در لیالی
رمضان و تخییر میان صوم و کفاره و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در اشهر
حرم و وجوب قیام لیل بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم
رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین و توارث میان قرابت
و حبس زانیین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان
بر آنکه نماز چهارگانه گذارده نه شود دوگانه اگرچه در اصل همچنین بود لیکن در زیادتی العبادات
اختلاف ست در آنکه این نسخ ست یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای
زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل اباحت ست نیست از منسوخ در چیزی و اگر
ترخیص شرعی بود ناسخ شرع متقدم ست پس منسوخ ست و اقرب اول ست و در آنچه ذکر کردیم
از شمار منسوخات چیزی ست که اجماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات ولیکن
الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ ست
و در منسوخ ست آنچه نسخ آن مشتهر شده و نیست در وی خلاف و نه نقل اجماع از کسیکه
بروی توثیق باشد فیما اعلمه الله تعالی و آن نسخ ست بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم
و امر بایذای زانیین و تحریم کنز فضه و ذهب بعد از اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغیان در
اشهر حرم و جواز تنفیل قبل از قسمت و لبس خواتم ذهب و امر بقتل کلاب سود و جواز مثله
و در منسوخ ست آنچه نسخ وی مشتهر شده و رفته اند بدان جماهیر و شاذ ست مخالفت در آن
مثل نسخ الماء بالماء و وضو از آنچه آتش آن را مس کرده و تطبیق در رکوع و امر بضرب نساء
مطلقا و موقف امام میان دو کس و قول به نبودن ربا مگر در نسیه و وجوب حقوق در مال
سوای زکوة و امر بعتیره که ذبیحه باشد در ماه رجب و متعه نسا و تحریم لحوم اضاحی بعد ثلثه ایام

در رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقر بر تفصیلی که در وی ست و در جواز لبس حریر از برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین یا دعای نسخ در ان و در صدر اول خلاف درین مسئله شاذ بود و بعده قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شایع شد خلاف در نسخ تحریم استقبال قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر و در متعه حج و طهارت جلد میته بدباغت و تیمم تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدمین و مخیر از قرب الی الشند و دست و التفات در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع یدین قبل رکبتین و جهر بتسمیه و ثبوت قنوت در صبح و قرأت خلف امام و افضلیت اسفار بصبح و قیام برای جنازه و نسخ عدد تکبیرات صلوة جنازه تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین و فساد صوم مصبح بجنابت و جمهور بصحت وی بوده اند و فساد صوم محضر و نسخ اباحت فطر در سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نبیذ فقط در آوندهای شراب مجوز تبا و حنتم و مزفت و نقیر و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ در ان مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ فی قوله تعالی فی الممتحنة فَاٰتُوا الَّذِیْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَآ اَنْفَقُوْا بنا بر اختلاف ایشان در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور ست و گذشت و نهی از رقی و از قول ما شاء الله و شاء فلان و اشتراط در حج و ابتدای کفار بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت و تحریم لحوم خیل و جواز مزارعت و اذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت و نسخ آن صحیح شده و قتل مسلم بذمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص قبل اندمال جرح و جلد محصن قبل رجم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استعانة بمشرکین و اخذ سلب بغیر بینه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل یوم جمعه پس اینهمه نود و هفت حکم ست که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بست و هفت حکم از ان و مشتهر شد نسخ سیزده حکم از ان و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و مشتهر ست خلاف در چهل و هشت حکم و لکن اکثر یا کثیر از ان چنانست که در ان شرائط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و تعارض ست که در وی رجوع بسوی تطبیق یا جمع یا ترجیح

میباشد واحسن کتب مؤلفه در ناسخ ومنسوخ حدیث کتاب الاعتبار للحافظ ابی بکر الحازمی ست
نووی وغیره نص کرده اند برآنکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است وحازمی سماع دارد از حافظ
ابوموسی اصفهانی وطبقه او از اصحاب علی بن الحداد وغیره واو را تصانیف دیگر نافع نیز هست
ازانجمله است عجالة اللسان فی اسماء الاماکن البلدان ودر شروع کرده بود در ترجیح احادیث
نه بیت ورسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب
الاسما نموده وکتاب او در ناسخ ومنسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد است وبیرون نمی رود
ازوی ناسخ قرآن عظیم وبسیاری ازان معلوم بالضرورة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست
مثل نسخ شرب خمر واستقبال بیت المقدس ونحو ذلک والله اعلم انتهی کلامه عدة
المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع وآنچه بدان می ماند

این همه که گفته شد بیان ناسخ ومنسوخ کتاب وسنت بود وعلمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز
حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی ازآنها خالی از ایراد نیست والاولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی
محمد المتلو المتواتر چه برین حد از آنچه بر سائر حدود وارد می شود هیچ وارد نمی شود ودر حدیث صحیح
آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است واصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرائت
عشره می کنند اما حق آن ست که بعضی ازان متواتر ست وبعضی آحاد وبرهرچه مصحف شریف
بران مشتمل ست وقرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن ست ودر مختلف فیه خلاف وحق
آن ست که بسمله آیه از هر سوره هست ونیست خلاف در وقوع محکم ومتشابه در قرآن وهریکی را تعریفها
کرده اند وحکم محکم وجوب عمل بر دست ودر متشابه خلاف وحق عدم جواز عمل بر دست فوا جب
رد متشابه بسوی محکم ست چنانکه در نصوص قرب ومعیت ونحو آن بسوی استوای او تعالی
بر عرش واعتقاد علو وفوق او وسلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه
وهندیه وفارسیه وسریانیه ونحو آن واکثر انکارش کرده اند اما دلیلی صالح حجت نیاورده این ست
بیان کتاب واما سنت پس عبارت است از فعل وقول وتقریر وی صلی الله علیه وآله وسلم

و باتفاق اہل علم سنت مطہرہ مستقل ست بتشریع احکام و ہمچو قرآن ست در تحلیل حلال و تحریم
حرام و روایت عرض احادیث بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ائمہ این شان اوزاعی گفته
الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب و یحیی بن کثیر گفته السنة قاضیة علی الکتاب و بالجملہ ثبوت
حجیت سنت مطہرہ و استقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست و خلاف نمی کند دران مگر هر که بهره
از اسلام ندارد و در افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد اکوان متغایره است که در اوقات
مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصور ست اما صورةً و در حقیقت
راجع بسوی مبینات اقوال ست و تعارض قول و فعل را صور ست و رفع آن از این صور و حق آنست که ہم
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شیئ علی البال بدون تنجیز
ست آری اشارات و کنایت وی صلی الله علیه و آله وسلم منجمله سنت باشد و حجیت بدان قائم
و ترک او را در تأسی حکم فعل او ست و اخبار بر انواع ست و حق آنست که علم حاصل بخبر متواتر ضروری
ست و الیه ذهب الجمهور و این خبر را شروط است بعض متعلق بمخبر و بعض بسامع و مذهب جمهور
وجوب عمل ست بخبر واحد و وقوع تعبد بدان و هر که دران خلاف کرده چیزی که صالح تمسک باشد
نیاورده و متتبع عمل صحابه از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند
که آن قدر ست که جز در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده
باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تهمت در راوی یا وجود تعارض و مثل آن کرده و آحاد را اقسام
ست و عمل را بدان شروط بعض متعلق براوی و بعض بمدلول خبر و بعض بنفس لفظ خبر و حدیث صحیح
حجت ست و منجمله آن مرسل باشد و حق عدم قبول او ست باخلافیکه در آنست و حدیث منقطع حجت
نباشد و در تعارض جرح و تعدیل و عدم امکان جمع میان هر دو اقوال ست و حق حقیق بقبول آنست
که اجتهاد را دران مسرح ست و لابد ست از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود راجح از
مرجوح بر مجتهد مخفی نمی ماند و بر تقدیر قول بقبول مجمل جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد
بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارت ست از اتفاق مجتهدین امت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور و مراد باتفاق اشتراک در
اعتقاد یا قول یا فعل ست و بیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق و خلاف ایشان

مادر اجماع اعتبار نیست و اجماعی که بر وجوب تقلید میت نقل میکنند از همین قبیل ست زیرا که اجتماع مجتهدین
مسلمان بر منع ازوست و نیز بیمه ولکن فوت ازین قید اتفاق بعض مجتهدین را در بعض زمانه اهل اجتهاد
ست در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق
خلاف مستقر و عدالت متفقین و رسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر و خلاف ست در امکان اجماع
فی نفسه و امکان علم بدان و امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم این همه خلاف
ست در آنکه حجت شرعی ست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست و دلیل بران نزد اکثر سمع ست فقط
نه عقل و حق عدم حجیت اوست و اگر تسلیم کنیم که حجت ست و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب
آنست که مجمع علیه حق باشد و لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیب ست
و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم اتباع او در بی اجتهاد بخصوصه واجب نیست و قائلین
بحجیت اجماع اختلاف دارند جمعی که حنفیا از ایشانند بآن رفته که حجت قطعی ست و قومی گفته ظنی ست
و بعضی تفصیل کرده گفته امر متفق علیه معتبرین قطعی ست و سکوتی ظنی و اجماع را از مستند لابد ست و
هر که گفته بلا مستند جائز ست قول او ضعیف ست و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد خلاف ست
و همچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد
عصر ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد و در قبول اجماع
سکوتی و عدم آن ح از ده قول آنست ظاهر عدم حجیت اوست و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزیکه
واقع شده است اجماع بر خلاف آن و در اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث
بعد از اختلاف اهل عصر در ان مسئله بر دو قول و معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن ست نه غیر
ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین
و در مسائل نحویه قول جمیع نحویین و غیر اهل فن در علم عوام ست جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار
اوست و خلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع ست جمهور گویند آن نه اجماع باشد و نه حجت و در
حجیت اجماع منقول بطریق آحاد خلاف ست جمهور اشتراط عدد تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا
بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست و هر که گفته ست قول او فاسد ست این ست بیان اجماع و اما
قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم ست در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت

ولنصاری جمهور محققین و اتفاق است بر حجیت قیاس صادر از وی صلی الله علیه وسلم و خلاف در قیاس شرعی است جمهور
از صحابه و تابعین و فقها و متکلمین بر آن رفته که اصلی از اصول شریعت است استدلال بدان بر احکام وارده بسمع و نظام
انکار آن کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در ان حکمی منصوص علیه است در قرآن یا سنت یا معدول
عنه بفحوای نص و دلیل آن و این مغنی است از قیاس و شک نیست که در عمومات و مطلقات نصوص کتاب و سنت
وفای هر حادثه است و این هر دو قائم اند ببیان هر نازله عرف ذلک من عرفه و جهل من جهله و ارکان
قیاس چهار چیز است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را از این چهار تفاصیل طویله است و صحت قیاس را
دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذهب جمهور است
و علت را مسالک و در جریان قیاس در اسباب خلاف است همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و
اعتراضات متعرض بکلام مستدل بیست و شش قسم است مطالبات و قوادح و معارضات و دائره بحث در تفاصیل این هر سه
خیلی وسیع است و انواع اعتراضات را تا بیست و یک نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن رفته
و جمهور انکار نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز
یکی بر تقدیم دلیل شرعی که این واجب العمل است زیرا که حسن و قبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلا چیزی باشد که
محظور است بدلیل شرعی و در عادات مردم مباح است پس قول بدان حرام است و واجب اینجا اتباع دلیل و ترک عادت
و رای است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و در اینجا یک چیز دیگر است که آن را استصلاح و مصالح مرسله نامند و
استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف است بر پنج مذهب و اقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقا این است
بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن از کتب اصول مطوله باید جست و اما اجتهاد پس در عرف فقها آن را
تعریفهاست آمدی گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من
النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد کسی است که استفراغ وسع می کند در تحصیل ظن بحکم شرعی و لابد است که بالغ
عاقل ثابت الملکة قادر بر استخراج احکام از مآخذ باشد و این با شرطهاست اول و دوم آنکه عالم باشد به نصوص
کتاب و سنت چه قاصر در یکی از این هر دو غیر مجتهد است یا او را اجتهاد جائز نیست و شرط معرفت در ان
قدر متعلق باحکام است و هو قلیل جدا سوم آنکه عارف بود بلسان عرب وهی که تفسیر غریب کتاب و سنت
مطهره و نحو آن تواند کرد و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج آن از مؤلفات ائمه این فن
کافی است و از ایشان تقریب و تهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه

بلکه طویل الباع کثیر الاطلاع باشد زیرا که این چنین قسطاس اجتهاد و اساس او همین علم ست نیز لازم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ
بر وجهی که هیچ شئ بروی مخفی نماند و تفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام وجز آن نوشته ایم فلیرجع الیه و در
اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف ست جمعی شرط کرده و جمعی نکرده و هو الحق زیرا که دوران اجتهاد بر ادلهٔ شرعیه است
نه بر ادلهٔ عقلیه و در اشتراط علم اصول دین و علم فروع خلاف ست و حق عدم اشتراط اوست چه تولید فروع خود
از وست پس اجتهاد بسوی آن یعنی چه و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتهاد دانسته اند و این درست
ست لیکن مندرج ست زیر علم سنت مطهره چه علم سنت بدون آن ناتمام ست و گفته اند داخل ست
در ان معرفت قیاس باشرطها و ارکانش زیرا که قیاس مناط اجتهاد ست و اصل رای که انشعاب فقه از وست و لیکن
این نیز مندرج ست زیر علم اصول فقه چه بابی از ابواب اوست جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجة الله که
مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست و به قال الحنابلة و هو الحق و یدل علیه ما صح عنه صلی الله
علیه وسلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی هو الاول و کیف که اجتهاد بر متاخرین
ایسر و اسهل ست از اجتهاد بر متقدمین و خلاف نیکند در ان هر که ذی فهم صحیح و عقل سوی ست اما منکرین
بنا بر عکوف بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و هر که فضل خدا را بر بعض خلق بلاد
منحصر سازد و فهم شریعت ۴ و خلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و حق عدم جواز
و وقوع اوست و حق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه وجوب صلوة خمس و صوم رمضان
با و احد ست و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و هرگاه از ضروریات شرعیه نیست و دلیلش قاطع پس مخطی
در ان آثم ست در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از ان و در هر چه دلیل قاطع نیست اختلاف
در ان طویل ست و حق آنست که حق واحد ست و مخالفش مخطی ماجور اگر حق اجتهاد در ان وفا کرده و بعد
احراز ما یکون به الاجتهاد بتقصیری از خود در بحث از ان راضی نشده و این قول باطل ست که حق متعدد ست
بتعدد مجتهدین و تقلید عبارت ست از قبول رای کسیکه قائم نمی شود بدان حجت بلا حجت و از ینجا معلوم شد
که قبول قول نبی صلی الله علیه وسلم و عمل بدان تقلید نیست زیرا که قول و فعل او خود حجت ست قاضی در
تقریب نقل اجماع کرده است بر آنکه آخذ بقول نبی صلی الله علیه وسلم و راجع بسوی او مقلد نباشد بلکه صائر بسوی
دلیل و علم یقین ست انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجود باری تعالی و صفات او جائز است
یا نه جمعی گویند جائز نیست و ابو اسحق بطلان اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون

۴ جمعی بجواز رفته و

۱ یأتی امر الله و زرکشی از اکثر [illegible] حکایت خلو عصر از مجتهد کرده و به قالت الشافعیة والحق

۳ مطهره را مقصور بر متقدمین حصر کند وی جری است بر خدا و بر شریعت او

معرفت دلیل اکثر ائمه بر آنند که وی مؤمن ست از اهل شفاعت اگرچه بترک استدلال فاسق میشود و بعضی
ائمة الحدیث و اشعری گفته مومن نیست تا آنکه از جمله مقلدین بیرون رود و این باطل ست و نیست
بین قبول اثارت از علم والحق هو الاول و نیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه جماعتی
گفته جائز ست و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرافی گفته مذهب مالک و جمهور علما وجوب اجتهاد و
ابطال تقلید ست و ابن حزم ادعای اجماع بر نهی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت انما انا بشر اخطی و
اصیب فانظروا فی رائی فما وافق الکتاب والسنة فخذوا به وما لم یوافق فاترکوه و مثل آن ابو حنیفه
و شافعی و احمد نیز گفته اند و نصوص ائمه اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید در قول مفید و جز آن مذکور ست و
ازینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذهب جمهور ست و مؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید
اموات و بر آنکه عمل مجتهد برای خود رخصت ست نزد عدم دلیل و غیر او را بران عمل جائز نیست بالاجماع و این دو
اجماع تقلید را از بیخ بر میکنند پس شگفت از کسانی ست که قناعت بجهل خود نکرده با یجاب تقلید بر جان خود و
غیر خود بر دوخته اند با آنکه تقلید باتفاق اهل علم جهل ست نه علم مذهب سوم تفصیل ست یعنی بر عامی واجب
و بر مجتهد حرام و اکثر اتباع ائمه اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که اعتبار در خلاف باقوال مجتهدین ست
و این اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لاسیما چون هر چهار ائمه ایشان منع
کرده اند ایشانرا از تقلید خود و تقلید غیر خود و بعضی متعسفین این منع را حمل بر مجتهدین کرده اند نه مقلدین
در ارشاد الفحول گفته لما ثبت من جواز التقلید فضلا عمن اوجبه بحجة ینبغی الاشتغال بجوابها و
نوهم بر د شرائع الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی و خلاف کرده اند در آنکه واجب بر عامی التزام مذهب
معین در هر واقعه هست یا نه جماعتی گفته لازم ست و رجحه الکیا و جمعی گفته لازم نیست و رجحه ابن برهان
والنووی و همین مذهب احمد بن حنبل و بیرون گذشته است سلف امت مرحومه تفاصیل این مطالب
از رساله جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة و کتاب حصول المامول من علم الاصول باید جست چه محل این
ابحاث کتب علم اصول فقه ست نه این موضع بلکه مقصود درینجا صرف ضبط اطراف و اشارات
باکناف بود پس بس و بالله التوفیق و هو المستعان و خیر رفیق

تمت

سنه ۱۳۱۸ هـ — سنه ۱۹۰۰ ع